

زندگانی

باب الحوائج

حضرت موسیٰ بن جعفر علیہما السلام

موسیٰ بن جعفر

عباسی حاجیان دہلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگانی باب الحوائج حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام

نویسنده:

عباس حاجیانی دشتی

ناشر چاپی:

موعود اسلام

فهرست

۵	فهرست
۱۶	زندگانی باب‌الحوایج حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام
۱۶	مشخصات کتاب
۱۶	مقدمه
۱۶	زندگانی امام موسی بن جعفر
۱۶	نسب و نیاکان
۱۶	پدر
۱۷	مادر
۱۹	تاریخ ولادت و محل و جریان آن
۲۰	اشاره
۲۰	جریان ولادت
۲۱	نام، کنیه‌ها و لقب‌ها
۲۱	اشاره
۲۱	کنیه‌ها
۲۲	لقب‌ها
۲۳	شکل و شمایل
۲۳	نقش نگین و انگشتری
۲۳	صلوات و تحیت بر آن حضرت
۲۴	دعای آن حضرت
۲۵	نماز آن وجود مقدس
۲۵	توسل به آن حضرت
۲۵	روز آن جناب
۲۵	جریاناتی از دوران به ظاهر کودکی حضرت

- ۲۵ اشاره
- ۲۶ نامی که خدا آن را دشمن دارد
- ۲۶ به بزغاله دستور داد سجده نماید
- ۲۶ حکم شرعی را برای ابوحنیفه بیان نمود
- ۲۶ ایمان استوار و متزلزل
- ۲۷ جواب به سؤال ابوحنیفه
- ۲۷ دوران امامت امام موسی بن جعفر
- ۲۷ امامت از دیدگاه محققان شیعه
- ۲۹ مدمت امامت حضرت موسی بن جعفر
- ۲۹ در چه سنی به امامت نائل گردید
- ۲۹ نصوص وارده بر امامت حضرت موسی بن جعفر
- ۲۹ دوران امامت حضرت با چه ستمگرانی همزمان بود؟
- ۲۹ اشاره
- ۳۰ ابو جعفر عبدالله معروف به منصور دوانیقی
- ۳۰ اشاره
- ۳۱ منصور به درک واصل می‌گردد
- ۳۱ مهدی عباسی
- ۳۱ اشاره
- ۳۲ سخن حضرت با مهدی عباسی درباره فدک
- ۳۳ مهدی عباسی موسی بن جعفر را به بغداد احضار کرد
- ۳۳ دستور قتل حضرت را صادر کرد
- ۳۴ هادی عباسی
- ۳۵ هارون الرشید
- ۳۵ اشاره

- ۳۵ امام موسی بن جعفر در زمان ستمگری هارون و شهادت آن حضرت
- ۳۵ آوردن حضرت موسی بن جعفر به بغداد و سبب آن
- ۳۹ مقدمه دستگیری حضرت موسی بن جعفر
- ۳۹ فریب کاری هارون
- ۴۰ دستگیری امام کاظم
- ۴۰ چگونگی دستگیری و حرکت به سوی عراق
- ۴۱ موسی بن جعفر در زندان
- ۴۲ وضع حضرت در زندان‌ها
- ۴۲ اشاره
- ۴۲ زندان مهدی عباسی
- ۴۲ زندان هادی عباسی
- ۴۲ زندان عیسی بن جعفر بن منصور در بصره
- ۴۲ اشاره
- ۴۲ عیسی بن جعفر به هارون نامه نوشت
- ۴۳ زندان فضل بن ربیع
- ۴۵ زندان فضل بن یحیی
- ۴۶ زندان عبدالله بن مالک خزاعی
- ۴۷ زندان شخصی نامعلوم
- ۴۸ زندان سندی بن شاهک
- ۴۹ اذیت و آزارها
- ۴۹ اشاره
- ۴۹ کنیز زیباروی را خدمت حضرت فرستاد
- ۵۰ حضرت را مورد استهزاء و مسخره قرار می‌داد
- ۵۰ دستور داد حضرت را مسخره نمایند

۵۰	فریبکاری هارون
۵۰	اشاره
۵۰	پیشنهاد رد فدک
۵۱	از حضرت به رهبان و پارسا تعبیر کرد
۵۱	پیام دلسوزانه به حضرت داد
۵۲	باز هم پیام و برخورد ملایم
۵۲	روش امام موسی کاظم با ستمگران زمانش
۵۴	اشاره‌ای به حادثه‌ی فح و روش حضرت در برابر آن
۵۴	روش حضرت در حادثه فح
۵۴	اشاره
۵۵	برخورد ملایم و مراعات تقیه
۵۶	پند و اندرز
۵۶	مبارزه غیر مسلحانه رودرو
۵۷	مبارزه غیر مسلحانه پنهانی و مخفی
۵۷	ترساندن از راه معجزه و کرامت
۵۷	فضائل و مناقب و مکارم اخلاق
۵۷	هدایت و ارشاد
۵۸	حسن بن عبدالله را با اعجاز هدایت نمود
۵۸	هدایت زن و مرد ترسا
۶۰	با اخلاق نیکوی خود عمری را راهنمایی نمود
۶۱	رفع نیاز و گرفتاری مردم
۶۱	اشاره
۶۱	محمد بن عبدالله بگری را از تنگدستی نجات داد
۶۱	سفارش این مرد را به والی ری فرمود

- توجه به خدا و عبادت ۶۲
- دفاع از حقوق شیعیان ۶۳
- کار و کوشش ۶۳
- علم و دانش ۶۳
- اشاره ۶۳
- از ما فی الضمیر و مرگ و اختلاف بازماندگان اسحاق بن عمار خبر داد ۶۴
- خبر داد که منزل ابراهیم بن عبدالحمید ویران می‌گردد ۶۴
- خبر غیبی از مرگ برادر جنذب ۶۴
- خبر غیبی از مرگ عبدالله بن یحیی الکاهلی ۶۵
- از دینارهایی که شعیب عرقوفی از خواهرش بدون رضایت برداشته بود خبر داد ۶۵
- در جریان زیر چند خبر غیبی است ۶۵
- همه زبان‌ها را می‌دانست ۶۶
- دانستن زبان‌های مختلف ۶۶
- اخبار از آنچه به وی هدیه کرده بودند ۶۷
- خبر دادن از آمدن ملخ و ضایع شدن نخیلات ۶۷
- از آنچه در خاطر سلیمان بن حفص گذشته بود خبر داد ۶۷
- از ما فی الضمیر این شخص خبر داد ۶۷
- خبر دادن از درگذشت مفضل ۶۷
- معجزات و کرامات ۶۸
- اشاره ۶۸
- اطلاع و علم به زبان‌های موجودات ۶۸
- زنده نمودن مرده ۶۹
- تصرفات گوناگون در جهان هستی ۷۰
- کاری انجام می‌داد که کسی او را نمی‌دید ۷۰

۷۰	درخت بریده شده را سبز نمود و از آن میوه چید
۷۰	نزول مانده‌های آسمانی
۷۰	جاری شدن چشمه و رویدن درخت میوه برای آن حضرت در زندان
۷۰	رام شدن درنده‌ها در برابر حضرت
۷۰	پیمودن مسافتی بعید در مدتی کوتاه
۷۱	باز شدن کند و زنجیر و درهای زندان
۷۲	رفتن در آتش و از کار افتادن آتش
۷۲	آب را به طلا تبدیل نمود
۷۲	استجاب دعا
۷۲	مناظره‌ها و کلمات قصار
۷۲	مناظره‌ها
۷۲	مناظره حضرت درباره دستورات پدر بزرگوارش
۷۳	مناظره با هارون در موضوعات متفرقه
۷۴	مناظره حضرت با هارون در موضوعات گوناگون
۷۵	مناظره حضرت با محمد بن الحسن
۷۵	مناظره با ابویوسف قاضی القضاة دربار بنی‌عباس
۷۶	مناظره‌ی حضرت با ابوحنیفه
۷۶	مناظره حضرت با مهدی عباسی
۷۷	کلمات قصار و سخنان کوتاه
۷۷	شهادت حضرت امام موسی بن جعفر
۷۷	تاریخ شهادت
۷۷	سال شهادت
۷۸	ماه شهادت
۷۸	روز شهادت از ایام هفته

- سبب شهادت ۷۸
- نقشه به شهادت رساندن حضرت ۷۸
- اشاره ۷۸
- نقشه منصور برای قتل حضرت ۷۸
- نقشه مهدی عباسی برای به شهادت رساندن حضرت ۷۸
- تصمیم هادی عباسی بر کشتن حضرت ۷۸
- نقشه‌های مکرر هارون برای به شهادت رساندن حضرت ۷۸
- اشاره ۷۹
- تمرین دادن جمعی برای کشتن حضرت ۷۹
- به غلامش رشیق مأموریت داد امام را به قتل رساند ۷۹
- رطب زهرآلود برای کشتن حضرت فرستاد ۷۹
- حضرت را نزد درنده‌ها فرستاد تا او را بخورند ۸۰
- نقشه قتل حضرت به وسیله برده‌ها ۸۰
- نحوه‌ی به شهادت رساندن حضرت ۸۰
- اشاره ۸۰
- روایت شیخ مفید و شیخ طوسی ۸۲
- روایت کتاب عیون المعجزات ۸۳
- در وقت شهادت چه شخصی نزد حضرت بود؟ ۸۳
- جریان‌ات بعد از شهادت ۸۴
- تشییع جنازه و جسارت به حضرت ۸۶
- اولاد حضرت موسی بن جعفر ۸۶
- اشاره ۸۶
- عدد و شماره اولاد امام کاظم ۸۷
- پسران حضرت ۸۷

۸۷	علی بن موسی الرضا
۸۷	ابراهیم بن موسی بن جعفر
۸۸	عباس بن موسی بن جعفر
۸۸	قاسم بن موسی بن جعفر
۸۹	اسماعیل بن موسی الکاظم
۸۹	احمد بن موسی معروف به شاه چراغ، مدفون در شیراز
۸۹	اشاره
۸۹	جنگ و شهادت سید امیر احمد شاه چراغ
۹۰	پیدا شدن جسد شاه چراغ
۹۰	محمد بن موسی
۹۰	اشاره
۹۱	حرکت قافله هاشمی از مدینه و جنگ با قتلغ خان
۹۲	مادر احمد بن موسی و محمد بن موسی
۹۲	حسین بن موسی الکاظم
۹۳	حمزه بن موسی الکاظم
۹۳	عبدالله بن موسی بن جعفر
۹۴	امامزاده حسن و امامزاده جعفر
۹۴	دختران حضرت
۹۴	ام احمد
۹۵	حکیمه بنت موسی
۹۶	حضرت فاطمه معصومه بنت موسی بن جعفر
۹۶	اشاره
۹۶	تاریخ ولادت
۹۶	فضائل و مناقب

- ۹۷ علت تشریف آوردن حضرت فاطمه معصومه به قم
- ۹۷ تاریخ ورود آن حضرت به قم
- ۹۷ تاریخ رحلت حضرت فاطمه معصومه و جریان دفن آن مخدیره
- ۹۸ اصحاب حضرت موسی بن جعفر
- ۹۸ اشاره
- ۹۸ ابراهیم بن ابی‌محمود
- ۹۸ ابراهیم بن عبدالحمید
- ۹۸ ابراهیم بن عمر الیمانی
- ۹۹ احمد بن سلیمان
- ۹۹ احمد بن محمد بن ابی‌نصر البزنطی مولی سکونی
- ۱۰۰ حسین بن محمد القمی
- ۱۰۰ حماد بن عثمان ناب
- ۱۰۰ حماد بن عیسی جهنی
- ۱۰۱ داود بن زربی
- ۱۰۱ داود بن سلیمان
- ۱۰۱ زید نرسی
- ۱۰۱ سعد بن سعد بن احوص الاشعری
- ۱۰۱ صفوان بن یحیی بجلی
- ۱۰۲ عبدالرحمان بن الحجاج البجلی
- ۱۰۲ عبدالله بن جندب بجلی کوفی
- ۱۰۲ عبدالله بن مغیره بجلی کوفی
- ۱۰۳ عبدالله بن یحیی الکاهلی
- ۱۰۳ عثمان الاحول
- ۱۰۳ علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین

۱۰۴	علی بن یقطين بن موسى بغدادی
۱۰۶	مثنی الحنات
۱۰۶	هشام بن الحکم
۱۰۶	هشام بن سالم جوالیقی
۱۰۷	یحیی بن سلیمان مازنی
۱۰۸	محل دفن و قبه و بارگاه و حرم حضرت موسی بن جعفر
۱۰۸	اشاره
۱۰۸	تاریخ جغرافیایی کاظمین
۱۰۸	اشاره
۱۰۹	بنای نخستین
۱۰۹	بنای دوم
۱۰۹	بنای سوم
۱۰۹	صندوق مطهر
۱۱۰	خاتم‌کاری صندوق کاظمین
۱۱۰	ضریح مطهر
۱۱۰	روضه منوره
۱۱۰	رواق مطهر
۱۱۱	صحن
۱۱۱	درهای صحن
۱۱۳	اشعار
۱۱۳	اشعار مدح و ولادت
۱۱۳	عطر ولایت
۱۱۳	باب الحوائج
۱۱۴	میلاذ باب الحوائج

- ۱۱۴ باب الحوائج (سید عبدالحسین رضائی)
- ۱۱۴ اشعار مصیبت و روضه
- ۱۱۴ کنج زندان
- ۱۱۴ دوری رضا
- ۱۱۴ رباعی
- ۱۱۴ پیروی از مادر
- ۱۱۵ پاورقی
- ۱۲۸ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : حاجیانی دشتی، عباس، ۱۳۳۴ -
 عنوان و نام پدید آور : زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام / تالیف عباس حاجیانی دشتی.
 مشخصات نشر : قم: موعود اسلام، ۱۳۸۸.
 مشخصات ظاهری : ۲۷۲ ص.
 شابک : ۳۵۰۰۰ ریال: ۸-۳۲-۲۷۹۶-۹۶۴-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی : فاپا
 یادداشت : کتابنامه: ص. ۲۷۱ - ۲۷۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.
 موضوع : موسی بن جعفر (ع)، امام هفتم، ۱۲۸ - ۱۸۳ق
 رده بندی کنگره : BP۴۶/ح/۱۶ از ۹۱۳۸۸
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۶
 شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۹۷۷۰۸

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد و آله الطيبين الطاهرين سيما بقیة الله في الارضين الحجّة بن الحسن المهدي عجل الله تعالى فرجه و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن الى قيام يوم الدين. اما بعد، صبح روز نهم ماه صفر ۱۴۲۸ هجری قمری برابر با هشتم اسفند ماه سال ۱۳۸۵ هجری شمسی نوشتن کتاب «معراج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» پایان پذیرفت، عصر همین روز تصمیم گرفتم پیرامون زندگانی امام هفتم، باب‌الحوائج، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام مختصری بنویسم به یاری خدای منان این نوشته را آغاز می‌نمایم. ساعت چهار بعد از ظهر روز سه شنبه، نهم ماه صفر سال ۱۴۲۸ هجری قمری برابر با هشتم اسفند ماه سال ۱۳۸۵ هجری شمسی عباس حاجیانی دشتی [صفحه ۱۲]

زندگانی امام موسی بن جعفر

نسب و نیاکان

پدر

جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از دو طرف به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انتساب دارد. از یک سو جدهی مکرمه‌ی وی حضرت فاطمه علیها السلام دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد و از سوی دیگر در عبدالمطلب علیه السلام به هم پیوند می‌خورند. نیاکان حضرت همه موحد و خداپرست بوده‌اند و هیچ یک از آنان تا حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام

هیچ گاه بت نپرستیده‌اند و از آلودگی شرک دور بوده‌اند و این از معتقدات شیعه است. مرحوم علامه مجلسی قدس سره از کتاب عقائد صدوق رحمه الله چنین نقل نموده: «اعتقادنا فی آباء النبی صلی الله علیه و آله و سلم أنهم مسلمون من آدم الی أبیه عبدالله و أن أباطالب کان مسلماً و آمنه بنت وهب بن عبد مناف ام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم كانت مسلمة و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: خرجت من نکاح و لم أخرج من سفاح من لدن آدم. و قد روی أن عبدالمطلب کان حجة و أبوطالب کان وصیه علیه السلام». [۱]. [صفحه ۱۳] اعتقاد ما شیعه این است که پدران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آدم تا پدرش عبدالله همه مسلمان بوده‌اند و ابوطالب مسلمان بود و آمنه بنت وهب بن عبد مناف مادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسلمان بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: من از حضرت آدم تا پدرم عبدالله از طریق ازدواج شرعی وجود پیدا کرده‌ام و از آلودگی زنا به دورم. و روایت شده که حضرت عبدالمطلب در زمان خودش حجت و پیشوا بوده و حضرت ابوطالب علیه‌السلام وصی او بوده است». پس از آن مرحوم مجلسی قدس سره چنین می‌گوید: «اتفقت الامامیة رضوان الله علیهم علی أن والدی الرسول و کل أجداده الی آدم علیه‌السلام کانوا مسلمین بل کانوا من الصدیقین، اما أنبیاء مرسلین أو أوصیاء معصومین و لعل بعضهم لم يظهر الاسلام لتقیة أو لمصلحة دینیة». [۲]. «شیعه‌ی اثنا عشری اتفاق دارند که پدر و مادر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و همه‌ی اجدادش تا حضرت آدم علیه‌السلام مسلمان بوده‌اند، بلکه از صدیقان یا پیامبران مرسل یا اوصیای معصومین بوده‌اند، شاید بعضی از ایشان اظهار اسلام ننموده‌اند برای یکی از دو جهت: یا از روی تقیه و ترس و یا به خاطر مصلحتی که به دین ارتباط داشته است. و از روایاتی استفاده می‌شود که همه‌ی اجداد حضرت از پیامبران بوده‌اند در تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی (الذی یراک حین تقوم - و تقلبک فی الساجدین) [۳] از امام باقر علیه‌السلام نقل نموده که حضرت فرمود: (الذی یراک حین تقوم) فی النبوة (و تقلبک فی الساجدین) قال: فی أصلاب النبیین [۴]. [صفحه ۱۴] «همان خدایی که وقتی به نبوت قیام می‌نمایی تو را می‌بیند و گشتنت را میان سجده کنندگان نیز می‌بیند فرمود: در اصلاب و پشت پیامبران». و در تفسیر شریف «نورالثقلین» از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل فرموده که فرموده‌اند: «فی أصلاب النبیین نبی بعد نبی حتی أخرج من صلب أبیه عن نکاح غیر سفاح من لدن آدم [۵]؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پشت پیامبران بوده، پیامبری بعد از پیامبر تا اینکه او را از صلب پدر بزرگوارش حضرت عبدالله بیرون آورد از طریق ازدواج شرعی نه از راه زنا». و نیز علامه مجلسی رضی الله عنه از کتاب «کنز الفوائد» با ذکر سند از ابوالجارود نقل می‌کند که از امام باقر علیه‌السلام معنای (و تقلبک فی الساجدین) را پرسیدم حضرت فرمود: «یری تقلبه فی أصلاب النبیین من نبی الی نبی حتی أخرج من صلب أبیه من سفاح من لدن آدم علیه‌السلام» [۶]. «مقصود آن است که خدای تعالی می‌بیند گشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از آدم در اصلاب و پشت پیامبران از پیامبری به پیامبری تا آنکه آن حضرت را از صلب پدرش عبدالله بیرون آورد از راه ازدواج شرعی نه از زنا». و مرحوم صدوق در کتاب «علل الشرایع» روایتی را با ذکر سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده که حضرت در آن روایت فرموده: «و لا یصبینا نجس الشرک و لا سفاح الکفر [۷]؛ نجاست شرک و زنا کفر به هیچ یک از ما اصابت ننموده است». [صفحه ۱۵] و مرحوم مجلسی از کتاب «کنز الفوائد» از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایتی را نقل نموده که حضرت در ارتباط با خلقت خویش و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و نیاکان آن دو بزرگوار فرموده: «فما زال ذلک النور ینتقل بین أعین النبیین و المنتجبین حتی وصل النور و الطینه الی صلب عبدالمطلب فافترق نصفین...» [۸]. «پیوسته آن نور میان چشمان پیامبران و برگزیدگان بود و از یکی به دیگری منتقل می‌شد تا آن نور و طینت به صلب عبدالمطلب علیه‌السلام رسید آن گاه دو نیم گردید...». و همین روایت را از کتاب «المحتضر» نیز نقل نموده است [۹]. از روایاتی که نقل نمودیم ایمان و پاکیزگی نسب و نیاکان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به روشنی و وضوح معلوم گردید و از طرف پدر نیازی به بسط سخن نمی‌باشد.

مادر آن حضرت ام ولدی بوده که به او «حمیده بربریه» و گاهی «حمیده مصفاة» گفته می‌شد. پدر حمیده صاعد بربری است و گفته شده که حمیده از اهل اندلس و کنیه‌ی آن مخدره لؤلؤة بوده است [۱۰]. و صاحب «جنات‌الخلود» در جدول چهاردهم ص ۳۰ می‌گوید: مادرش جاریه‌ای بود از جواری ولایت «بربر» که او را حمیده بربریه می‌گفتند، و به قولی از مردم «اندلس» و نامش فاطمه و کنیتش «ام اسحاق» بود و اول اصح است. [صفحه ۱۶] و مرحوم مجلسی همین را از کتاب «کشف‌الغمة» نقل نموده است [۱۱]. نامش هرچه و از هر جایی که بوده زنی بوده با دیانت و کمال، و لیاقت آن را داشته که رحم وی ظرف امامت قرار گیرد. در جلالت و عظمت وی روایاتی و سپس گفتاری از بزرگان نقل می‌نمایم: ۱- مرحوم ثقة الاسلام کلینی با ذکر سند نقل می‌نماید که امام صادق علیه‌السلام فرموده: «حمیده مصفاة من الادناس کسبیکه الذهب، ما زالت الأملاک تحرسها حتی ادیت الی کرامه من الله لی و الحجة من بعدی» [۱۲]. «حمیده از هر آلودگی پاک است مانند شمش طلا، پیوسته ملائکه او را حراست و پاسبانی می‌نمودند تا به من رسید و این به خاطر گرامی داشتنی است از خدای منان نسبت به من و امام بعد از من». ۲- روایتی دیگر را نقل نموده که مشتمل بر فضایل و مناقب آن مخدره است و مرحوم علامه مجلسی همین روایت را از کتاب «الخرائج» نقل نموده و ترجمه روایت چنین است: ابن عکاشه بن محسن اسدی خدمت امام باقر علیه‌السلام شرفیاب گردید در حالی که امام صادق علیه‌السلام خدمت پدر بزرگوارش ایستاده بود، ظرفی که در آن انگور بود برای ابن عکاشه آوردند، حضرت فرمود: پیرمرد و بچه‌ی کوچک دانه، دانه می‌خورند و کسی که می‌پندارد سیر نمی‌شود سه دانه و چهار دانه می‌خورد، تو دو دانه، دو دانه بخور که این گونه مستحب است. ابن عکاشه به امام باقر علیه‌السلام عرض نمود: چرا به امام صادق علیه‌السلام زن نمی‌دهی در صورتی که وقت ازدواج وی فرا رسیده است؟ کیسه‌ی مهر شده‌ای جلو روی امام باقر علیه‌السلام بود، حضرت فرمود: به [صفحه ۱۷] زودی برده‌فروشی از اهل بربر می‌آید و در خانه‌ی میمون منزل می‌نماید با پولی که در این کیسه است برای امام صادق علیه‌السلام کنیزی را خرید می‌نمایم. راوی حدیث گفته: مدتی از این جریان گذشت، روزی خدمت امام باقر علیه‌السلام شرفیاب شدیم. حضرت فرمود: دوست دارید شما را از آن برده‌فروشی که گفتم خبر دهم؟ او آمده است بروید و با پولی که در این کیسه است کنیزی را از او خریداری نمایید. راوی گوید: نزد برده‌فروش رفتیم. اظهار داشت که همه‌ی کنیزها را فروخته‌ام جز دو کنیز بیمار که یکی از دیگری بهتر است. به او گفتیم: آنها را بیاور تا ببینیم. ایشان را آورد، گفتیم: اینکه بهتر است به چند می‌فروشی؟ گفت: هفتاد دینار. گفتیم: با ما خوشرفتاری کن. گفت: از هفتاد دینار یک دینار هم کم نمی‌کنم! به او گفتیم: او را به آنچه در این کیسه است هر مقدار که باشد می‌خریم نمی‌دانیم در آن چه مقدار است. پیرمردی که موهای سر و محاسنش سفید و نزد او بود، گفت: کیسه را بگشایید و پول را وزن کنید. برده‌فروش گفت: آن را باز نکنید که اگر از هفتاد دینار یک حبه ناقص باشد او را به شما نمی‌فروشم آن پیرمرد گفت: نزد من آید. رفتیم و مهر از کیسه برداشتیم و دینارها را وزن نمودیم دیدیم هفتاد دینار است نه کمتر و نه زیادت. دینارها را تحویل دادیم و آن کنیز را خدمت امام باقر علیه‌السلام آوردیم در حالی که امام صادق علیه‌السلام خدمت او ایستاده بود. جریان گفت و گوی خویش با برده‌فروش را خدمت امام باقر علیه‌السلام عرض نمودیم. حضرت خدا را حمد نمود و ثنا گفت سپس به آن کنیز فرمود: نامت چیست؟ عرضه داشت: حمیده! حضرت فرمود: «حمیده فی الدنیا محمودة فی الآخرة» در دنیا پسندیده و در آخرت [صفحه ۱۸] ستایش شده هستی. سپس حضرت از او پرسید به من خبر ده که باکره‌ای یا ثیب؟ (دوشیزه‌ای یا شوهر دیده‌ای) عرض کرد: باکره‌ام! حضرت فرمود: چگونه می‌شود در حالی که هر چیز به دست برده‌فروشان می‌افتد آن را فاسد می‌نمایند؟ عرض کرد: هر وقت صاحب من می‌خواست به من تعرض نماید، خداوند پیرمردی را که موی سر و محاسنش سفید بود بر او مسلط می‌ساخت که پیوسته او را سیلی می‌زد تا از من دست بر می‌داشت، چند مرتبه چنین قصدی نمود هر بار آن پیرمرد او را از کارش ممانعت نمود. پس از آن امام باقر علیه‌السلام به فرزندش امام صادق علیه‌السلام فرمود: ای جعفر! این کنیز را بردار. بعد از آن بهترین اهل زمین،

موسی بن جعفر علیهما السلام از آن کنیز متولد گردید [۱۳]. ۳- ابن جریر طبری امامی با ذکر سند از جابر نقل نموده: امام باقر علیه السلام به من فرمود: مردی از جانب مغرب آمده با خود برده‌هایی دارد و یک جاریه‌ای را برای من وصف نمود و دستور داد او را خریداری نمایم با مقدار پولی که در کیسه‌ای بود و به من داد، من نزد آن برده‌فروش رفتم تمام کنیزانش را بر من عرضه نمود به او گفتم: کنیز دیگری داری که بر من عرضه نکرده باشی؟ گفت: یک کنیز به جای مانده که بیمار است! به او گفتم: او را بر من عرضه نما. پس حمیده را بر من عرضه نمود به او گفتم: او را به چند می‌فروشی؟ گفت: به هفتاد دینار. من کیسه را به او دادم، برده‌فروش گفت: «لا اله الا الله» دیشب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم و این کنیز را به عین همین کیسه از من خریداری نمود. جابر گوید: کنیز را با خود خدمت امام باقر علیه السلام آوردم حضرت نامش [صفحه ۱۹] را از او پرسید، گفت: نامم حمیده است. حضرت فرمود: «حمیده فی الدنيا محمودة فی الآخرة» در دنیا پسندیده و در آخرت ستایش شده می‌باشد. سپس حضرت از اوضاع و احوال او پرسید، به حضرت خبر داد که باکره است، حضرت فرمود: در حالی که تو کنیزی بزرگ می‌باشی چگونه است که باکره‌ای؟! حمیده عرض کرد: هر وقت مولایم می‌خواست به من نزدیک گردد، مردی خوش سیما می‌آمد و او را منع می‌کرد. سپس امام باقر علیه السلام حمیده را به امام صادق علیه السلام داد و فرمود: حمیده سیده‌ی کنیزان است از هر آلودگی پاک است مانند شمش طلا، پیوسته ملائکه از او حراست و پاسبانی نموده‌اند تا اینکه به گرمی داشت خدا دست یافت [۱۴]. و صاحب جنات الخلود درباره آن مکرمه گفته: زنی بود صاحب جمال و کمال و دیانت [۱۵]. و مرحوم محدث قمی در منتهی الآمال فصل اول از حالات امام موسی بن جعفر علیهما السلام می‌گوید: «والدهی آن حضرت، علیا مخدره حمیده‌ی مصفاة است که از اشرف اعاجم بوده». و در همین فصل گوید: «آنچه بر من ظاهر شده از بعضی روایات آن است که آن مخدره چندان فقیهه و عالمه‌ی به احکام و مسائل بوده که حضرت صادق علیه السلام زن‌ها را امر می‌فرموده که رجوع به او نمایند در اخذ مسائل و احکام دین». نویسنده: یکی از روایاتی که مرحوم محدث قمی به آن اشاره نموده [صفحه ۲۰] روایتی صحیح السند است که عبدالرحمان بن حجاج آن را نقل نموده است و آن را ترجمه می‌نمایم: عبدالرحمان بن حجاج گوید: به امام صادق علیه السلام عرض نمودم: کودکی نوزاد با ماست (در سفر حج) با او چگونه رفتار نمایم؟ حضرت فرمود: به مادرش بگو حمیده را ملاقات نماید و از او پرسد با فرزندان کودک خود چگونه رفتار می‌نماید. مادر آن کودک از حمیده پرسید، حمیده گفت: روز هشتم ذیحجه از جانب او نیت احرام نمایید و او را برهنه نمایید و او را غسل دهید همان گونه که محرم برهنه می‌گردد و او را به موافق ببرید و روز دهم به نیابت او سنگ بزیند و سر او را بترشید پس او را به زیارت کعبه ببرید و به جاریه دستور بده او را طواف کعبه و میان صفا و مروه سعی دهد [۱۶]. حمیده از بانوانی است که از روایت حدیث شمرده می‌شود از جمله روایت معروف از امام صادق علیه السلام در اهمیت نماز را، همین مخدره نقل نموده است که در اینجا نقل می‌نمایم: ابوبصیر می‌گوید: نزد ام حمیده رفتم تا در مصیبت امام صادق علیه السلام به او تسلیت بگویم، ام حمیده گریه کرد من به خاطر گریه‌ی وی گریه کردم به من فرمود: ای ابامحمد (کنیه دیگر ابوبصیر است) اگر وقت وفات امام صادق علیه السلام بودی چیز عجیبی می‌دیدی! چشمان مبارک را باز نمود و فرمود: همه‌ی کسانی را که با من قرابت دارند جمع نمایید! ما همه را جمع نمودیم به ایشان نظر کرد و فرمود: «ان شفاعتنا لا تنال مستخفا بالصلاة» [صفحه ۲۱] همانا شفاعت ما شامل حال کسی که نماز را سبک شمارد، نمی‌گردد [۱۷]. در روایت ام حمیده آمده است یا به حمیده ام حمیده نیز می‌گفته‌اند و یا در نسخه اشتباهی رخ داده است. حضرت حمیده خاتون رضوان الله تعالی علیها دارای مقامی ارجمند بوده که مرحوم محلاتی نوشته است: «هرگاه امام صادق علیه السلام، می‌خواستند حقوق اهل مدینه را تقسیم نمایند به دست مادر خود «ام فروه» و بانوی حرم خود «حمیده المصفاة» می‌دادند» [۱۸].

اشاره

سال ولادت: در سال ولادت آن حضرت سه قول است: ۱- مشهور آن است که سال ۱۲۸ هجری قمری متولد گردیده است. این قول را مرحوم شیخ مفید در ارشاد و مرحوم ثقه الاسلام در کافی و جمع دیگر اختیار نموده‌اند [۱۹]. ۲- سال ۱۲۹ که از بعضی نقل شده است [۲۰]. ۳- سال ۱۰۸ که صاحب جنات الخلود نقل نموده است [۲۱]. ماه ولادت: مشهور و معروف آن است که ماه صفر بوده و شیخ مفید و کلینی و جمعی دیگر این قول را اختیار نموده‌اند [۲۲] ولی ابن جریر طبری [صفحه ۲۲] امامی ولادت حضرت را در ماه ذیحجه اختیار نموده است [۲۳] اما نوشته‌اند که چه روزی از آن ماه بوده است. روز ولادت از ماه: معروف روز هفتم ماه صفر است. روز ولادت از ایام هفته: روز یکشنبه که از مرحوم شهید اول و کتاب الروضه نقل شده است [۲۴]. و صاحب جنات الخلود روز سه‌شنبه را نیز نقل نموده است و نوشته روز یکشنبه یا سه‌شنبه اول روز متولد شده است [۲۵]. محل ولادت: محل ولادت آن حضرت به اتفاق «الأبواء» است که نام منزل و جایی است بین مکه و مدینه. به مآخذی که اشاره شد مراجعه شود.

جریان ولادت

مرحوم علامه مجلسی رحمه الله در ارتباط با این موضوع چند روایت را نقل نموده است: از کتاب بصائر الدرجات از ابوبصیر نقل نموده: در آن سالی که امام موسی بن جعفر علیهما السلام متولد گردید خدمت امام صادق علیه السلام بودم وقتی که در «الأبواء» منزل نمودیم امام صادق علیه السلام برای ما و اصحابش غذای فراوان و نیکو و خوشمزه حاضر نمود در اثنایی که مشغول غذا خوردن بودیم پیام آور حمیده خدمت حضرت شرفیاب گردید و عرض نمود: حمیده گفته: درد زایمان در من ظاهر گردیده و به من دستور داده بودی که وقت ولادت این فرزندت شما را در جریان بگذارم! حضرت شادمان و خوشحال برخاست اندکی نگذشت که نزد ما برگشت در حالی که [صفحه ۲۳] آستین مبارک را بالا زده و خندان بود! عرضه داشتیم: خدای دهان شما را خندان و چشمت را روشن نماید وضع حمیده چگونه بود؟ فرمود: خدای منان به من پسری هدیه نمود که بهترین آفریده‌های خداست و حمیده به من چیزی را خبر داد که من از او به آن داناتر بودم! ابوبصیر می‌گوید: به حضرت عرض کردم: حمیده چه چیزی را به تو خبر داد؟ فرمود: خبر داد وقتی که فرزندم متولد گردید دست‌ها را روی زمین گذارد و سر را به آسمان بلند نمود. من به او گفتم: این علامت ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام بعد از اوست [۲۶]. و مضمون همین روایت را از کتاب محاسن برقی نقل نموده است [۲۷]. در ذیل هر دو روایت نحوه‌ی انعقاد نطفه‌ی امام آمده است که از نقل آن صرف نظر می‌نمایم و در روایت مرحوم طبری امامی نقل می‌نمایم. آن مرحوم از ابوبصیر مضمون همان روایت را نقل نموده و در ادامه‌ی روایت آمده که حمیده به حضرت عرض نمود: وقتی که از رحم به دنیا آمد سر مبارک را به سوی آسمان بلند نمود و دست را بر زمین گذاشت و به وحدانیت خدای تعالی شهادت داد. حضرت فرمود: به حمیده گفتم: این علامت ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علامت امامان بعد از اوست. ابوبصیر گوید: عرض کردم: فدایت شوم آن علامت چیست؟ حضرت فرمود: ای ابوبصیر! آن شبی که نطفه‌ی پسر من در رحم مادر منعقد گردید، شخصی نزد من آمد و ظرفی به من داد که در آن شربتی از آب بود که سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل و سردتر از برف بود آن را آشامیدم و آورنده به من دستور داد که با حمیده هم‌بستر [صفحه ۲۴] شوم آن کار را انجام دادم نحوه‌ی انعقاد نطفه‌ی هر یک از ما امامان چنین است به خدا سوگند این پسر من بعد از من امام شماست. حضرت ادامه داد و فرمود: همانا وقتی که نطفه‌ی امام منعقد گردید و چهل روز و چهل شب گذشت در رحم مادر عمودی از نور برای او نصب می‌شود که به مقدار دیدن چشم نگاه می‌کند و وقتی که چهار ماه او تمام شد فرشته‌ای که به او «خیر» گفته می‌شود نزد امام می‌آید و بر بازوی راست او می‌نویسد: (و تمت کلمة ربك صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السميع العليم) [۲۸] «گفتار پروردگارت به

انجام رسید کلمات وی تغییرناپذیر است که او شنوا و داناست». وقتی که مادرش او را به زمین گذارد با دست بر زمین تکیه می‌کند، سر را به آسمان بلند می‌نماید و شهادت به وحدانیت خدا می‌دهد «أشهد أن لا اله الا الله». و منادی از جانب عرش از افق اعلی به نام او و نام پدرش ندا می‌نماید که ای فلانی پسر فلان! پروردگار جلیل می‌گوید: مژده باد تو را که تو برگزیده و انتخاب شونده و بهترین آفریده‌های من و موضع سر و کان علم من می‌باشی! هر که ولایت و دوستی تو را بپذیرد او را مورد رحمت خود قرار می‌دهم و در بهشتم منزل می‌دهم و او را همسایه‌ی خود قرار می‌دهم! و هر که با تو عداوت ورزد او را به آتش و شدیدترین عذاب خود وارد سازم هر چند که دنیا را در اختیار او قرار دهم. وقتی که صدای آن منادی قطع گردید، امام در جواب او می‌گوید: (شهد الله أنه لا اله الا هو و الملائکة و اولوالعلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم) [۲۹]. [صفحه ۲۵] «خدا شهادت می‌دهد که معبودی جز او نیست و ملائکه و صاحبان علم شهادت می‌دهند خدایی که عدل به او پاینده است عزیز و حکیم است». وقتی که امام چنین گفت خدا علم اولین و آخرین را به او عطا می‌نماید و در شب قدر جلیل بر آن می‌افزاید. ابوبصیر گوید: به حضرت عرض کردم: مگر روح همان جبرئیل نیست؟ فرمود: جبرئیل از ملائکه است و روح مخلوقی اعظم از جبرئیل است و او با امام است هر جایی که امام باشد [۳۰]. و مرحوم علامه مجلسی قدس سره از کتاب محاسن برقی از منهل قصاب نقل نموده: از مکه به سوی مدینه راه افتادم به «الابواء» که رسیدم حضرت صادق علیه‌السلام در آنجا بود و پسری برای حضرت متولد شده بود، من پیش از آن حضرت به مدینه رسیدم، حضرت سه روز بعد از من به مدینه تشریف آورد و سه روز مردم را اطعام نمود، من نیز در آن سه روز از آن طعام می‌خوردم و هر روز که از آن غذا می‌خوردم تا روز بعد غذایی نمی‌خوردم [۳۱].

نام، کنیه‌ها و لقب‌ها

اشاره

نام: در مآخذی که در دست داشتیم بیشتر از یک نام برای حضرت نیافتیم و آن موسی علیه‌السلام است. صاحب جنات‌الخلود نوشته: موسی کلیم. و اصل این نام به زبان قبطی است چه هنگامی که حضرت کلیم را مادرش زایید، از خوف فرعون و یساولانش که بر سر زنان حامله تعیین کرده بود که اگر فرزندان پسر باشد بکشند، آن حضرت را به میان صندوقی [صفحه ۲۶] که حبیب نجار برایش ساخته بود، - و آخر، آن تابوت سکینه شد و اکنون نزد حضرت صاحب الامر علیه‌السلام است - گذارده به آب نیل انداخت و روان شد در نهری که به خانه‌ی فرعون می‌رفت. آب آن را در اشجار و انهار می‌گردانید آخر فرعون و آسیه زوجه‌اش در میان آب و درخت او را یافتند و قبطیان آب را در «مو» و درخت را «سی» گویند لهذا موسی نامیده شد [۳۲]. نویسنده: این وجه نام‌گذاری حضرت موسی کلیم علیه‌السلام است اما درباره جهت نام‌گذاری حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به این نام در کتاب‌ها چیزی نیافتیم شاید به یاد حضرت موسی کلیم به این نام نامیده شده باشد.

کنیه‌ها

چند کنیه برای حضرت ذکر کرده‌اند: ۱- ابوالحسن، که هرگاه در روایت لفظ ابوالحسن بدون هیچ قیدی دیده شود مراد آن حضرت است مگر شاهی در روایت باشد که بتوان از آن پی برد که یکی دیگر از امامانی مراد است که کنیه‌اش ابوالحسن است مانند امیرالمؤمنین و امام زین‌العابدین و امام رضا و امام هادی علیهم السلام. و گاهی گفته می‌شود: ابوالحسن الاول تا به ابوالحسن دوم که امام رضا و به ابوالحسن سوم که امام علی النقی علیهما السلام هستند مشتبه نشود و بعضی اوقات ابوالحسن ماضی (یعنی ابوالحسن گذشته) گفته می‌شود باز به اعتبار همین دو بزرگوار است و این در وقتی است که امیرالمؤمنین و امام سجاد علیهما السلام

را برای جهتی در نظر نمی‌آورند. [صفحه ۲۷] بدین جهت حضرتش مکنای به این کنیه گردیده که یکی از فرزندانش حسن نام داشته است [۳۳]. ۲- ابوابراهیم، که یکی از پسران حضرت ابراهیم نام دارد [۳۴]. و صاحب جنات‌الخلود از بعضی نقل کرده که ابراهیم همان کسی است که در شیراز مدفون و معروف به شاهچراغ است [۳۵] ولی ظاهراً این اشتباه باشد - هرچند که مرحوم خاتون آبادی صاحب جنات‌الخلود مرد محقق و متبعی است - زیرا شاهچراغ احمد نام دارد [۳۶] که در جای مناسب ذکر خواهد شد. ۳- ابوعلی، که یکی از فرزندان حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام امام هشتم است [۳۷]. ۴- ابواسماعیل، که مرحوم مجلسی از کتاب مطالب السؤل نقل نموده است [۳۸]. و مرحوم خاتون آبادی نیز متذکر است که این کنیه بدین اعتبار است که یکی از فرزندان حضرت اسماعیل نام داشته که در منتهی الآمال نیز آمده است.

لقب‌ها

برای حضرت چند لقب ذکر نموده‌اند: ۱- «کاظم» که مشهورترین القاب آن حضرت است [۳۹]. [صفحه ۲۸] مرحوم علامه مجلسی در اشتهار آن حضرت به این لقب از مناقب ابن شهر آشوب چنین نقل نموده است: «و سمی الکاظم لما کظمه من الغیظ و غض بصره عما فعله الظالمون به حتی مضی قتیلاً فی حبسهم و الکاظم الممتلی خوفاً و حزناً» [۴۰]. «کاظم نامیده شد بدین جهت که خشم خود را فرو می‌برد و از ستمی که ستمگران به وی روا داشتند چشم‌پوشی نمود (و نفرین نکرد) تا حدی که در حبس آنان به شهادت رسید و کاظم به کسی گفته می‌شود که دل او پر از خشم و ترس است». و مرحوم محدث قمی رحمه الله می‌گوید: «و ابن اثیر که از متعصبان سنی‌هاست گفته: آن حضرت را کاظم لقب داده‌اند به جهت آنکه احسان می‌کرد با هر کس که با او بدی می‌کرد و این عادت او بود همیشه» [۴۱]. و مرحوم ابن جریر طبری امامی رحمه الله نوشته است: «و کان یبلغه عن أنه رجل یؤذیه فیبعث الیه بصره فیها ألف دینار» [۴۲]. «روش آن بزرگوار این گونه بود که به او خبر می‌رسید کسی وی را اذیت می‌کند پس حضرت برای او کیسه‌ای می‌فرستاد که در آن هزار دینار بود». ۲- «العبد الصالح» [۴۳]، آن حضرت به این لقب ملقب گردید بدین جهت که در عبادت و کارهای شایسته سخت کوشا بود. مرحوم شیخ مفید نوشته است: «و کان أبو الحسن موسی علیه السلام أعبد أهل زمانه...» [۴۴]. [صفحه ۲۹] و طبری امامی گوید: عبد صالح خوانده می‌شود به جهت کثرت عبادت و کوشش در آن. گفته شده: وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردید از اول شب به سجده رفت و شنیده شد که در سجده می‌گوید: «عظم الذنب من عبدك فلیحسن العفو من عندك یا أهل التقوی و یا أهل المغفرة» این ذکر را در سجده تکرار کرد تا صبح دمید [۴۵]. در ارتباط با کثرت عبادت آن حضرت بیان مستقلی خواهد آمد. ۳- «النفس الزکیه» [۴۶]، نفس پاک و پاکیزه، ملقب شدن حضرت بدین لقب از این جهت است که از صفات رذیله و زشت دور بود و یکی از مصادیق آیه‌ی تطهیر است. ۴- «زین المجتهدین» [۴۷] زینت عبادت کنندگان که در لقب دوم اشاره‌ای به عبادت آن حضرت نمودم و مرحوم مفید فرموده: «و کان الناس بالمدينة یسمونه زین المجتهدین» [۴۸] مردم در مدینه آن حضرت را زینت عبادت کنندگان می‌نامیدند. ۵- «الوفی» [۴۹]، بسیار باوفا. وفا به عهد و پیمان از خصال پسندیده و صفات نیکوست و حضرت در این صفت ممتاز بوده بدین جهت به این لقب ملقب گردید. ۶- «الصابر»، [۵۰] بردبار، صبر کننده. خصلت صبر از صفات پسندیده و نیکو است و حضرت به این صفت به حدی آراسته بود که ملقب به این لقب شد. در ارتباط با این لقب بیانی در مکارم اخلاق حضرت خواهم داشت. [صفحه ۳۰] ۷- «الامین»، [۵۱] امانت‌دار که امانت‌داری نیز از اوصاف نیکو است و حضرت در این صفت نیز ممتاز بوده تا به این لقب ملقب گردیده است. ۸- «الزاهر»، [۵۲] درخشنده. ابن شهر آشوب گوید: به این لقب ملقب گردید به این خاطر که آن حضرت با داشتن اخلاق شریفه و کرم کامل در میان اجتماع می‌درخشید [۵۳]. ۹- «الفقیه»، [۵۴] دانشمند. ملقب شدن حضرت به این لقب از این روست که وی عالم به احکام بود و همه علوم را دارا بود که علم را از پدران و اجداد گرامی‌اش به ارث برده بود و از سرچشمه

وحی به او رسیده بود. ۱۰- «العالم». ۱۱- «الشیخ». ۱۲- «الرجل» [۵۵]. عالم به اعتبار علم حضرت است و شیخ و رجل را اصحاب از روی تقیه می‌گفته‌اند. ۱۳- «ضارب»، این لقب را در جنات‌الخلود جدول چهاردهم ص ۳۰ ذکر نموده و در وجه آن فرموده: «به سبب آنکه هر که با آن حضرت بدی کرد باطن آن حضرت او را زد و بهره‌ای از زندگی نبرد». ۱۴- «باب‌الحوائج»، در نیازها. مرحوم محدث قمی از محمد بن طلحه [صفحه ۳۱] شافعی سنی نقل نموده: معروف شده در عراق به «باب‌الحوائج الی الله» زیرا هر کس متوسل به آن جناب شده به حاجت خود رسیده «کراماته تحار منها العقول و تقضی بأن له عند الله تعالی قدم صدق لا تزال و لا تزول» [۵۶]. «از معجزات آن حضرت عقل‌ها حیران می‌باشند و حکم می‌کنند که نزد خدای تعالی دارای مقامی والاست و پیوسته بوده و خواهد بود». القاب دیگری برای حضرت ذکر شده که از آوردن آن صرف‌نظر می‌شود.

شکل و شمایل

بلند قامت و نحیف اندام، گندم‌گون، گشاده‌روی، میان دندان‌های پیشین و شانه‌ها گشاد، محاسن شریفش مجعد و در هم پیچیده [۵۷].

نقش نگین و انگشتری

«حسبی الله»: مرحوم کلینی از احمد بن محمد بن ابی‌نصر نقل نموده: خدمت امام رضا علیه‌السلام شرفیاب بودم حضرت انگشتری امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام را به من نشان داد. نقش نگین امام صادق علیه‌السلام این جمله بود: «أنت ثقتی فاعصمنی من الناس» و نقش نگین موسی بن جعفر علیهما السلام «حسبی الله» بود و عکس «گلی» و بالای آن هلال بود [۵۸]. و از یونس بن عبدالرحمان نقل نموده که: از امام رضا علیه‌السلام پرسیدم: نقش نگین شما و نقش نگین پدر بزرگوارت چیست؟ فرمود: نقش نگین من «ما شاء الله و لا قوة الا بالله» می‌باشد و نقش نگین پدرم که من آن را به دست می‌نمایم «حسبی الله» است [۵۹]. [صفحه ۳۲] «الملک لله وحده»: مرحوم مجلسی از کتاب «الفصول المهمة» نقل نموده است [۶۰]. «العزة لله الحمید» و «کن من الله علی حذر»: صاحب جنات‌الخلود در جدول چهاردهم ص ۳۱ نقل نموده است و در آخر نوشته: و به قولی انگشتری آن حضرت همان انگشتری حضرت امیرالمؤمنین بوده که «الله الملک» بر آن نقش بسته بود.

صلوات و تحیت بر آن حضرت

مرحوم محدث قمی در «منتهی الآمال» و «مفاتیح‌الجنان» در فصل هشتم از فصول زیارات می‌نویسد: سید جلیل علی بن طاوس رضی الله عنه در «مصباح‌الزائر» در یکی از زیارات حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام این صلوات را بر آن حضرت که محتوی است بر شمه‌ای از فضایل و مناقب و عبادت و مصایب آن جناب نقل کرده البته زائر از فیض خواندن آن خود را محروم نکند: «اللهم صل علی محمد و اهل بیته و صل علی موسی بن جعفر وصی الابرار و امام الاخیار و عیبه الانوار و وارث السکینه و الوقار و الحکم و الآثار الذی کان یحیی اللیل بالسهر الی السحر بمواصله الاستغفار حلیف السجده الطویلہ و الدموع الغزیره و المناجاة الکثیره و الضراعات المتصله و مقر النهی و العدل و الخیر و الفضل و الندی و البذل و مألّف البلوی و الصبر و المضطهد بالظلم و المقبور بالجور و المعذب فی قعر السجون و ظلم المطامیر ذی الساق المرضوض بحلق القيود و الجنازه المنادی علیها [صفحه ۳۳] بذل الاستخفاف و الوارد علی جده المصطفی و ابیه المرتضی و امه سیده نساء بارث مغضوب و ولاء مسلوب و امر مغلوب و دم مطلوب و سم مشروب اللهم و کما صبر علی غلیظ المحن و تجرع غصص الکرب و استسلم لرضاک و اخلص الطاعه لک و محض الخشوع و استشعر الخضوع و عادی البدعه و اهلها و لم یلحقه فی شیء من اوامرک و نواهیک لومه لائم صل علی صلوه نامیه منیفه زاکیه

توجب له بها شفاعه امم من خلقك و قرون من برایاك و بلغه عنا تحیه و سلاما و آتنا من لدنك فی موالاته فضلا و احسانا و مغفرة و رضوانا انك ذوالفضل العمیم و التجاوز العظیم برحمتك یا ارحم الراحمین». نویسنده: از جهت اهمیت مضامین این صلوات و تحیت آن را به فارسی برمی گردانم: «بار خدایا! درود فرست بر محمد و اهل بیتش، و درود فرست بر موسی بن جعفر، وصی نیکان، و پیشوای برگزیدگان، و مرکز دانش و نورها، و وارث آرامش و بردباری، و حکمت‌ها و نشانه‌ها؛ آن کسی که شب زنده‌داری داشت تا سحر، و پیوسته استغفار می نمود، همدم سجده‌های طولانی، و اشک‌های فراوان سرازیر، و مناجات‌های زیاد، و ناله‌های پیوسته! مرکز عقل، عدل، نیکی، بزرگواری، جود، بخشش، و هم دم گرفتاری‌ها، و صبر. آن کسی که مورد ستم سخت قرار گرفت و با جور و عدوان به خاک سپرده شد، و در اعماق زندان‌ها و سیاه چال‌ها مورد شکنجه قرار گرفت، کسی که با حلقه‌های زنجیر و کند ساقش خرد گردید، و در جلو جنازه‌اش با ذلت و سبکی صدایی زده شد. آن کسی که بر جدش مصطفی و بر پدرش مرتضی و بر مادرش سیده‌ی زن‌ها وارد [صفحه ۳۴] گردید در حالی که ارثش غصب شده بود و ولایت او به زور گرفته شده بود، و مغلوب قرار گرفته بود و خون او مورد درخواست بود و زهر ستم نوشیده بود. بار خدایا! بر او درود فرست، درودی با برکت، فزاینده، پاکیزه، که موجب گردد برای او مقام شفاعتی که امت‌هایی از آفریدگانت و قرن‌هایی از مخلوقات را شفاعت نماید که او صبر نمود بر محنت‌های جانکاه، و غصه‌های فراوان را فرو برد و اظهار نمود، و در برابر تو و به خاطر رضایت تو تسلیم بود و فرمانبری را منحصر در فرمان بردن از تو نمود، و کرنش را فقط سزاوار تو دانست، و فروتنی در برابر تو را شعار خود گردانید، با بدعت و بدعت‌گزاران سخت دشمنی نمود، و در مقابل فرمان‌ها و نواهی تو از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نهراسید. خدایا از جانب ما به او تحیت و سلام برسان، و در پرتو ولایت و دوستی او ما را مورد فضل و احسان و آمرزش و خشنودی خودت قرار ده که تو دارای فضل همگانی و گذشت فراوانی، به حق رحمت ای مهربان‌ترین مهربانان». ابن طاوس در کتاب «جمال‌الاسبوع» صلواتی دیگر با ذکر سند از امام حسن عسکری علیه‌السلام نقل نموده که آن را نیز ذکر می‌نمایم: «اللهم صل علی الامین المؤمن موسی بن جعفر البر الوفی الطاهر الزکی النور المنیر المجتهد المحتسب الصابر علی الاذی فیک اللهم و کما بلغ عن آبائه ما استودع من أمرک و نهیک و حمل علی المحجبه و کابد أهل الغره و الشده فیما کان یلقى من جهال قومہ رب فصل علیہ أفضل و اکمل [صفحه ۳۵] ما صلیت علی أحد ممن أطاعک و أنصح لعبادک انک غفور رحیم» [۶۱]. «بار خدایا! درود فرست بر امانت‌دار و مورد اطمینانت، موسی بن جعفر، آن نیکوکار، با وفا، پاک، پاکیزه، نور درخشان، عابد، آنکه در راه تو بر اذیت صبر نمود و به حساب تو گذاشت. پروردگارا! افضل و اکمل درودهایی که بر کسی از فرمانبرانت و خیرخواهان بندگانت فرستادی بر او فرست که او امرها و نهی‌هایی که از جانب تو نزد پدران‌ش امانت بود، ابلاغ نمود و مردم را به راه راست هدایت نمود، و ستم‌ها و غصه‌هایی که از افراد نادان قومش و ستمگران و بیدادگران به او رسید جرعه‌جرعه نوشید! همانا تو غفور و مهربانی».

دعای آن حضرت

دعاهای فراوانی از امام کاظم علیه‌السلام نقل شده که ما یک دعا را از کتاب «مفاتیح‌الجنان» در اینجا می‌آوریم: «الهی خشعت الاصوات لک و ضلت الاحلام فیک و وجل کل شیء منک و هرب کل شیء الیک و ضاقت الاشیاء دونک و ملا کل شیء نورک فانث الرفیع فی جلالک و انت البهی فی جمالک و انت العظیم فی قدرتک و انت الذی لا یؤدک شیء یا منزل نعمتی یا مفرج کربتی و یا قاضی حاجتی اعطنی مسئلتی بلا اله الا انت آمنت بک مخلصا لک دینی اصبحت علی عهدک و وعدک ما استطعت ابوء لک بالنعمة و استغفرک من الذنوب التی لا یغفرها غیرک یا من هو فی علوه دان و فی دنوه عال و فی اشرافه منیر و فی سلطانه قوی صل علی محمد و آله» [۶۲]. [صفحه ۳۶] نویسنده: از جهت اینکه این دعا مضمون بالایی در خدانشناسی دارد آن را ترجمه می‌نمایم: «خدایا! صداها در مقابل تو خاموش، و عقل‌ها در ذات تو متحیرند، و همه‌ی موجودات در برابر تو ترسانند و به سوی تو

فرار می‌کنند و همه‌ی چیزها بدون تو در تنگنایند، و نورت همه چیز را پر کرده پس تو در جلال و بلند مرتبه‌ای رفیعی، و در جمالت زیبایی و در قدرتت عظیمی و تو آن کسی هستی که هیچ چیز بر تو سنگینی نمی‌نماید! این نازل کننده‌ی نعمت من، و ای برطرف کننده‌ی سختی‌های من، و ای روا ساز نیازهای من به حق لا اله الا انت (به حق خودت) درخواست مرا برآور. به تو ایمان دارم در حالی که دینم را برای تو خالص گردانیده‌ام، به مقدار توانم بر عهد و وعده‌ات پایبندم، به نعمت معترفم و از تو آمرزش می‌طلبم درباره‌ی گناهانی که جز تو کسی آن را نمی‌آمرزد! ای آنکه در عین بلند مرتبه‌ای به ما نزدیک و در عین این که به ما نزدیک است بلند مرتبه است و در حالی که بر ما احاطه دارد منیر است و در سلطنتش نیرومند است، بر محمد و آلش درود فرست.»

نماز آن وجود مقدس

مرحوم محدث قمی رحمه الله نوشته است: نماز حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام دو رکعت است در هر رکعت حمد یک مرتبه و توحید دوازده مرتبه [۶۳].

توسل به آن حضرت

مرحوم خاتون آبادی می‌نویسد: شفای بیماری‌ها و دفع امراض باطنی [صفحه ۳۷] و ظاهری و سلامت ابدان منوط است بر توسل جستن بر آن حضرت بر این نهج که بگوید: «اللهم بحق ولیک موسی بن جعفر الا عافیتی فی جمیع جوارحی ما ظهر منها و ما بطن و دفعت عنی جمیع الآلام و الاسقام یا جواد یا کریم یا أرحم الراحمین». و چون مریض باشد - خصوصاً در اطفال - قدری نقد (پول) نذر آن حضرت کرده در زیر بالین بیمار گذارده فردای آن تصدق دهد و از آن حضرت طلب شفا کند فی الحال شفا یابد خصوصاً درد چشم و درد اعضا که مجرب است [۶۴].

روز آن جناب

مرحوم سید بن طاوس با ذکر سند روزهای منسوب به هر یک از معصومین علیهم‌السلام را ذکر نموده [۶۵] و گفته: روز چهارشنبه به نام موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد، زیارت آن بزرگواران این است: «السلام علیکم یا اولیاء الله السلام علیکم یا حجج الله السلام علیکم یا نور الله فی ظلمات الارض السلام علیکم صلوات الله علیکم و علی آل بیتکم الطیبین الطاهرین بابی انتم و امی لقد عبدتم الله مخلصین و جاهدتم فی الله حق جهاده حتی اتاکم الیقین فلعن الله اعدائکم من الجن و الانس اجمعین و انا ابرء الی الله و الیکم منهم یا مولای یا ابا ابراهیم موسی بن جعفر یا مولای یا ابوالحسن علی بن موسی یا مولا یا مولا یا مولا یا مولا یا اباجعفر محمد بن علی یا مولای یا ابوالحسن علی بن محمد انا مولی لکم مؤمن [صفحه ۳۸] بسرکم و جهرکم متضیف بکم فی یومکم هذا و هو یوم الاربعاء و مستجیر بکم فاضیفونی و اجیرونی بآل بیتکم الطیبین الطاهرین» [۶۶].

جریاناتی از دوران به ظاهر کودکی حضرت

اشاره

در جای مناسب با برهان ثابت شده که حال و وضع چهارده معصوم علیهم‌السلام در بزرگسالی و کودکی یکی است و دوران کودکی و طفولیت ایشان با دوران کودکی مردم عادی فرق دارد آنان از عالم دگرند. از دوران به ظاهر کودکی امام موسی بن

جعفر علیهما السلام جریاناتی نقل شده که پیش از شروع به بخش دوم بعضی از جریانات را نقل می‌نمایم:

نامی که خدا آن را دشمن دارد

مرحوم ثقة الاسلام کلینی و شیخ مفید و طبری امامی رحمهم الله با ذکر سند از یعقوب سراج نقل نموده‌اند که: شرفیاب خدمت امام صادق علیه السلام شدم حضرت بالای سر ابوالحسن موسی علیه السلام که در گهواره بود ایستاده بود مدتی با وی راز گفت، نشستم تا امام صادق علیه السلام از راز گفتن با فرزندش فراغت یافت آن گاه برخاستم. امام صادق علیه السلام به من فرمود: نزد مولایت بیا و بر او سلام کن نزد حضرت رفتم سلام دادم با زبان فصیح سلام مرا جواب داد سپس به من فرمود: برو اسم دختری را که دیشب نام گذاشتی تغییر ده زیرا این نامی است که خدا آن را دشمن می‌دارد و جریان این بود که برای من دختری متولد شده بود او را حمیراء نام گذارده بودم! امام صادق علیه السلام به من فرمود: به دستور او عمل کن هدایت می‌یابی پس نام او را تغییر دادم [۶۷]. [صفحه ۳۹]

به بزغاله دستور داد سجده نماید

و نیز کلینی و مفید با ذکر سند از صفوان جمال روایت کرده‌اند که از امام صادق علیه السلام از امام بعد خودش پرسیدم حضرت فرمود: همانا امام کسی است که از بازی و لهو دوری نماید. در این هنگام ابوالحسن موسی علیه السلام در حالی که کودک بود و با او بزغاله‌ای مکی بود به نزد ما آمد و به آن بزغاله می‌فرمود: برای پروردگارت سجده کن! امام صادق علیه السلام آن حضرت را گرفت و به سینه چسبانید و فرمود: پدر و مادرم فدای آنکه از بازی و لهو به دور است [۶۸].

حکم شرعی را برای ابوحنیفه بیان نمود

و نیز مرحوم کلینی نقل نموده که ابوحنیفه از حضور امام صادق علیه السلام بیرون آمد و امام کاظم علیه السلام که در سنین غلامی بود ایستاده بود ابوحنیفه به حضرت گفت: ای غلام شخص غریب در شهر شما کجا قضای حاجت می‌نماید؟ حضرت فرمود: از حریم مساجد و نهرهای جاری و محل سقوط میوه‌ها و بارانداز مسافران اجتناب کن و در حال ادرار نمودن رو به قبله و پشت به قبله منما و لباست را جمع کن پس از آن هر جا خواستی قضای حاجت کن [۶۹]. و طبری امامی رحمه الله جریان را این گونه نقل نموده است: ابوحنیفه درب خانه‌ی امام صادق علیه السلام آمد تا از حضرت مسأله‌ای پرسد حضرت به او اذن دخول نداد. ابوحنیفه در انتظار اذن ورود نشسته بود که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که در سن پنج سالگی بود از منزل بیرون آمد. ابوحنیفه [صفحه ۴۰] حضرت را طلیید و به وی گفت: ای غلام! مسافر در شهر شما کجا قضای حاجت می‌نماید؟ حضرت به او فرمود: ای پیرمرد! از نهرهای جاری و محل سقوط میوه‌ها و بارانداز مسافران و حریم مساجد اجتناب می‌کند و رو به قبله و پشت به قبله نمی‌نماید و پشت دیواری پنهان می‌شود، پس از آن قضای حاجت می‌کند. ابوحنیفه در آن سال برگشت و حضور امام صادق علیه السلام نیامد [۷۰].

ایمان استوار و متزلزل

حمیری با ذکر سند از عیسی شلقان نقل نموده که: خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم می‌خواستم از وضع ابوالخطاب (یکی از منحرفین) سؤال نمایم؛ پیش از آنکه بنشینم و سؤال نمایم به من فرمود: ای عیسی! چه چیزی مانع می‌گردد که هرچه خواستی از پسرم پرسی؟ عیسی گوید: خدمت عبد صالح موسی بن جعفر علیهما السلام رفتم، حضرت در مکتب خانه نشسته بود و

بر لبان مبارکش اثر مداد پیدا بود! پیش از آنکه سؤال خود را مطرح نمایم به من فرمود: ای عیسی همانا خدای تبارک و تعالی از پیامبران پیمان نبوت را گرفت و ایشان از آن برنگشتند، و به گروهی ایمان عاریه و متزلزل داد سپس ایمان را از آنان سلب نمود (به این معنا که مختار بودند و به اختیار خویش از ایمان برگشتند) و ابوالخطاب از آن گروهی است که ایمانش عاریه بود و خدا از او سلب نمود. عیسی گوید: حضرت را به سینه چسبانیدم و پیشانی‌اش را بوسیدم سپس عرض کردم: پدرم و مادرم فدایت! (ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم) [۷۱]. [صفحه ۴۱] سپس خدمت امام صادق علیه‌السلام برگشتم حضرت به من فرمود: ای عیسی! چه کردی؟ عرض کردم: پدر و مادرم به قربانت نزد او رفتم پیش از آنکه از وی بی‌پرسم هر چه را اراده کرده بودم جواب داد. به خدا سوگند! در آن هنگام دانستم که او بعد از شما امام است! حضرت فرمود: ای عیسی! این پسر را که دیدی اگر از تمام قرآن از او پرسوی تو را جواب خواهد داد. سپس حضرت دستور داد موسی بن جعفر علیهما السلام را از مکتب خانه بیرون آوردند. از آن روز دانستم که او امام است [۷۲]. توضیح: فرستادن موسی بن جعفر علیهما السلام به مکتب خانه روی جریان‌ات عادی میان مردم است و گر نه حضرات چهارده معصوم علیهم السلام نیازی به تعلم ندارند و از آغاز از همه چیز مطلع می‌باشند.

جواب به سؤال ابوحنیفه

مرحوم علامه مجلسی از کتاب مناقب ابن شهر آشوب جریان سؤال ابوحنیفه از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در ارتباط با قضای حاجت شخص غریب را نقل نموده در ذیل آن آورده که ابوحنیفه گفته: وقتی آن جواب را از حضرت شنیدم در چشم من بزرگ جلوه نمود و در قلبم عظمت آن جناب را احساس نمودم روی این جهت سؤالی دیگر از حضرت نمودم، گفتم: فدایت شوم معصیت از کیست؟ (ابوحنیفه جبری مسلک بوده و می‌گفته: بندگان از جانب خدا مجبور به معصیت هستند). حضرت به من نظر نمود و سپس فرمود: بنشین تا تو را خبر دهم، نشستم پس حضرت فرمود: هر معصیتی که رخ می‌دهد خالی از سه تصور نیست: ۱- از بنده باشد، [صفحه ۴۲] ۲- از پروردگار باشد، ۳- از هر دو باشد! اگر معصیت از پروردگار باشد پس او عادل‌تر و منصف‌تر از این است که به بنده ظلم نماید و در برابر کاری که انجام نداده او را عقاب نماید و اگر معصیت از بنده و خدا هر دو باشد پس خدا در معصیت بنده شریک است و او قادر است و قوی؛ و سزاوار است که قوی نسبت به بنده ضعیف انصاف روا دارد و او را عقاب نماید و اگر معصیت از بنده است پس امر به او متوجه است و او از معصیت نهی شده و ثواب برای او و عقاب بر اوست. ابوحنیفه گوید: گفتم: (ذریه بعضها من بعض) [۷۳]. [صفحه ۴۳]

دوران امامت امام موسی بن جعفر

امامت از دیدگاه محققان شیعه

در این موضوع بایستی مفصل بحث شود ولی جهت اختصار سخنان سیدنا الاستاد آیت الله العظمی حاج آقا تقی قمی دام ظلّه را از کتاب «مجالس شب‌های شنبه» نقل می‌نمایم، می‌فرماید: امامت مورد بحث به این معناست که باید معتقد باشیم، و در باورمان باشد که منصب پر ارج رهبری و زعامت امت اسلامی بلافاصله بعد از درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیهما السلام واگذار گردیده و بعد از طبق برنامه‌ی از پیش تعیین شده از جانب خداوند به فرزندان معصوم وی می‌رسد و هیچ کس جز آنان لیاقت چنین مقام و موقعیتی را ندارد. مدعای ما این است که: امامت به معنایی که ذکر گردید از اصول دین است و هر انسان بدون این عقیده و باور مسلمان نیست بلکه کافر است. هر کس هر ادعایی دارد ناچار باید برای اثبات آن دلیل و برهان بیاورد! روی همین جهت ادعای ما نیز نیاز به اقامه‌ی برهان و دلیل دارد. بزرگان ما در کتاب‌هایی که درباره‌ی

اصول دین و عقاید نوشته‌اند این موضوع را به گونه‌ای روشن، مبرهن و مدلل کرده‌اند و ما در این باره در این مجلس فقط به ذکر یک دلیل اکتفا می‌نماییم: و آن این است که این موضوع در زمان شخص بنیان‌گذار اسلام یعنی حضرت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در مواقع متعدده بیان گردیده است. از جمله - که از همه مهم‌تر است - در روز غدیر خم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه‌السلام را [صفحه ۴۴] به مقام زعامت کبری و رهبری معرفی کردند و قرآن به طور صراحت بیان کرده که اگر کسی غیر از این را باور داشته باشد از وی پذیرفته نیست. جریان غدیر را می‌توان از چند بعد مورد بررسی قرار داد: از دیدگاه تاریخ که این جریان از مسلمات تاریخ است و قابل انکار نیست. و از نکته نظر حدیث که باز امری مسلم و اجتناب‌ناپذیر است. و از نظر قرآن که آیاتی در این باره نازل شده و ما در اینجا یک آیه را مورد بحث و دقت قرار می‌دهیم: بسم الله الرحمن الرحیم (الیوم أكملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا) [۷۴]. «امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام برای شما دین باشد». در ذیل این آیه‌ی مبارکه دو بحث را مطرح می‌کنیم: بحث اول: این آیه‌ی شریفه در روز غدیر و درباره‌ی زعامت و رهبری امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیهما السلام نازل شده. بحث دوم: این موضوع که آیا آیه‌ی شریفه دلالت بر مدعای ما دارد، یعنی از آیه استفاده می‌گردد که امامت از اصول دین است یا نه؟ اما بحث اول، کلمات مفسرین و تاریخ‌نویسان شیعه متفق است که این آیه در روز غدیر خم نازل گردیده و به خاطر این که این موضوع مسلم است و هر شیعه مذهب آن را می‌داند و در کتاب‌های شیعه درباره‌ی این موضوع فراوان بحث شده، ما از کتاب‌های شیعه در این باره چیزی را [صفحه ۴۵] نمی‌آوریم ولی روایاتی از کتب اهل سنت که در این باره تصریح دارد در اینجا ذکر می‌کنیم و این روایات را از کتاب‌هایی که نزد آنها اعتبار دارد و از روایانی که روایاتشان را قبول دارند، نقل می‌کنیم: اول: سیوطی در کتاب «الدرالمنثور» در ذیل آیه‌ی شریفه از ابوسعید خدری چنین نقل کرده است: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در روز «غدیر خم» علی علیه‌السلام را به ولایت و زعامت نصب کرد جبرئیل بر او فرود آمد و آیه‌ی (الیوم أكملت لکم دینکم...) را آورد. دوم: نیز سیوطی در کتاب فوق‌الذکر ذیل آیه از ابوهریره چنین نقل می‌کند: در روز «غدیر خم» که روز هجدهم ماه ذی‌حجه است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» یعنی هر کس من مولا و رهبر اویم پس علی مولا- و رهبر اوست. خداوند آیه (الیوم أكملت لکم دینکم...) را نازل فرمود. سوم: خطیب بغدادی در تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۴۹۰ از ابوهریره چنین نقل می‌کند: هر که روز هجده ماه ذی‌حجه که روز «غدیر خم» است روزه بدارد، روزه‌ی شصت ماه برایش نوشته می‌شود. در آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست علی بن ابی‌طالب را گرفت و فرمود: «ألست ولی المؤمنین؟ قالوا: بلی یا رسول الله! قال: من کنت مولاه فعلی مولاه». یعنی: آیا من ولی و رهبر مؤمنان نیستم؟ حاضران گفتند: آری تویی ولی و رهبر مؤمنان! حضرت فرمود: هر کس من رهبر اویم پس علی مولا و رهبر اوست. عمر بن خطاب گفت: به‌به، به تو ای فرزند ابوطالب که مولای من و مولای هر مسلمانی. سپس خداوند آیه (الیوم اکملت لکم دینکم...) را نازل فرمود. [صفحه ۴۶] اما بحث دوم: به نظر ما اگر کسی خالی از تعصب در آیه دقت کند به روشنی دلالت دارد که امامت از اصول دین است. اکنون اشاره‌ای به دلالت آیه بر مدعای ما: از چند مورد این موضوع استفاده می‌گردد: ۱- آیه‌ی شریفه به نحو صراحت می‌فرماید که امروز دینتان را کامل کردم، آیا در این روز غیر از نصب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به زعامت برنامه‌ای دیگر توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اعلام شده؟ اگر چنین بوده چرا تاریخ‌نویسان و محدثان و مفسران نوشته‌اند؟! معنای اکمال دین چیست؟ مگر غیر از این است که یکی از اصول دین و اعمال جوانحی بیان نشده بوده و در آن روز بیان شده؟ ۲- در ذیل آیه فرمود: که فقط دین اسلام که امروز کامل شده مرضی خداوند است و جز این مرضی و پسندیده نیست. آیا این جمله صراحت ندارد که امامت از اصول دین است و دین منهای امامت، دین نیست؟ ۳- مگر نه این است که به تصریح روایانی که نامشان ذکر گردید، این آیه بعد از نصب علی علیه‌السلام به زعامت نازل گردیده؟ بنابر این اکمال دین به ولایت اوست و اسلام بدون ولایت و امامت دین نیست. تا اینجا از

نظر قرآن مسلم گردید که امامت از اصول دین است [۷۵] و از نظر حدیث نیز مسلم است و روایات در این راستا فراوان است به کتاب «بحارالانوار» و «الغدیر» مراجعه شود. [صفحه ۴۷]

مدت امامت حضرت موسی بن جعفر

آنچه از تاریخ استفاده می‌گردد مدت امامت آن حضرت سی و پنج سال بوده است [۷۶] ولی صاحب کتاب «جنات‌الخلود» اقوال دیگری نقل نموده است به جدول چهاردهم مراجعه شود.

در چه سنی به امامت نائل گردید

مرحوم مجلسی رضی الله عنه از کتاب «اعلام‌الوری» نقل نموده که در سن بیست سالگی به منصب امامت نائل گردید [۷۷].

نصوص وارده بر امامت حضرت موسی بن جعفر

منصب امامت از نظر شیعه انتصابی است که خدای منان جهت راهنمایی امت و عهده‌داری زعامت و رهبری مسلمانان، دوازده امام را توسط پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم معرفی نموده است و ما قسمتی از این روایات را در زندگانی امام هادی علیه‌السلام نقل نمودیم. افزون بر احادیث عمومی هر امامی به امامت امام بعد از خود تصریح نموده که در این مورد ترجمه‌ی چند روایت را می‌آوریم که امام صادق علیه‌السلام به امامت فرزندش امام موسی بن جعفر علیهما السلام تصریح نموده است: ۱- مفضل بن عمر جعفی گفته: خدمت امام صادق علیه‌السلام شرفیاب بودم که ابوبراهیم موسی علیه‌السلام که نوجوان بود تشریف آورد. امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: درباره‌ی او سفارش کن و امر امامت او را به یارانت که به ایشان اطمینان داری برسان [۷۸]. [صفحه ۴۸]

۲- معاذ بن کثیر می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: از خدا که تو را به امامت بعد از پدرت منصوب نمود درخواست کرده‌ام که پیش از درگذشت تو همانند آن را به تو عنایت نماید! حضرت فرمود: خداوند این کار را انجام داده است. عرض کردم: فدایت شوم آن شخص کیست؟ حضرت به عبد صالح (امام موسی بن کاظم علیه‌السلام) که خوابیده بود اشاره نمود و او در آن وقت نوجوانی بود [۷۹]. ۳- عبدالرحمان بن حجاج گوید: در یکی از اطاق‌های خانه‌ی امام صادق علیه‌السلام شرفیاب محضرش شدم، دیدم در مصلاهی خویش دعا می‌کند و موسی بن جعفر علیهما السلام که در سمت راست او بود آمین می‌گوید! عرض کردم: خدا مرا فدایت گرداند از عقیده‌ی من و خدمتم به شما آگاهی، امام بعد از تو کیست؟ فرمود: ای عبدالرحمان! همانا موسی (امام کاظم علیه‌السلام) زره (این زره از ودایع امامت است) را پوشید اندازه‌ی وی بود! گفتم: پس از این به چیزی دیگر نیاز ندارم [۸۰].

۴- و فیض بن مختار گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: دست مرا بگیر و از جهنم نجاتم ده! فیض می‌گوید: در این وقت ابوبراهیم علیه‌السلام که نوجوان بود وارد گردید. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: این امام شماس است به او تمسک بجو [۸۱]. ۵- منصور بن حازم گفته: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: اشخاص در معرض مرگند اگر برای شما حادثه‌ای پیش آمد امام بعد از شما کیست؟ [صفحه ۴۹] امام صادق علیه‌السلام فرمود: وقتی چنین چیزی رخ داد این امام شماس است و بر شانه‌ی راست ابوالحسن علیه‌السلام دست گذاشت که از عمر مبارکش پنج سال می‌گذشت. در وقت این سخن عبدالله پسر امام صادق علیه‌السلام نیز با ما نشست بود [۸۲]. روایات در این باره فراوان است به کتاب «کافی» و «ارشاد» و «اثبات‌الهداء» و «بحارالانوار» مراجعه شود.

دوران امامت حضرت با چه ستمگرانی همزمان بود؟

حدود نه سال از دوران امامت حضرت همزمان با پادشاهی منصور دوانیقی و ده سال و یک ماه و چند روز با سلطنت مهدی عباسی و یک سال و یک ماه با حکومت هادی عباسی و پانزده سال با پادشاهی هارون لعنة الله علیهم همزمان بود [۸۳]. اکنون برای آشنا شدن با زندگانی حضرت و ستم‌هایی که دید مختصری از دوران هر یک از آن ستمگران را که در تاریخ ذکر شده است در اینجا می‌آوریم:

ابوجعفر عبدالله معروف به منصور دوانیقی

اشاره

در روز دوازدهم ذی‌حجه سال ۱۳۶ که ابوالعباس سفاح به درک واصل گردید از مردم برای برادرش منصور دوانیقی بیعت گرفتند. مدت سلطنت او بیست و دو سال، نه روز کم بوده و عمر او به شصت و سه سال رسیده بود. وقتی از دنیا رفت ششصد میلیون درهم و چهارده میلیون دینار از او به جای ماند با این حال در مال خویش بخل می‌ورزید. [صفحه ۵۰] او را دوانیقی لقب داده بودند بدین جهت که با کارگزاران خود روی دائق و حبه (کوچک‌ترین معیار وزن) محاسبه می‌نمود. منصور در ستمگران بنی‌عباس به هشام بن عبدالملک اموی شباهت داشت و در امور سیاسی از او تقلید می‌نمود [۸۴]. منصور مردی سفاک و خون‌ریز بود، و با حضرت صادق علیه‌السلام سخت دشمنی می‌کرد و صدمات و جسارات بسیار به ایشان روا می‌داشت و چند دفعه مهبیای ریختن خون آن حضرت شد و امر به قتل آن جناب می‌کرد تا سرانجام در سال دهم خلافتش و موافق روایات سال ۱۴۸ حضرت را مسموم و شهید نمود [۸۵] و در سال ۱۵۸ در ششم ذیحجه به درک واصل گردید [۸۶]. در کتب تاریخ و حدیث از نحوه‌ی برخورد منصور با امام موسی کاظم علیه‌السلام مطلب زیادی نقل نشده است اما از بعضی روایات استفاده می‌گردد که منصور در صدد کشتن آن حضرت بوده است: مرحوم ثقة الاسلام کلینی با ذکر سند از ابی‌ایوب نحوی نقل کرده که در نیمه‌ی شب منصور به من پیام داد. نزد او رفتم بر کرسی نشسته و شمعی جلو روی اوست و نامه‌ای در دست دارد. وقتی به او سلام کردم در حالی که گریه می‌کرد نامه را به طرف من انداخت و گفت: این نامه محمد بن سلیمان است به من اطلاع داده که جعفر بن محمد از دنیا رفته است، پس سه مرتبه گفت: (انا لله و انا الیه راجعون) دیگر کجا مانند جعفر پیدا می‌شود؟ [صفحه ۵۱] پس از آن به من گفت: بنویس. من اول نامه را نوشتم، پس از آن گفت: به محمد بن سلیمان بنویس: اگر جعفر بن محمد به شخص خاصی وصیت نموده او را احضار کن و گردنش را بزن. محمد بن سلیمان در جواب نوشت که به پنج نفر وصیت کرده: ابوجعفر، منصور و محمد بن سلیمان و عبدالله و موسی (امام کاظم علیه‌السلام) و حمیده. در حدیثی دیگر آمده: ابوجعفر منصور و عبدالله و موسی و محمد بن جعفر و یکی از غلامان ابی‌عبدالله علیه‌السلام! منصور گفت: راهی برای کشتن این افراد نیست [۸۷]. مرحوم محدث قمی فرموده: علامه مجلسی رحمه الله فرموده: حضرت به علم امامت می‌دانست که منصور چنین اراده خواهد کرد، آن جماعت را به حسب ظاهر در وصیت شریک کرده بود و اول نام او (منصور) را نوشته بود و در باطن امام موسی کاظم علیه‌السلام مخصوص به وصیت بوده و از این وصیت نیز اهل علم می‌دانستند که وصایت و امامت مخصوص آن حضرت است [۸۸]. منصور روی شیطنت و جهت فریب مردم به ظاهر متعرض حضرت نمی‌گردید. مرحوم محدث قمی می‌نویسد: بیست ساله بود که امامت به آن جناب منتقل شد و مدت امامتش سی و پنج سال بوده که مقداری از آن در بقیه ایام منصور بوده و او به ظاهر متعرض آن حضرت نشد [۸۹]. و حتی برای پیشبرد کار و استحکام قدرت خویش گاهی با حضرت خوش برخوردی می‌کرد. مرحوم علامه مجلسی از کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل نموده که: منصور به امام موسی بن جعفر علیهما السلام [صفحه ۵۲] پیشنهاد کرد که در روز عید نوروز برای تهنیت بنشیند و هدایایی که می‌آورند تحویل بگیرد، حضرت فرمود: من اخباری که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است

بررسی کرده‌ام خبری در ارتباط با این عید نیافته‌ام و این عید سنتی از فارسی‌هاست و اسلام آن را از بین برده است به خدا پناه می‌برم از این که زنده نمایم چیزی را که اسلام از بین برده است. منصور به حضرت گفت: ما این کار را به خاطر سیاست ارتش انجام می‌دهیم تو را به خدای بزرگ سوگند که امروز را جلوس نمایی. حضرت آن روز را نشست، بزرگان کشوری و لشکری خدمت حضرت می‌آمدند و تبریک می‌گفتند و هدایایی تقدیم می‌نمودند. یکی از خادمان منصور بالای سر حضرت ایستاده بود و آنچه را می‌آوردند صورت برداری می‌کرد، آخر همه‌ی مردم پیرمردی خدمت حضرت آمد و عرض کرد: ای پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من مردی مستمندم و مالی ندارم که به عنوان هدیه خدمت شما تقدیم نمایم اما سه بیت شعر را که جدم در رثای جدت حسین بن علی علیهما السلام سروده تقدیم حضور می‌نمایم: عجب لمصقول علاک فرنده یوم الهیاج و قد علاک غبار و لاسهم نفذتک دون حرائر یدعون جدک و الدموع غزار الا تفضفضت السهام و عاقها عن جسمک الاجلال و الاکبار یعنی: در شگفتم از شمشیری که تیزی آن در روز جنگ متوجه تو شد و غبار بر چهره‌ات پاشید، و از تیرهایی که به تو اصابت کرد جلو چشم زنان و آنان در حالی که اشک می‌ریختند جدت را به یاری می‌طلبیدند، ای کاش تیرها حرمت تو را نگه می‌داشتند و به بدنت آسیب نمی‌رساندند. [صفحه ۵۳] حضرت فرمود: هدیه‌ی تو را پذیرفتم خدا به تو برکت دهد بنشین. سپس به آن خادم فرمود: از منصور پیرس با اموالی که جمع شده چه کار کنیم؟ منصور گفت: همه‌ی آنها را به تو بخشیدم. امام علیه‌السلام به آن پیرمرد فرمود: همه‌ی این اموال را به تو هدیه نمودم آن را بردار [۹۰].

منصور به درک واصل می‌گردد

مرحوم حمیری در قرب‌الاسناد روایتی را نقل نموده که از آن استفاده می‌شود حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام منصور را نفرین نمود و در اثر نفرین حضرت منصور به جهنم واصل گردید اکنون ترجمه‌ی روایت: علی بن حمزه گفته: شنیدم امام موسی بن جعفر علیهما السلام می‌فرمود: نه به خدا سوگند! ابو جعفر دوانیقی خانه‌ی خدا را هرگز نخواهد دید. علی بن حمزه گوید: وقتی به کوفه برگشتم سخن حضرت را برای اصحاب بیان داشتم، اندکی پیش نگذشت که منصور به قصد مکه بیرون شد وقتی که به کوفه رسید اصحاب ما گفتند: خبر حضرت چه شد؟! گفتیم: نه به خدا سوگند هرگز خانه‌ی خدا را نخواهد دید! از کوفه حرکت کرد تا به بستان رسید باز اصحاب نزد من جمع شدند و گفتند: اکنون چه می‌گویی؟! گفتیم: نه به خدا سوگند! هرگز خانه‌ی خدا را نخواهد دید. وقتی که منصور به منزلگاه «بئر میمون» رسید خدمت ابوالحسن علیه‌السلام شرفیاب شدم دیدم حضرت در محراب عبادت در سجده است سجده را طول داد سپس سر مبارک را از سجده برداشت و به من فرمود: بیرون رو ببین مردم چه می‌گویند؟ از نزد حضرت بیرون آمدم شنیدم که فریاد می‌زنند: منصور مرد! خدمت حضرت برگشتم و جریان را خبر دادم، فرمود: الله اکبر ممکن نبود که هرگز خانه‌ی خدا را ببیند [۹۱]. [صفحه ۵۴]

مهدی عباسی

اشاره

دوران ستمگری منصور به هر کیفیت که بود به سر آمد و در روز ششم ذی‌حجه سال ۱۵۸ در راه مکه منصور به جهنم واصل شد و در همان روز ربیع از مردم برای محمد معروف به مهدی عباسی پسر منصور بیعت گرفت و مهدی در بغداد بود وقتی که خبر خلافت بدو رسید بعد از دو روز به منبر رفت و خطبه خواند و از مردم بیعت گرفت عامه‌ی مردم با وی بیعت کردند. مدت سلطنت او ده سال و یک ماه و نیم طول کشید و در بیست و سوم ماه محرم سال ۱۶۹ به جهنم واصل گردید و سنین عمرش به چهل و سه

سال رسیده بود [۹۲]. از تاریخ استفاده می‌گردد که در حکومت ظلم مهدی عباسی بر حضرت سخت‌تر از دوران منصور گذشت، پیوسته حضرت را زیر نظر داشت تا حدی که اگر به مسافرتی می‌رفت حضرت را همراه خود می‌برد، به جریان زیر توجه فرماید: مرحوم علامه مجلسی رضی الله عنه از کتاب مناقب ابن شهر آشوب و کتاب «الخراج و الجرائح» راوندی نقل نموده که: سالی مهدی عباسی به سوی مکه حرکت کرد وقتی که به منزلگاه «فتق عبادی» یا «قبر عبادی» رسید مردم همراه از تشنگی صدا به ضجه بلند کردند مهدی امر کرد چاهی را حفر نمایند. صد قامت حفر کردند که ناگهان به فضایی رسیدند که هوا جریان داشت و تاریکی آن جا را فرا گرفته بود و باد به شدت می‌وزید. کارگران از ترس بیرون آمدند، علی بن یقظین پول فراوانی به دو مرد داد [صفحه ۵۵] که آن را حفر نمایند وقتی که پایین رفتند طول کشید سپس بیرون آمدند در حالی که رنگ آنان تغییر کرده بود و اظهار داشتند که در آنجا باد می‌وزید، خانه‌ها و مردان و زنان و اشتران و گاو و گوسفندانی دیدیم وقتی که به آنها دست می‌زدیم نابود و پودر می‌شدند! مهدی از علمای دربار جریان را پرسید کسی چیزی نمی‌دانست پس امام موسی بن جعفر علیهما السلام نزد مهدی آمد از حضرت پرسید، فرمود: اینها اصحاب «احقاف» و قوم ثمود هستند که غضب خدای قهار آنان را فرا گرفت و به زمین فرو رفتند و وضع آنان را همان‌گونه بیان کرد که آن دو مرد بیان کرده بودند [۹۳].

سخن حضرت با مهدی عباسی درباره فدک

مرحوم ثقه الاسلام کلینی با ذکر سند از علی بن اسباط نقل نموده: وقتی که حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام نزد مهدی عباسی آمد دید آنچه از مردم به ستم گرفته شد بر می‌گرداند! حضرت به او فرمود: چرا آنچه از ما به ستم گرفته شده بر نمی‌گردانی! حضرت به او فرمود: چرا آنچه از ما به ستم گرفته شده بر نمی‌گردانی! گفت: ای ابوالحسن! آنچه از شما به ظلم گرفته شده چیست؟ حضرت فرمود: همانا وقتی که خدای قادر وسیله‌ی فتح فدک و اطراف آن را به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم عنایت فرمود تا بدون لشکرکشی و جنگ آنجا را فتح نمود خداوند آیه‌ی (و آت ذالقربی حقه) [۹۴] را بر پیامبر نازل فرمود. رسول خدا نمی‌دانست که ذالقربی چه افرادی می‌باشند به جبرئیل علیه السلام مراجعه نمود و جبرئیل به خدا مراجعه کرد خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وحی فرستاد که فدک را به فاطمه علیها السلام بده! پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه علیها السلام را طلبید و به او فرمود: ای فاطمه! خدا [صفحه ۵۶] به من امر نموده که فدک را به تو بدهم عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خدا و از تو قبول نمودم. پس از آن در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمایندگان حضرت فاطمه علیها السلام پیوسته در فدک کار می‌کردند تا وقتی که ابوبکر به ستم روی کار آمد، فرستاد تا نمایندگان و کارگران حضرت زهرا علیها السلام را از فدک بیرون کردند. حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر آمد و از وی خواست فدک را به او برگرداند. ابوبکر به حضرت گفت: یک نفر بیاور تا برای تو شهادت بدهد! (این سخن ابوبکر برخلاف موازین قضاوت در اسلام است زیرا حضرت بر فدک ید داشت و متصرف بود و از صاحب ید و متصرف، شهود درخواست نمی‌شود بلکه بایستی طرف مقابل شاهد بیاورد). حضرت فاطمه علیها السلام (برای اینکه بتواند فدک را از آنان بگیرد) امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ام ایمن را شاهد آورد ابوبکر نوشت که فدک را به او برگردانند و کسی متعرض حضرت نگردد (این یک دسیسه و نیرنگ بود) حضرت فاطمه علیها السلام از نزد ابوبکر بیرون آمد در حالی که نامه‌ی رد فدک با او بود، عمر به او رسید و گفت: ای دختر محمد این چیست؟ فرمود: نامه‌ای است که پسر ابوقحافه برای من نوشته! گفت: آن را به من بده! حضرت از دادن نامه امتناع ورزید عمر نامه را به زور از آن حضرت گرفت و در آن نظر کرد سپس آب دهان بر آن ریخت و آن نوشته را پاک نمود و پس از آن نامه را پاره کرد و به حضرت گفت: فدک را پدرت با لشکرکشی و جنگ به دست نیاورده (چگونه مال اوست تا به تو بخشیده باشد، دقت نمایید اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فدک را با لشکرکشی و جنگ به دست آورده بود مال همه‌ی مسلمانان بود اما چون

بدون جنگ به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم [صفحه ۵۷] رسیده بود مال خالص وی بود و به امر خدا به دخترش بخشید، نادانی یا نیرنگ بازی را بنگرید) سپس به حضرت گفت: اگر فدک مال توست پس طوق بندگی و بردگی به گردن همه‌ی ما بینداز. مهدی عباسی به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام گفت: ای ابوالحسن! حدود فدک را برای من معین نما! حضرت فرمود: یک حد آن کوه احد و حد دیگرش عریش مصر و حد سوم «سیف البحر» و حد چهارم آن «دومه الجندل» است! مهدی گفت: همه این سرزمین‌ها مال شماست؟ حضرت فرمود: آری همه‌ی اینها را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جنگ به دست نیاورده. مهدی گفت این زیاد است تا فکر کنم [۹۵].

مهدی عباسی موسی بن جعفر را به بغداد احضار کرد

مرحوم ثقه الاسلام کلینی از ابوخالد زبالی نقل می‌نماید: در سفر اول که ابوالحسن موسی علیه‌السلام به بغداد نزد مهدی عباسی آمد در بین راه در منزلگاه «زباله» منزل نمود. من با آن حضرت سخن می‌گفتم، آن حضرت دید که من اندوهناکم فرمود: ای ابوخالد چرا مغمومی؟ عرض کردم: چرا ناراحت باشم! می‌بینم که تو را نزد این طاغی و ستمگر می‌برند، نمی‌دانم درباره‌ی شما چه تصمیم خواهد گرفت. فرمود: برای من خطری پیش نمی‌آید در فلان ماه و فلان روز در فلان مکان مرا خواهی دید که برمی‌گردم. ابوخالد گوید: من پیوسته ماه و روز را می‌شمردم تا روزی که حضرت فرموده بود به آنجایی که حضرت فرموده بود آمدم و به انتظار حضرت نشستم تا وقتی که نزدیک غروب آفتاب شد و شیطان مرا وسوسه می‌کرد، ترسیدم که در سخن آن حضرت دچار تردید شوم که [صفحه ۵۸] ناگهان دیدم سیاهی کاروان از طرف عراق پیدا شد به استقبال آن رفتم دیدم موسی بن جعفر علیهما السلام بر استری سوار جلوی کاروان است پس فرمود: ای اباخالد! عرض کردم: لیبک ای پسر رسول خدا! فرمود: شک منما و شیطان را از خودت دور کن تو در سخن من دچار شک و تردید شدی. عرض کردم: حمد خدایی را که تو را از دست آنان رهایی داد. فرمود: همانا برای من نزد آنها بازگشتی است که از ایشان خلاصی پیدا نخواهم کرد [۹۶].

دستور قتل حضرت را صادر کرد

مرحوم علامه مجلسی رضی الله عنه از مناقب ابن شهر آشوب نقل نموده که وقتی با مهدی عباسی بیعت شد حمید بن قحطبه را در نیمه شب احضار کرد و به او گفت: همانا ارادت پدر و برادرت به ما روشن تر از خورشید است ولی درباره‌ی ارادت تو دودل هستم، حمید گفت: مال و جانم فدایت! مهدی گفت: این مقدار ارادت برای دیگران نیز هست! گفت: جان و مال و بستگان و فرزندانم فدایت! مهدی جواب او را نداد. حمید گفت: مال و جان و بستگان و فرزندان و دینم را فدای تو می‌نمایم! مهدی گفت: خدا تو را جزای خیر دهد پس از حمید به آن نحو پیمان گرفت و دستور داد که وقت سحر به طور ناگهانی و مخفیانه موسی بن جعفر علیهما السلام را به قتل رساند! پس مهدی در خواب علی علیه‌السلام را دید که به او اشاره می‌نماید و این آیه را می‌خواند: (فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا أرحامکم). یعنی ممکن است که اگر روی برگردانید، در زمین فساد نمایید و پیوند با خویشان خود را ببرید. مهدی با ترس و خوف از خواب بیدار شد و حمید را از کشتن [صفحه ۵۹] حضرت نهی کرد و حضرت را احترام کرد و به او صلّه داد [۹۷]. و در جایی دیگر از کتاب بحارالانوار [۹۸] از کتاب «کشف الغمه» از فضل بن ربیع از پدرش نقل نموده که: وقتی که مهدی عباسی موسی بن جعفر را زندانی نمود شبی مهدی علی بن ابی طالب علیهما السلام را در خواب دید که به او فرمود: یا محمد (فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا أرحامکم) [۹۹]. ربیع گوید: در نیمه شب به من پیغام داد که نزد او بروم به ترس و وحشت افتادم و نزد او رفتم. متوجه شدم آیه‌ی مبارکه را می‌خواند... سپس گفت: همین الآن موسی بن جعفر را نزد من بیاور. حضرت را آوردم با حضرت معانقه کرد و آن حضرت را کنار خود جای داد و گفت: ای

ابوالحسن! امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیهما السلام را در خواب دیدم که آیه‌ای شریفه برای من تلاوت نمود به من تأمین می‌دهی که بر من و یا بر یکی از فرزندانم خروج نمایی؟ حضرت فرمود: به خدا سوگند که در این فکر نیستم و این کار در شأن من نیست. مهدی گفت: راست گفتی! ای ربیع سه هزار دینار به او بده و زاد و توشه برگشتن وی به نزد بستگانش در مدینه را فراهم نما. ربیع گوید: همان شب وسیله‌ی حرکت حضرت را فراهم کردم پیش از دمیدن سپیده صبح به راه افتاد این کار را بدین جهت نمودم که ترس پیش‌آمدی سوء را داشتم. روزگار مهدی عباسی با تمام فراز و نشیب‌ها به سر آمد و در بیست و [صفحه ۶۰] سوم ماه محرم سال ۱۶۹ به درک واصل گردید و نوبت به پسرش موسی معروف به هادی عباسی رسید.

هادی عباسی

در روز بیست و سوم محرم سال ۱۶۹ که مهدی عباسی مرد، پسرش موسی معروف به هادی عباسی به جای وی نشست. او به قساوت قلب و کثرت ادب و شجاعت معروف بود. مرگ او در بغداد در شب چهاردهم یا هجدهم ربیع الاول سال ۱۷۰ واقع شد و سنین عمرش قریب به بیست و پنج سال رسیده بود [۱۰۰]. در دوران او نیز به موسی بن جعفر علیهما السلام سخت گذشت اما در تاریخ مطلب زیادی درباره برخورد وی با حضرت نیامده است ولی با حضرت رفتاری داشت که حضرت او را نفرین نمود و در اثر نفرین آن وجود مقدس به جهنم رفت. مرحوم مجلسی از کتاب «عمده الطالب» نقل نموده که: موسی هادی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را دستگیر و زندانی نمود، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در خواب دید که به وی فرمود: (فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا أرحامکم) [۱۰۱]. از خواب بیدار شد و فهمید که مراد موسی بن جعفر علیهما السلام است دستور داد آن حضرت را آزاد نمایند سپس دوباره بر حضرت خشمگین شد ولی پیش از آنکه به وی دست یابد هلاک شد [۱۰۲]. [صفحه ۶۱] مرحوم علامه مجلسی در دو مورد از کتاب شریف بحارالانوار [۱۰۳] یک مورد از کتاب «مهج الدعوات» سید بن طاوس و موردی دیگر از کتاب «عیون الاخبار» جریان نفرین حضرت را نقل نموده است از عبدالله نهشلی و از علی بن یقطین نقل می‌نماید: وقتی که حسین بن علی «صاحب‌فخ» به دستور هادی عباسی به قتل رسید سر او و کسانی را که از اصحاب وی اسیر شده بودند به نزد هادی عباسی آوردند دستور داد جمعی از اسیران را به قتل رسانند و از آل ابی‌طالب علیه السلام انتقام می‌گرفت و به ایشان بدگویی می‌کرد تا اینکه سخن از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به میان آورد و از حضرت بدگویی کرد و گفت: به خدا سوگند حسین بن علی صاحب‌فخ علیه من خروج نکرد مگر به دستور موسی بن جعفر علیهما السلام و از وی پیروی نمود زیرا موسی بن جعفر علیهما السلام در میان این خانواده امام است، خدا مرا بکشد اگر او را زنده بگذارم. یکی از علمای سنی درباری به نام یعقوب بن یوسف معروف به ابویوسف قاضی برای هادی عباسی سوگندهای سخت یاد کرد که موسی بن جعفر در این جریان دست نداشته و در اثر سخنان ابویوسف، هادی عباسی آرام شد. علی بن یقطین جریان غضب هادی و تهدید به قتل حضرت را به آن حضرت گزارش داد. وقتی که نامه‌ی علی بن یقطین به دست حضرت رسید بستگان و شیعیانش را جمع نمود و جریان را برای آنان بازگو نمود و با آنان مشورت کرد که چه روشی در پیش گیرد. [صفحه ۶۲] در جواب حضرت اظهار داشتند: صلاح در این است که خود را از این ستمگر پنهان نمای زیرا از شر و دشمنی وی در امان نیستی خصوصاً که شما و همه‌ی ما را تهدید به قتل کرده است. حضرت نظریه آنان را نپسندید و تبسمی نمود سپس به دوستان و بستگانش فرمود: به زودی ترس شما برطرف خواهد شد نخستین نامه‌ای که از عراق برسد خبر هلاکت و مرگ هادی عباسی در آن است. آنان عرض کردند: این را از کجا می‌دانی؟ فرمود: به حرمت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که او همین امروز مرد. به خدا سوگند آنچه گفتم حق و روشن است اکنون به شما می‌گویم: بعد از فراغت از راز و نیازم در مصالیم نشسته بودم، چشمانم به خواب رفت که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای من نمایان گردید. در عالم خواب از موسی بن مهدی (هادی عباسی) به او شکایت نمودم و ستم‌هایی که به

اهل بیت نموده و ترسم از وی را یاد آور شدم، جدم فرمود: ای فرزندم موسی! دلخوش باش که هادی عباسی بر تو دست نخواهد یافت. در بینی که با من سخن می‌گفت دست مرا گرفت و به من فرمود: اندکی پیش دشمنت به هلاکت رسید پس خدا را شکر نما. سپس حضرت رو به قبله نشست و دست‌های مبارک را به طرف آسمان بلند نمود و دعا خواند. نویسنده: دعایی را که حضرت خوانده دعای جوشن صغیر است که مرحوم محدث قمی آن را در «مفاتیح الجنان» ذکر نموده است. بدین ترتیب پرونده زندگی ننگین هادی عباسی نیز بسته شد و نوبت به هارون الرشید رسید. [صفحه ۶۳]

هارون الرشید

اشاره

مرحوم محدث قمی می‌نویسد: در صبح همان شبی که موسی هادی از دنیا رفت، مردم با برادرش هارون در مدینه السلام بغداد بیعت کردند و آن شب ۱۴ یا ۱۸ ربیع الاول سال ۱۷۰ بود. و هارون بیست و سه سال و چند ماه خلافت کرد و در شب شنبه سوم جمادی الآخرة سال ۱۹۳ در طوس در قریه‌ی سناباد مرد... سنین عمرش به چهل و چهار سال و چهار ماه رسیده بود [۱۰۴].

امام موسی بن جعفر در زمان ستمگری هارون و شهادت آن حضرت

حضرت پانزده سال زمان حکومت هارون لعنة الله علیه را درک کرده و در سال پانزدهم از حکومت او مسموما در زندان سندی بن شاهک لعنة الله علیه به شهادت نائل آمد [۱۰۵]. سخت‌ترین دوران زندگانی آن حضرت علیه‌السلام همین پانزده سال بود که هارون نمی‌گذاشت آسایش داشته باشد. در این قسمت از کتاب تا جایی که مآخذ و منابع تاریخی به من کمک نماید جریانات برخورد هارون با امام موسی کاظم علیه‌السلام را بررسی می‌نمایم. پیش از ورود در نگارش جریانات به روایت زیر توجه فرمایید: مرحوم ثقة الاسلام کلینی با ذکر سند از ابی‌الحسن موسی علیه‌السلام نقل می‌کند که فرموده: «ان الله عزوجل غضب علی الشیعة فخرنی نفسی أو هم فوقیتهم و الله بنفسی» [۱۰۶]. [صفحه ۶۴] «به درستی که خدای عزوجل بر شیعه غضب نمود پس مرا مخیر نمود میان دو چیز یا خودم کشته شوم یا آنان، به خدا سوگند جانم را سپر آنان قرار دادم». توضیح: در این روایت امام علیه‌السلام تصریح دارد که خود را فدای شیعیانش نموده است! چه محبت و لطفی نسبت به شیعیانش داشته که خود را فدای آنان نمود. علت غضب خدای عزوجل بر شیعه برای ما معلوم نیست ولی مرحوم مجلسی فرموده: علت غضب یا این بوده که تقیه را رعایت نمی‌نمودند یا اینکه به طور کامل در برابر امام علیه‌السلام تسلیم نبودند و از حضرت به نحو تام پیروی نمی‌کردند. اکنون به جریانات توجه فرمایید:

آوردن حضرت موسی بن جعفر به بغداد و سب آن

مرحوم علامه مجلسی دو روایت را در اینجا ذکر نموده یکی از کتاب «عیون اخبار الرضا علیه‌السلام» و دیگری از کتاب «غیبه الشیخ» و ما ترجمه و مضمون هر دو را با در هم آمیختن این دو روایت ذکر می‌نماییم: سب آوردن موسی بن جعفر علیهما السلام به بغداد این بود که: هارون دارای چهارده پسر بود! سه تن از آنان را برگزید: ۱- محمد معروف به امین که از همسر حره‌اش زبیده بود. ۲- عبدالله معروف به مأمون. ۳- قاسم معروف به مؤتمن. قصد داشت که ولی عهد خود را معرفی نماید بدین جهت محمد امین را ولی عهد خود گردانید، پس از او سلطنت را نامزد مأمون و بعد از او قاسم مؤتمن کرد. [صفحه ۶۵] هوای هارون بیشتر با محمد امین بود روی همین جهت در زمان حیات خود او را ولیعهد خود گردانید و برای تربیت وی که ایام نوجوانی بلکه طفولیت را

می‌گذرانند مربی اختیار نمود که در قصر هارون دارای موقعیت و مقامی بود و او جعفر بن محمد بن اشعث بود. وی در عین حالی که از مقربان درگاه هارون بود امامت موسی بن جعفر علیهما السلام را قبول داشت. از جهت معجزه‌ای که از امام صادق علیه السلام دیده بود، امامت ائمه طاهرین علیهم السلام را باور کرده بود. مرحوم ثقة الاسلام کلینی با سند معتبر از صفوان بن یحیی نقل می‌کند که جعفر بن محمد بن اشعث به من گفت: آیا می‌دانی چه سبب گردید که ما مذهب تشیع را اختیار کردیم؟ در عین حال که در خانواده‌ی ما از تشیع ذکری و خبری نبود! صفوان گوید: به او گفتم: به چه سبب مذهب تشیع را اختیار کردید؟ گفت: منصور دوانیقی به پدرم محمد بن اشعث گفت: ای محمد! مردی عاقل و خردمند را به من معرفی نما تا به او مأموریتی واگذار نمایم. پدرم گفت: پسر مهاجر که دایی من می‌باشد برای این مأموریت خوب است. منصور گفت: او را بیاور. وقتی که او را نزد منصور آوردم منصور به او گفت: ای پسر مهاجر! این اموال را بردار و به مدینه نزد عبدالله بن الحسن بن الحسن و جمعی از بستگان او از جمله جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) برو و به آنان بگو: من مردی غریب از اهل خراسانم شیعیان شما در آنجا این اموال را برای شما فرستاده‌اند به هر یک از آنان مقداری پول بده وقتی که پول‌ها را گرفتند به ایشان بگو: من قاصدم و دوست دارم رسید آنچه را گرفته‌اید به دستخط خود بنویسید. [صفحه ۶۶] پسر مهاجر پول‌ها را از منصور گرفت و به مدینه رفت وقتی که نزد منصور برگشت محمد بن اشعث نزد منصور بود، منصور به پسر مهاجر گفت: چه کار کردی؟! گفت: نزد آنان رفتم پول را دادم و این دستخط آنان است جز جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد وی رفتم. مشغول نماز بود پشت سر او نشستم تا از نماز فراغت حاصل نماید و آنچه به دیگران گفته‌ام به او نیز اظهار نمایم با شتاب نماز را تمام نمود، به من توجه کرد و فرمود: ای مرد! از خدا ترس! اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را فریب مده. آنان تازه از زیر یوغ دولت بنی مروان بیرون آمدند و همه نیازمندند. به او گفتم: چه می‌گویی؟ سر را نزدیک من آورد و تمام آنچه میان من و تو گذشته بود برای من بیان نمود گویا که او سومی ما بوده و در آن مجلس حاضر بوده است. منصور دوانیقی گفت: ای پسر مهاجر! بدان که پیوسته در میان اهل بیت مردی هست که به او الهام می‌شود و اکنون آن مرد جعفر بن محمد است. ای صفوان! این جریان سبب گردید که ما مذهب شیعه را اختیار کردیم [۱۰۷]. وقتی که هارون محمد امین، ولیعهد خویش را به جعفر بن محمد بن اشعث سپرد تا او را تربیت نماید یحیی بن خالد برمکی که رئیس الوزرای هارون بود به جعفر بن محمد بن اشعث حسد ورزید و پیش خود اندیشید که وقتی هارون از دنیا رفت و امر حکومت به دست محمد امین افتاد حکومت و وزارت از دست من و فرزندانم بیرون خواهد شد و به دست جعفر بن محمد بن اشعث خواهد افتاد و یحیی بن خالد برمکی می‌دانست که جعفر بن محمد بن اشعث شیعی مذهب است برای اینکه [صفحه ۶۷] حکومت خویش و فرزندانش را نگه دارد در صدد نقشه‌ای برآمد و به جعفر بن محمد بن اشعث اظهار نمود که من نیز مانند تو بر مذهب تشیع و به آن معتقد هستم. جعفر بن محمد بن اشعث از گفته‌ی یحیی شادمان شد و یحیی بن خالد با جعفر رابطه‌ی دوستی برقرار کرد و به منزل جعفر رفت و آمد می‌کرد. جعفر اسرار خود را به او می‌گفت و عقیده‌ی خود به موسی بن جعفر علیهما السلام را با او در میان گذاشت. وقتی که یحیی از اسرار جعفر کاملاً آگاهی پیدا کرد در صدد سعایت و فتنه‌انگیزی برآمد و هارون به او احترام می‌گذاشت از این جهت که در امر استواری حکومت هارون خود یحیی و پدرش خالد برمکی دست داشتند و خود را مدیون برامکه می‌دانست. یحیی امروز و فردا می‌کرد که جریان تشیع جعفر بن محمد بن اشعث را با هارون در میان بگذارد ولی جرأت نداشت که با هارون درباره‌ی جعفر سخن گوید تا بالاخره تصمیم فتنه‌انگیزی خود را گرفت. روزی جعفر بن محمد بن اشعث بر هارون وارد شد و هارون به وی احترام شایانی کرد و میان آنان سخنانی رد و بدل شد تا جایی که جعفر به حرمت هارون و پدرش سوگند یاد کرد، هارون در آن روز دستور داد بیست هزار دینار به جعفر بن محمد بن اشعث دادند. یحیی بن خالد که در آن مجلس حاضر بود درباره‌ی جعفر بن محمد بن اشعث به هارون چیزی نگفت تا روز بعد به هارون گفت: ای امیرالمؤمنین! من پیش از این به تو گزارش کردم که جعفر بن محمد بن اشعث مذهب تشیع را دارد و تو سخن مرا

تکذیب کردی ولی اکنون جریانی دارم که میان من و تو داوری می‌نماید! هارون گفت: جریان چیست؟ یحیی گفت: هر مالی به دست جعفر بن محمد بن [صفحه ۶۸] اشعث می‌رسد خمس آن را به موسی بن جعفر علیهما السلام می‌دهد و من تردیدی ندارم که خمس آن بیست هزار دیناری را که دیروز به او دادی نیز به موسی بن جعفر علیهما السلام داده است این بهترین داور است. هارون شبانه جعفر بن محمد بن اشعث را احضار نمود جعفر احساس کرد که یحیی فتنه کرده است و از آن وقت دشمنی نسبت به همدیگر را آشکار کردند. وقتی در شب قاصد هارون در خانه‌ی جعفر دق‌الباب کرد جعفر ترسید که سخن فتنه‌انگیز یحیی در هارون اثر گذاشته باشد و در نیمه شب او را احضار کرده تا به قتل رساند از این رو غسل کرد و به مشک و کافور خود را خوشبو نمود و بردی پوشید و نزد هارون آمد وقتی که هارون دید جعفر کفن پوشیده و بوی مشک و کافور به مشام می‌آید، گفت: ای جعفر! این چه وضعی است؟ جعفر گفت: ای امیرالمؤمنین! من دانستم که درباره‌ی من نزد تو فتنه کرده‌اند وقتی که قاصدت نابهنگام نزد من آمد ترسیدم که سخن فتنه‌انگیز نسبت به من در شما اثر کرده باشد و مرا احضار کرده‌ای که به قتل رسانی. هارون گفت: هرگز من چنین قصدی نکرده‌ام ولی آگاه شدم که خمس همه‌ی اموالت از جمله خمس بیست هزار دیناری را که دیروز به تو دادم نزد موسی بن جعفر فرستاده‌ای تو را خواستم که از جریان کار آگاه شوم. جعفر گفت: الله اکبر! ای امیرالمؤمنین! همین الآن یکی از پیشخدمتان خود را بفرست تا آن بیست هزار دینار که مهر تو بر آن است حاضر نماید و به هارون گفت: آن بیست هزار دینار نزد فلاخن کنیز است! هارون به خادمی گفت: انگشتی جعفر را بردار و نزد آن کنیز برو و بگو به این [صفحه ۶۹] نشانه بیست هزار دینار را بده. آن خادم رفت کنیز بدره‌های زر را که مهر هارون بر آن بود به خادم داد و او نزد هارون آورد. جعفر گفت: این نخستین شاهد بر دروغگویی فتنه‌انگیزی است که درباره‌ی من نزد شما فتنه کرده است! هارون به جعفر گفت: با امن و امان به منزلت برگرد، دیگر سخن هیچ کس را درباره‌ی تو نمی‌پذیرم. بدین کیفیت نقشه یحیی بن خالد نقش بر آب شد و نتوانست به هدف خود برسد روی همین جهت در صدد برآمد تا از راهی دیگر و نقشه‌ای بهتر هدف خود را دنبال کند و در پی فرصت بود تا اینکه سالی هارون به قصد سفر حج به مکه و مدینه آمد - غیر از آن سفری که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را در آن سفر دستگیر کرد - از قرائن استفاده می‌شود که یحیی بن خالد برمکی در این سفر با هارون بود و به فکر افتاد تا نقشه شوم خود را که به شهادت رساندن حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام بود به اجرا در آورد و دست جعفر بن محمد بن اشعث را از حکومت کوتاه نماید تا اینکه به یحیی بن ابی‌مریم که مورد اطمینان او بود گفت: یکی از اولاد ابوطالب (علیه‌السلام) را به من معرفی نما که به مال و منال دنیا رغبت داشته باشد تا مال فراوانی در اختیار او بگذارم! یحیی بن ابی‌مریم علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمد (برادرزاده‌ی امام موسی بن کاظم علیه‌السلام) را به یحیی بن خالد معرفی نمود، یحیی بن خالد علی بن اسماعیل را طلب نمود و علی بن اسماعیل که برادرزاده‌ی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بود از اسرار حضرت مطلع بود و آن حضرت به وی در مخارج کمک می‌نمود وقتی که نزد یحیی بن خالد آمد، یحیی به او گفت: آنچه را از عمویت موسی بن جعفر علیهما السلام و شیعیان او و اموالی که برایش می‌آورند اطلاع داری به من بگو! [صفحه ۷۰] علی بن اسماعیل گفت: من از کارهای عمومیم با خبرم از مشرق و مغرب برای او اموال می‌آورند و او خزانه‌هایی از اموال دارد و مزرعه‌ای را به سی هزار دینار خرید که آن را «یسیره» نام نهاده، انواع بدره‌های زر نزد او یافت می‌شود به گونه‌ای که در خرید این مزرعه وقتی خواست سی هزار دینار را به فروشنده بدهد، فروشنده گفت: از این نوع بدره‌ها نمی‌خواهم بلکه بایستی از فلاخن قسم به من دهی. عمومیم آن بدره‌ها را پس گرفت و از همان نوعی که فروشنده خواسته بود به او سی هزار دینار داد. یحیی بن خالد برمکی لعنه الله علیه آنچه را علی بن اسماعیل به او گفته بود با اضافاتی به هارون گزارش کرد. هارون لعنه الله علیه دستور داد دو سی هزار درهم به علی بن اسماعیل بدهند که از هر نواحی که خواست آن را دریافت نماید! علی بن اسماعیل گفت: از درآمد نواحی شرق می‌خواهم. نماینده‌اش را به مشرق فرستاد تا پول را تحویل بگیرد، ولی علی بن اسماعیل مبتلا به اسهال سختی شد که امعاء و احشایش بیرون ریخت خواستند بر گرداند نتوانستند وقتی

که آن دویست هزار درهم را آوردند در حال جان‌کندن بود و گفت: این پول را چه کنم من که دارم می‌میرم. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام علی بن اسماعیل را از عاقبت فتنه‌اش بر حذر داشته بود ولی سخن حضرت را نپذیرفت. وقتی که حضرت باخبر گردید که برادرزاده‌اش قصد دارد به بغداد برود به او فرمود: برای چه می‌روی؟ گفت: مدیونم. حضرت فرمود: دینت را من می‌پردازم. گفت: دست تنگم و هزینه زندگی ندارم. حضرت فرمود: هزینه‌ی زندگی‌ات را تأمین می‌نمایم. بالاخره به سخنان حضرت توجهی نکرد. [صفحه ۷۱] حضرت به او فرمود: مواظب باش فرزندان مرا یتیم نکنی. سپس دستور داد سیصد دینار و چهار هزار درهم به او دادند، وقتی که علی بن اسماعیل برخاست، امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: به خدا سوگند در ریختن خون من سعایت خواهد کرد و اولاد مرا یتیم خواهد نمود. حاضران خدمت حضرت عرضه داشتند: خدا ما را فدایت کند! تو این را می‌دانی و در عین حال به او پول می‌دهی و صله می‌نمایی؟! فرمود: پدرم از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایم نقل نمود کسی که با شخصی از ارحامش قطع کند و آن شخص با او پیوند برقرار سازد قاطع هلاک می‌شود. هارون از آن سفر به بغداد بازگشت و امین را پیش از آن به عنوان ولیعهد خود معرفی نموده بود ولی قصد آن داشت که کار را استوار نماید و آن را آشکار سازد که خاص و عام از آن کار با خبر گردند روی این جهت در سال ۱۷۹ دوباره عازم حج گردید و به همه اطراف کشور اسلامی آن زمان نامه نوشت و به فقیهان، عالمان، قاریان قرآن و امیران دستور داد که ایام حج همه در مکه جمع گردند پس از آن به سمت مدینه رهسپار گردید [۱۰۸]. مرحوم علامه مجلسی روایتی را با ذکر سند از علی بن جعفر برادر امام موسی کاظم علیه السلام نقل نمود که علی بن جعفر گفته: محمد بن اسماعیل بن جعفر بن محمد نزد من آمد و به من گفت: محمد بن جعفر (برادر دیگر امام کاظم علیه السلام) بر هارون علیه اللعنه وارد گردید و به عنوان خلافت به او سلام داد سپس گفت: گمان نمی‌کردم در مملکت دو خلیفه باشد تا دیدم که مردم نزد برادرم موسی بن جعفر علیهما السلام می‌آیند و به عنوان خلیفه بر او سلام می‌کنند. [صفحه ۷۲] در آخر روایت آمده: از کسانی که نسبت به حضرت سعایت نمود یعقوب بن داود بود که زیدی مذهب بود [۱۰۹]. و مرحوم ثقة الاسلام کلینی روایتی را با ذکر سند از علی بن جعفر نقل نموده در آن آمده است که محمد بن اسماعیل بن جعفر پسر برادر امام موسی بن جعفر علیهما السلام نیز درباره‌ی حضرت سعایت نموده است اکنون آن روایت را ترجمه می‌نمایم: علی بن جعفر (برادر امام موسی بن جعفر علیهما السلام) می‌گوید: عمره‌ی رجبیه را انجام داده بودیم هنوز در مکه بودیم که محمد بن اسماعیل نزد من آمد و به من گفت: ای عمو می‌خواهم به بغداد بروم، دوست دارم با عمویم موسی بن جعفر علیهما السلام وداع نمایم و دوست دارم تو با من نزد آن حضرت بیایی! علی بن جعفر می‌گوید: کمی بعد از غروب آفتاب به قصد دیدار برادرم موسی بن جعفر علیهما السلام در منزلش واقع در «حوبه» آمدم، من دق‌الباب کردم. برادرم موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: کیست دق‌الباب می‌کند؟ عرض کردم: علی هستم. فرمود: الآن می‌آیم، برادرم مشغول وضو بود و وضو را طول می‌داد، عرض کردم: شتاب نمایید، فرمود: شتاب می‌کنم. پس از منزل بیرون آمد ازاری که با رنگ گل قرمز رنگ نموده بودند بر تن داشت تشریف آورد کنار در منزل نشست، خم شدم و پیشانی آن حضرت را بوسیدم و عرض کردم: با شما کاری دارم اگر به نظرتان درست است از توفیق خداست و اگر به نظر شما نادرست است ما اشتباهات فراوانی داریم. فرمود: چه کاری داری؟ عرض کردم: محمد پسر برادرت اسماعیل همراه من است می‌خواهد با شما وداع کند و به [صفحه ۷۳] بغداد برود! فرمود: بگو بیاید. محمد نزد امام کاظم علیه السلام آمد و پیشانی او را بوسید و گفت: فدایت شوم مرا وصیتی فرما! حضرت فرمود: تو را وصیت می‌کنم که از خدا بترسی و در ریختن خون من شراکت نکنی! محمد در جواب حضرت بر کسانی که نسبت به آن حضرت اراده‌ی بدی داشته باشند نفرین کرد و دوباره پیشانی آن حضرت را بوسید و از عمویم خواست او را وصیت نماید باز حضرت همان گفته‌ی خویش را تکرار نمود و محمد نیز سخن و نفرین را تکرار کرد، همین گفت و گو مرتبه‌ی سوم نیز میان ایشان رد و بدل گردید. آن‌گاه موسی بن جعفر علیهما السلام از محمد جدا شد و من با او رفتم، برادرم موسی بن جعفر علیهما السلام به من فرمود: ای علی! همین جا باش، من همان

جا ایستادم حضرت وارد منزل گردید پس از آن مرا طلبید خدمت آن حضرت رفتم پس کیسه‌ای به من داد که صد دینار در آن بود و به من فرمود: به پسر برادرت بگو: این را هزینه‌ی سفرش نماید! سپس صد دینار دیگر به من داد و فرمود: این را نیز به او بده! صد دینار دیگر داد و فرمود: این را نیز به او بده. خدمت حضرت عرض کردم: اگر می‌ترسی در ریختن خون شما سعایت کند چرا به او کمک می‌نمایی؟ فرمود: وقتی من با او صلح‌رحم نمایم و او قطع نماید خداوند عمر او را قطع می‌نماید. پس از آن بسته‌ای به من داد که سه هزار درهم در آن بود و فرمود: این را نیز به او بده. علی بن جعفر می‌گوید: نزد محمد رفتم و صد دینار اول را به او دادم خیلی خوشحال گردید و برای عمومیش دعا کرد پس از آن صد دینار دوم و سوم را به او دادم به قدری شادمان گردید که گمان کردم از رفتن به بغداد پیشیمان می‌شود آن‌گاه سه هزار درهم را به او دادم، پس راه افتاد و به بغداد [صفحه ۷۴] نزد هارون رفت و به عنوان خلافت به او سلام داد و گفت: گمان نمی‌کردم که در روی زمین دو خلیفه باشد تا دیدم مردم نزد عمومیم موسی بن جعفر علیهما السلام می‌آیند و به او به عنوان خلافت سلام می‌کنند. هارون صد هزار درهم برایش فرستاد ولی خداوند او را مبتلا به دردی در گلویش نمود که از دنیا رفت و یک درهم از آن را ندید [۱۱۰]. این سعایت‌ها و فتنه‌ها کارگر گردید و هارون عازم بر آوردن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به بغداد شد. مرحوم ثقه الاسلام کلینی نوشته است: هارون در سال ۱۷۹ به عمره رمضان رفت و از مکه به مدینه آمد و موسی بن جعفر علیهما السلام را با خود برد پس از آن از راه بصره به طرف بغداد آمد و موسی بن جعفر علیهما السلام را نزد عیسی بن جعفر زندانی کرد سپس او را به بغداد احضار و نزد سندی بن شاهک زندانی کرد [۱۱۱].

مقدمه دستگیری حضرت موسی بن جعفر

همان‌گونه که ذکر نمودیم هارون در سال ۱۷۹ به مکه و از آنجا به مدینه رفت تا امام کاظم علیه السلام را دستگیر کند و به بغداد ببرد. از قرائن و شواهد موجود در تاریخ به روشنی استفاده می‌گردد که یحیی بن خالد برمکی در این قضیه نقش مهمی به عهده داشته است. مرحوم علامه مجلسی از کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السلام» با ذکر سند از ابراهیم ابی‌البلاد نقل می‌نماید: یعقوب بن داود به من می‌گفت که شیعه شده است. در شبی که صبح آن موسی بن جعفر علیهما السلام دستگیر شد در مدینه نزد یعقوب رفتم [صفحه ۷۵] به من گفت: هم اکنون نزد وزیر یحیی بن خالد برمکی بودم به من خبر داد که کنار قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از هارون شنیدم که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب می‌کرد: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت! در ارتباط با کاری که تصمیم دارم آن را انجام دهم از تو معذرت می‌خواهم به درستی که اراده کرده‌ام موسی بن جعفر علیهما السلام را دستگیر و زندانی کنم زیرا خوف آن دارم که میان امت تو جنگی راه بیندازد که خون آنها ریخته شود. یحیی گفت: به گمانم به زودی موسی بن جعفر علیهما السلام را دستگیر می‌کند. روز بعد هارون فضل بن ربیع را فرستاد. موسی بن جعفر علیهما السلام کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نماز ایستاده بود فضل دستور داد حضرت را دستگیر کردند و به زندان بردند [۱۱۲].

فریب کاری هارون

هارون می‌خواست امام کاظم علیه السلام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جانشین وی را دستگیر نماید ولی درصدد بود که کار خود را مشروع و مطابق با موازین شرع جلوه دهد از این جهت گاهی کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن حضرت عذرخواهی می‌کرد که در روایت پیش ملاحظه فرمودید. و در روایت دیگر که مرحوم مجلسی آن را از کتاب غیبت شیخ الطائفه نقل نموده آمده است: هارون در سال ۱۷۹ به قصد انجام حج از بغداد بیرون آمد ابتدا به مدینه رفت و کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت خطاب کرد: ای رسول خدا! می‌خواهم کاری انجام دهم از تو عذر می‌خواهم تصمیم دارم موسی بن جعفر علیهما السلام را زندانی نمایم زیرا او [صفحه ۷۶] می‌خواهد میان امت تفرقه اندازد و خون آنان را بریزد [۱۱۳]. و گاهی

نسبت خود را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اظهار می‌کرد مرحوم مجلسی از کتاب «اعلام‌الوری» نقل می‌نماید: وقتی که هارون وارد مدینه شد به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت، مردم با او بودند هارون رو به قبر کرد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا! بر تو ای پسر عمویم! با گفتن این کلمه افتخار خود را به رخ دیگران می‌کشید در این هنگام موسی بن جعفر علیهما السلام رو به قبر نمود و عرض کرد: سلام بر تو ای رسول خدا! سلام بر تو ای پدر بزرگوارم! رنگ از صورت هارون پرید و غضب وی زبانه کشید [۱۱۴]. و عین همین الفاظ را مرحوم طبرسی در کتاب «الاحتجاج» [۱۱۵] نقل نموده است و همچنین مرحوم شیخ مفید در کتاب «الارشاد» [۱۱۶] آورده است.

دستگیری امام کاظم

تاریخ دستگیری: تاریخ آن به گونه دقیق به دست نیامد ولی از عبارت مرحوم کلینی استفاده می‌گردد که در روز بیستم ماه شوال سال ۱۷۹ بوده است آن بزرگوار نوشته: «و کان هارون حمله من المدینه لعشر لیلال بقین من شوال سنه تسع و سبعین و مائه» [۱۱۷].

چگونگی دستگیری و حرکت به سوی عراق

مرحوم شیخ مفید در ارشاد نوشته است: وقتی که هارون وارد مدینه گردید موسی بن جعفر علیهما السلام با جماعتی از اشراف از او استقبال نمودند وقتی که از پیشواز برگشتند امام موسی بن جعفر علیهما السلام حسب برنامه‌ای که [صفحه ۷۷] داشت به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت. هارون در شب برخاست و کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا! در ارتباط با کاری که تصمیم به انجام آن گرفته‌ام از تو معذرت می‌خواهم، اراده کرده‌ام که موسی بن جعفر علیهما السلام را زندانی کنم به این سبب که می‌خواهد میان امت تفرقه افکند و خون ایشان را بریزد. سپس دستور داد حضرت را از مسجد بیرون و نزد او آوردند پس آن حضرت را در کند و زنجیر کشید و دو محمل را طلبید. حضرت را در یکی از آن دو بر روی استری قرار داد و آن محمل دیگر را بر استری دیگر نهاد و دستور داد هر دو محمل را پوشانند که کسی اندرون آن را نبیند آن گاه از منزل بیرون آوردند و با هر یک از آن محمل جمعیتی از سربازان به راه افتادند. یکی از کاروان‌ها راه بصره را در پیش گرفت و دیگری به سمت کوفه رفت و امام علیه السلام در محملی بود که به طرف بصره بردند. این کار را مردم ندانند امام کاظم علیه السلام را به کجا می‌برند و به ارتش‌یانی که همراه حضرت بودند دستور داد که در بصره او را به والی بصره عیسی بن جعفر بن منصور تحویل دهند. وقتی که به بصره رسیدند حضرت را به عیسی بن جعفر تحویل دادند [۱۱۸]. و مرحوم علامه مجلسی مانند همین را از کتاب غیبت شیخ طوسی نقل نموده است [۱۱۹]. و از کتاب «عیون‌اخبار الرضا علیه السلام» با ذکر سند از محمد بن سلیمان نوفلی چنین نقل می‌نماید: امام موسی بن جعفر علیهما السلام بالای سر قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نماز ایستاده بود هارون نماز حضرت را قطع و او را دستگیر کرد و سپس او را حرکت دادند در حالی که حضرت گریه می‌کرد [صفحه ۷۸] و می‌فرمود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! از این ستمی که بر ما روا می‌دارند به تو شکایت می‌نمایم، مردم از همه‌ی جوانب رو آوردند و گریه و فریاد سر دادند. وقتی که حضرت را از جلو روی هارون عبور دادند به حضرت ناسزا گفت و اهانت کرد. وقتی که تاریکی شب همه جا را فراگرفت دستور داد دو محمل ترتیب دادند و پنهانی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را بر یکی از آن دو محمل سوار نمودند و حضرت را به حسان سروی سپرد و به او دستور داد که حضرت را در یکی از محمل‌ها به بصره ببرد و به عیسی بن جعفر بن ابی جعفر که والی بصره بود تحویل دهد، و محمل دیگر را آشکارا در روز روشن به طرف کوفه فرستاد تا مردم ندانند موسی بن جعفر علیهما السلام را به کجا برده‌اند. حسان روز هفتم ذی‌حجه وارد بصره گردید و حضرت را آشکارا در روز به عیسی بن جعفر تحویل داد که همه مردم باخبر شدند [۱۲۰].

موسی بن جعفر در زندان

مدت امامت حضرت همان گونه که ذکر گردید سی و پنج سال بوده در تمام این مدت کاملاً زیر نظر و از دست ستمگران سخت در اذیت بود که می‌توان گفت در طول همه‌ی این مدت زندانی بود. ولی مدت زندانی بودن حضرت به طور رسمی درست معلوم نیست مدتی در زمان مهدی عباسی را حضرت در زندان به سر بردند که پیش از این ذکر شد، قسمت عمده‌ی زندانی بودن حضرت در دوران هارون لعنة الله علیه بوده. از بعضی روایات استفاده می‌شود که حضرت مدت چهار سال قطعاً در زندان هارون بوده است: [صفحه ۷۹] مرحوم کلینی با ذکر سند از شخصی به نام مسافر نقل می‌نماید: هنگامی که ابا‌ابراهیم موسی بن جعفر علیهما السلام از مدینه بیرون برده شد به امام رضا علیه السلام دستور داد که هر شب تا وقتی که امام کاظم علیه السلام در حیات است بر در منزل بخوابد. مسافر گوید: ما هر شب فراش امام رضا علیه السلام را در میان راهروی خانه پهن می‌کردیم حضرت بعد از عشاء تشریف می‌آورد و آنجا می‌خوابید صبح که می‌شد به منزل خودشان تشریف می‌برد تا مدت چهار سال وضع بدین گونه بود تا شبی از شب‌ها فراش حضرت را در جای همیشگی گسترديم ولی حضرت آن شب تشریف نیاورد، خانواده را وحشت و ترس فراگرفت و از تشریف نیاوردن امام رضا علیه السلام ترسی بر آنها مستولی گردید، صبح که شد تشریف آورد و نزد ام احمد رفت و به او فرمود: آنچه را پدرم نزد تو امانت گذارده بیاور. ام احمد فریاد زد و سیلی به صورت خود نواخت و گریبان چاک زد و گفت: به خدا سوگند سیدم موسی بن جعفر علیهما السلام از دنیا رفت حضرت امام رضا علیه السلام به او فرمود: سخن نگو و جریان را آشکار ننما تا خبر به والی مدینه برسد [۱۲۱]. از این حدیث شریف به روشنی پیداست که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام چهار سال تمام در زندان بوده است ولی از کلام صاحب «جنات‌الخلود» بر می‌آید که آن حضرت هشت یا نه سال در زندان بوده‌اند یک سال در زندان بصره نزد عیسی بن جعفر و هفت یا هشت سال در زندان بغداد نزد سندی بن شاهک [۱۲۲]. مرحوم محدث قمی نیز از حدیثی دیگر که ذکر گردید استفاده نموده که [صفحه ۸۰] مدت زندانی بودن حضرت در زمان هارون چهار سال بوده است [۱۲۳]. و مرحوم نجاشی در کتاب «فهرست» در حالات علی بن یقظین نوشته است که وی در سال ۱۸۲ در زمان موسی بن جعفر از دنیا رفت و حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در آن وقت در زندان بود و چهار سال در زندان وی بود [۱۲۴]. رجال‌شناس معروف شیعه مرحوم کشی نزدیک به همین مضمون را روایت نموده است [۱۲۵]. نگارنده: آنچه در کلمات این بزرگان آمده است همه نظر به دوران هارون لعنة الله علیه دارند در صورتی که حضرت در زمان مهدی عباسی لعنة الله علیه نیز مدتی در زندان به سر برده و همچنان در دوران هادی و نیز در سخنان آنان از حبس فضل بن ربیع سخنی به میان نیامده در صورتی که مرحوم مجلسی از کتاب غیبت شیخ طوسی نقل نموده که هارون در بغداد حضرت را نزد فضل بن ربیع زندانی کرد «بقی عنده مدۀ طویلۀ» [۱۲۶] مدتی طولانی نزد او ماند و همچنان از زندان فضل بن یحیی برمکی سخنی به میان نیامده است و مرحوم مجلسی از همان کتاب نقل نموده که بعد از مدتی طولانی که حضرت در زندان فضل بن ربیع بود هارون آن حضرت را به فضل بن یحیی سپرد و فضل حضرت را تحویل گرفت و هارون از وی خواست حضرت را به قتل برساند او نپذیرفت [۱۲۷] و نیز از زندان عبدالله بن مالک خزاعی سخنی به میان نیاورده‌اند در صورتی که [صفحه ۸۱] طبق نقل مرحوم مجلسی حضرت مدتی نزد وی زندانی بوده است [۱۲۸]. بنابراین مدت زندانی بودن حضرت هفت یا هشت سال بوده که صاحب جنات‌الخلود نوشته است مدتی در دوران مهدی عباسی در زندان به سر برده است که مرحوم مجلسی از کتاب «کشف‌الغمه» نقل نموده است [۱۲۹]. اگر فرض نماییم که حضرت حداقل یک سال در زندان مهدی عباسی بوده و یک سال در زندان هادی بوده دو سال به دست می‌آید. و از نقل علامه مجلسی از شیخ طوسی به طور صریح استفاده می‌شود که یک سال در زندان عیسی بن جعفر در بصره به سر برده است [۱۳۰] این می‌شود دو سال. و در زندان فضل بن ربیع تعبیری این است «بقی عنده مدۀ طویلۀ» [۱۳۱]. این تعبیر در مورد یک سال و دو سال استعمال

نمی‌شود حداقل پنج تا شش سال از آن استفاده می‌گردد و در زندان فضل بن یحیی نیز به احتمال زیاد مدت یک سال بوده است. نتیجه می‌گیریم که در غیر زندان سندی بن شاهک حدود نه سال و در زندان آن ملعون به تصریح صاحب جنات‌الخلود [۱۳۲] حداقل هفت سال به سر برده است. در مجموع حدود چهارده یا پانزده سال از عمر حضرت در زندان‌های مختلف سپری شده است.

وضع حضرت در زندان‌ها

اشاره

بعد از تحقیقی که در ارتباط با مدت زندانی بودن امام کاظم علیه‌السلام انجام شد به بررسی وضع حضرت در زندان‌های مختلف می‌پردازم: [صفحه ۸۲]

زندان مهدی عباسی

جریان خاصی در این مورد به دست نیامد جز همان که ذکر نمودم که مهدی عباسی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را در خواب دید و حضرت را آزاد کرد.

زندان هادی عباسی

در این مورد جریانی به دست نیامد جز اینکه هادی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در خواب دید و حضرت را آزاد کرد.

زندان عیسی بن جعفر بن منصور در بصره

اشاره

در این زندان مدتی بر حضرت سخت گذشت. مرحوم علامه مجلسی از کتاب «عیون‌اخبار الرضا» با ذکر سند از محمد بن سلیمان نوفلی نقل نموده: وقتی که هارون لعنه الله علیه کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موسی بن جعفر علیهما السلام را دستگیر کرد آن حضرت را به حسان سروی سپرد تا وی را به بصره ببرد، حسان روز هفتم ذی‌حجه وارد بصره گردید و حضرت را به عیسی بن جعفر بن ابی جعفر (پسر عموی هارون) سپرد و این کار در روز آشکارا انجام شد به گونه‌ای که همه خبردار شدند و جریان منتشر گردید عیسی بن جعفر حضرت را در اطاقی از زندان خود محبوس نمود و در را بر روی وی قفل کرد و خود به جشن عید قربان مشغول و از حضرت غافل شد. روزی دو بار در آن اطاق را باز می‌کرد: یک بار برای تطهیر و گرفتن وضو، بار دیگر جهت بردن غذا برای حضرت. و محمد بن سلیمان نوفلی گفته: مردی نصرانی به نام فیض بن مختار که به ظاهر اسلام اختیار کرده بود ولی در واقع بی‌دین و کاتب عیسی بن جعفر و با من رفیق بود به من گفت: این مرد صالح (حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام) در روزهایی که در این خانه زندانی بود به قدری کارهای [صفحه ۸۳] زشت دید و انواع سازها و نوازندگی‌ها به گوش او خورد که گمان نمی‌کنم از پیش به قلب او خطور کرده باشد [۱۳۳].

عیسی بن جعفر به هارون نامه نوشت

مرحوم شیخ مفید از عده‌ای نقل نموده: بعد از آنکه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را به عیسی بن جعفر سپردند یک سال نزد وی زندانی بود، هارون به عیسی بن جعفر نوشت حضرت را به شهادت برساند عیسی بن جعفر بعضی از حاشیه‌نشینان و افراد

مورد اطمینان خود را طلبد و با آنان درباره پیشنهاد هارون مشورت نمود به او گفتند: از این کار دست بازدار و از هارون عذرخواهی کن. عیسی بن جعفر به هارون نوشت: زندانی بودن موسی بن جعفر نزد من به طول انجامید و من وجهی برای کشتن او نیافتم او را امتحان کردم و در طول این مدت جاسوسانی را بر وی گماشتم دیدم پیوسته به عبادت مشغول است حتی بعضی را واداشتم تا به دست آورد که در دعایش چه می‌گوید، معلوم شد نه بر تو و نه بر من نفرین نمی‌نماید و از ما به بدی یاد نمی‌کند تنها برای خودش از خدا طلب رحمت و مغفرت می‌نماید پس اگر کسی را فرستادی او را به وی می‌سپارم و گرنه او را آزاد می‌کنم زیرا من از زندانی بودنش نزد خودم در زحمت هستم. و نقل شده که بعضی از جاسوسان عیسی بن جعفر به وی گزارش داد که بسیاری از اوقات از آن حضرت می‌شنوم که در دعایش چنین می‌گوید: «اللهم انک تعلم انی کنت أسألك أن تفرغنی لعبادتک اللهم و قد فعلت فلک الحمد». [صفحه ۸۴] «بار خدایا آگاهی که من از تو درخواست نمودم که فراغتی جهت پرستش خودت به من عطا کنی بارالها آنچه را خواستم به من عطا نمودی پس تو را حمد می‌نمایم». وقتی که نامه‌ی عیسی بن جعفر به هارون رسید کسی را فرستاد حضرت را به بغداد منتقل نمود.

زندان فضل بن ربیع

هنگامی که حضرت را به بغداد منتقل کردند هارون او را به فضل بن ربیع سپرد و مدتی طولانی در زندان وی بود [۱۳۴]. مرحوم علامه بحرانی از عیون‌الخبار و امالی صدوق از عبدالله قروی نقل نموده که نزد فضل بن ربیع رفتم او پشت بامی نشسته بود به من گفت: نزد من بیا نزد وی رفتم گفت: اندرون این اطاق را نگاه کن. نظر کردم گفت: چه می‌بینی؟ گفتم: پیراهنی می‌بینم که روی زمین افتاده! گفت: درست نگاه کن. با دقت نگاه کردم گفتم: مردی را در حال سجده می‌بینم. گفت: او را می‌شناسی؟ گفتم: نه! گفت: این مولا- و سید توست. گفتم: مولای من کیست؟ گفتم: خودت را نزد من به نادانی می‌زنی؟! گفتم: تجاهاول نمی‌نمایم ولی من مولایی برای خود سراغ ندارم! گفت: این ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام است. شب و روز مراقب او هستم، پیوسته وی را به این حال می‌بینم روش او این گونه است: نماز صبح را می‌خواند پس از آن ساعتی به خواندن تعقیب مشغول می‌گردد تا طلوع آفتاب سپس سر به سجده می‌گذارد در حال سجده است تا ظهر به یک نفر سفارش نموده ظهر که شد به او خبر دهد وقتی که به او خیر داد [صفحه ۸۵] برمی‌خیزد بدون اینکه تجدید وضو نماید به نماز می‌ایستد من می‌دانم که در سجده‌اش به خواب نرفته پیوسته مشغول عبادت است تا وقت نماز عصر وقتی که نماز عصر را خواند باز به سجده می‌رود در حال سجده است تا وقت نماز مغرب، مغرب که شد برمی‌خیزد و نماز مغرب را می‌خواند بدون اینکه نیازی به تجدید وضو داشته باشد پس از آن به خواندن تعقیبات مشغول می‌شود تا وقت فضیلت نماز عشاء نماز عشاء را می‌خواند آن‌گاه افطار می‌نماید بعد از آن تجدید وضو می‌نماید و به سجده می‌رود پس سر از سجده برمی‌دارد، اندکی می‌خوابد بعد بلند می‌شود و وضو می‌سازد سپس در دل شب به نماز و عبادت می‌پردازد تا طلوع صبح که به او خبر می‌دهند صبح دمیده پس نماز صبح را می‌خواند! از وقتی که او را به من سپرده‌اند روش او این گونه است. عبدالله قروی می‌گوید: به فضل گفتم: از خدا بترس! مبادا درباره‌ی وی قصد سوئی نمایی که خدا نعمت‌هایش را از تو سلب می‌نماید، تو می‌دانی که اگر کسی نسبت به یکی از ایشان (ائمہ علیهم السلام) قصد سوئی نماید موجب زوال نعمت از او می‌شود. فضل بن ربیع گفت: چند بار هارون به من پیغام داده که او را به قتل رسانم من اقدام نکرده‌ام و به او گفته‌ام حتی اگر تاوان امتناع من از کشتن او، کشتن خودم باشد این کار را انجام نمی‌دهم [۱۳۵]. بالاخره هارون به فضل بن ربیع نوشت: موسی بن جعفر علیهما السلام را به فضل بن یحیی بسپارد [۱۳۶]. [صفحه ۸۶] در ارتباط با آزاد شدن حضرت امام موسی کاظم علیهما السلام از زندان فضل بن ربیع دو نقل به دست رسیده: ۱- مرحوم سید هاشم بحرانی از کتاب «عیون‌الخبار» از فضل بن ربیع نقل نموده که شبی از شب‌ها در فراش خوابم با یکی از کنیزان در حال استراحت بودم نیمه‌ی شب صدای در منزل را شنیدم به وحشت افتادم کنیز

گفت: شاید صدای در از باد باشد. اندکی بیش نگذشت که در اطاقی که در آن خوابیده بودم باز شد ناگهان مسرور صغیر وارد شد و بدون آنکه بر من سلام کند گفت: هارون تو را خواسته. از حیات خود ناامید شدم و به خود گفتم: مسرور بدون اذن بر من وارد شود و به من سلام نکند چیزی جز کشتن من در بین نیست. جنب بودم جرأت نکردم از وی تقاضا نمایم که فرصت بدهم تا غسل کنم کنیزم که مرا مضطرب و نگران دید گفت: به خدای عزوجل اعتماد کن و برخیز. برخاستم و لباس را پوشیدم و با مسرور از منزل بیرون رفتم تا به منزل هارون رسیدم به او سلام کردم جواب سلامم را داد، مضطرب بودم به من گفت: ترس بر تو عارض شده؟ گفتم: آری، ساعتی صبر کن تا آرام شوم، سپس گفت: به زندان ما برو و موسی بن جعفر علیهما السلام را از زندان بیرون آور و سی هزار درهم و پنج خلعت به او بده و سه مرکب سواری در اختیار او قرار ده و او را مخیر نما که نزد ما بماند یا به جایی که دوست دارد برود. به هارون گفتم: به آزادی موسی بن جعفر امر می‌کنی؟ گفتم: آری. سه مرتبه سؤالم را تکرار کردم و او می‌گفت: آری، تا اینکه گفت: ای فضل می‌خواهی پیمان را بشکنم؟! گفتم: کدام پیمان؟ گفت: در همین فراشم بودم که ناگاه شیری که بزرگ‌تر از آن ندیده بودم به سویم حمله کرد و [صفحه ۸۷] روی سینه‌ام نشست و گلوی مرا گرفت و به من گفت: از روی ستم موسی بن جعفر علیهما السلام را زندانی کرده‌ای. به شیر گفتم: او را آزاد می‌کنم و به او جایزه و خلعت می‌دهم. از من عهد و پیمان گرفت و از روی سینه‌ی من بلند شد، نزدیک بود جان از بدنم بیرون رود. از نزد هارون بیرون شدم و به زندان نزد موسی بن جعفر رفتم دیدم نماز می‌خواند نشستم تا سلام نماز را داد سلام هارون را به او ابلاغ کردم و به او خبر دادم که هارون دستور داده او را آزاد نمایم، آنچه را دستور داده بود به حضرت بدهم با خود آورده بودم! حضرت فرمود: اگر به تو دستوری غیر از این داده مأموریت خود را انجام ده. گفتم: به حق جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مأموریتی جز این ندارم! فرمود: به خلعت و مالی که از حقوق مردم است نیازی ندارم. به حضرت گفتم: تو را به خدا سوگند می‌دهم که آنچه برای شما فرستاده رد نمایی که غضب او زیاد می‌شود. فرمود: آنچه را دوست داری انجام می‌دهم. پس دست حضرت را گرفتم و از زندان بیرون آوردم و به حضرت گفتم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! از جهت اینکه به تو مژده آزادی دادم و این کار به دست من صورت پذیرفت بر شما حقی پیدا کردم، به من بگو علت اینکه این مرد (هارون) تو را مورد اکرام قرار داد و آزادت ساخت چیست؟ حضرت فرمود: شب چهارشنبه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم به من فرمود: ای موسی! تو از روی ستم زندانی می‌باشی؟ عرض کردم: آری ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! از روی ستم زندانی شدم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سه بار این سؤال را از من نمود، سپس فرمود: (و ان أدری لعله فتنة لكم و متاع الی حین) [۱۳۷]. «من چه می‌دانم شاید این برای آزمایشی است و متاعی است تا مدتی»، [صفحه ۸۸] فردا را روزه بدار و در پی آن روز پنج‌شنبه و جمعه را روزه بدار وقت افطار دوازده رکعت نماز بگزار در هر رکعت یک مرتبه سوره حمد و دوازده مرتبه سوره (قل هو الله احد) را بخوان وقتی که چهار رکعت آن را خواندی سجده کن سپس بگو: «یا سابق الفوت و یا سامع کل صوت و یا محیی العظام و هی رمیم بعد الموت أسألک باسمک العظیم الاعظم أن تصلی علی محمد عبدک و رسولک و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین و أن تعجل لی الفرج مما أنا فیه» به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل نمودم نتیجه این است که می‌بینی [۱۳۸]. ۲- و از همان کتاب از فضل نقل می‌کند که من دربان هارون بودم روزی در حالی که شمشیری در دست داشت و آن را حرکت می‌داد با حالت خشم به من رو آورد و گفت: ای فضل! سوگند به قربانم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر همین الآن پسر عموم را نزد من نیاوری سر از بدنت جدا می‌کنم! گفتم: چه شخصی را نزد تو بیاورم! گفت: آن حجازی را! گفتم: کدام یک از حجازی‌ها را؟ گفت: موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب. فضل گوید: از خدا می‌ترسیدم که موسی بن جعفر علیهما السلام را نزد هارون بیاورم و از سویی دیگر ترس داشتم که اگر آن حضرت را حاضر نکنم هارون بر من غضب کند پس گفتم: او را حاضر می‌کنم! گفت: وسائل قتل او را نزد من حاضر کن. آنها را آوردم و به سوی منزل ابوابراهیم موسی بن جعفر علیهما السلام رفتم به خانه‌ای

خرابه رسیدم دیدم غلامی سیاه‌پوست درب کوخی که از چوب نخل است ایستاده، به او گفتم: خدا تو را رحمت نماید [صفحه ۸۹] از مولایت برای من اجازه ورود بگیر! گفت: وارد شو او درباری ندارد. به آن کوخ وارد شدم دیدم غلامی سیاه‌مقراضی در دست دارد و با آن پینه‌ها را از جبین حضرت که بر اثر زیادی سجده پیدا شده مقراض می‌نماید پس گفتم: السلام علیک یا بن رسول الله! زود نزد هارون بیا! حضرت فرمود: هارون با من چه کار دارد او که در ناز و نعمت است چرا دست از من بر نمی‌دارد؟ آن گاه با شتاب برخاست در حالی که می‌فرمود: اگر نبود سخن جدم که فرموده: در حال تقیه اطاعت از سلطان واجب است نزد وی نمی‌آدم، گفتم: ای ابوابراهیم برای شکنجه مهیا باش! حضرت فرمود: آیا آنکه بر دنیا و آخرت احاطه دارد با من نیست؟! او امروز قدرت ندارد به من گزندی برساند انشاء الله. فضل بن ربیع گوید: دیدم حضرت سه بار دست مبارکش را بر بالای سر مبارک حرکت داد و گردانید پس بر هارون وارد گردید و هارون را دیدم که متحیر و سرگردان ایستاده است به من گفت: ای فضل پسر عمویم را حاضر نمودی؟ گفتم: آری. گفت: نکنند او را ناراحت کرده باشی؟ گفتم: نه. گفت: نکنند به او گفته باشی که بر او خشمناکم؟ زیرا من بی‌اختیار غضب کردم به او اجازه ورود بده. به حضرت اذن دخول دادم وقتی که هارون آن حضرت را دید از جا برخاست حضرت را در بغل گرفت و به او گفت: ای پسر عمویم و ای برادرم! خوش آمدی. سپس حضرت را نزد خود نشانید و گفت: چه چیزی سبب شده که دیر به دیدن ما می‌آیی؟ حضرت فرمود: سلطنت تو و محبتت به دنیا! آن گاه هارون عطر طلبید و با دست خود به حضرت مالید سپس دستور داد پول و خلعت به حضرت دادند، حضرت فرمود: به خدا سوگند اگر این نبود که تصمیم دارم با این پول بی‌زنان و بی‌شوهران از آل ابوطالب رازن و شوهر بدهم تا نسل وی قطع نگردد این را قبول نمی‌نمودم سپس [صفحه ۹۰] حضرت در حالی که می‌گفت: الحمد لله رب العالمین از نزد هارون بیرون رفتند. فضل می‌گوید: به هارون گفتم: می‌خواستی او را عقوبت نمایی چه شد که به آن حضرت احترام نمودی و به او خلعت دادی؟ هارون گفت: ای فضل! وقتی که رفتی تا او را نزد من حاضر سازی گروهی را دیدم که اطراف منزل من حلقه زده‌اند اسلحه‌هایی را در پایه‌ی منزل فرو کرده‌اند و می‌گویند: اگر پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اذیت کند خانه‌ی او را ویران می‌نمایم و اگر با او به خوبی رفتار نمود به او کاری نداریم. فضل گوید: خود را به حضرت رساندم و گفتم: چه دعایی خواندی که شر هارون از تو برطرف گردید؟ فرمود: دعای جدم علی بن ابی‌طالب علیهما السلام، که هر وقت به جنگی می‌رفت آن را می‌خواند و هر لشکری را شکست می‌داد و با هر مبارزی روبرو می‌گردید او را از پا در می‌آورد و این دعا برطرف کننده‌ی گرفتاری است. عرض کردم: آن دعا چیست؟ فرمود: دعا این است: «اللهم بک اساور و بک احاول و بک اجاور و بک أصول و بک أنتصر و بک أموت و بک أحيى أسلمت نفسی الیک و فوضت أمری الیک و لا قوة الا بالله العلی العظیم. اللهم انک خلقتنی و رزقتنی و سترتنی و عن العباد بلطف ما خولتنی و أغیتنی و اذا هويت رددتنی و اذا عثرت قومتنی و اذا مرضت شفیتنی و اذا دعوت أجبتنی یا سیدی ارض عنی فقد أرضیتنی» [۱۳۹]. به هر کیفیت حضرت را از زندان فضل بن ربیع بیرون آوردند و به فضل بن یحیی بر مکی سپردند. [صفحه ۹۱]

زندان فضل بن یحیی

مدتی که حضرت در زندان فضل بن یحیی بر مکی بوده در تاریخ مشخص نشده ولی از عبارتی که مرحوم مجلسی از کتاب عیون‌الخبار و کتاب امالی نقل نموده استفاده می‌شود که مدت زندانی بودن حضرت نزد فضل بن یحیی چند روزی بیش نبوده عبارت این است: «فحبس عنده أياماً» [۱۴۰]. و از عبارت ارشاد شیخ مفید و عبارت کتاب الغیبه شیخ طوسی استفاده می‌گردد که فضل بن یحیی کار را بر حضرت سخت نمی‌گرفته بلکه او را مورد احترام و اکرام قرار می‌داده. ترجمه عبارت کتاب ارشاد چنین است: حضرت مدتی طولانی در زندان فضل بن ربیع بود. هارون از فضل بن ربیع خواست آن حضرت را به قتل برساند فضل بن ربیع این کار را انجام نداد. هارون به او نوشت حضرت را به فضل بن یحیی بسپارد. فضل بن یحیی آن جناب را از فضل بن ربیع

تحويل گرفت و در یکی از اطاق‌های منزل خود زندانی کرد و بر او نگهبان گماشت حضرت در آنجا به عبادت مشغول بود. در تمام شب مشغول نماز و خواندن قرآن و دعا بود و بیشتر روزها را روزه‌دار بود. فضل بن یحیی حضرت را در آسایش و رفاه و مورد احترام قرار می‌داد. این جریان به هارون که در «رقه» بود گزارش شد به فضل بن یحیی نامه‌ای نوشت و او را سرزنش و توبیخ کرد و به او دستور داد حضرت را به قتل برساند فضل از این کار سر باز زد و اقدام نکرد [۱۴۱]. عبارتی که مرحوم مجلسی از کتاب غیبت شیخ طوسی نقل نموده نزدیک به همین مضمون است [۱۴۲]. [صفحه ۹۲] اما عبارت کتاب امالی مرحوم صدوق صریح در آن است که فضل بن یحیی حضرت را مسموم کرده و به شهادت رسانده است، می‌نویسد: وقتی که حضرت را از زندان فضل بن ربیع به زندان فضل بن یحیی بر مکی انتقال دادند چند روزی نزد او زندانی بود. هر شب فضل بن ربیع برای آن حضرت غذا می‌فرستاد و نمی‌گذاشت از جایی دیگر برای آن بزرگوار غذا بیاورند و حضرت غیر از غذای فضل بن ربیع غذایی میل نمی‌نمود. سه روز و سه شب بدین منوال گذشت. شب چهارم از جانب فضل بن یحیی برای حضرت سفره غذا آوردند حضرت دست مبارک را به طرف آسمان بلند نمود و گفت: خدایا تو می‌دانی اگر پیش از امروز از این گونه غذا می‌خوردم به قتل خود کمک می‌نمودم آن گاه از آن غذا خورد و مریض گردید روز بعد طبیبی نزد حضرت فرستاده شد تا از حال او پیرسد طبیب به حضرت عرض کرد: حالت چگونه است؟ حضرت از جواب سر باز زد وقتی که آن طبیب اصرار ورزید حضرت کف دست مبارکش را به دکتر نشان داد و فرمود: سبب بیماری من این است و رنگ کف دست حضرت در اثر زهر سبز شده بود! طبیب از خدمت حضرت بیرون آمد و به کسانی که حاضر بودند گفت: به خدا سوگند او بهتر از من می‌داند که با وی چه معامله‌ای کرده‌اید. پس از آن حضرت از دنیا رفت [۱۴۳].

زندان عبدالله بن مالک خزاعی

مدت و وقت این زندان از تاریخ معلوم نمی‌گردد تنها از نقل مرحوم مجلسی از کتاب «مجمع الدعوات» استفاده می‌گردد که حضرت کاظم علیه‌السلام مدتی نزد عبدالله بن مالک خزاعی زندانی بوده است. ترجمه عبارت منقول این است: [صفحه ۹۳] عبدالله بن مالک خزاعی گفته: هارون مرا طلب نمود و به من گفت: رازداری تو چگونه است؟ به هارون گفتم: من بنده‌ای از بندگان تو هستم! گفت: به آن اطاق برو و کسی را که در آن است بگیر و از او محافظت نما تا هنگامی که او را از تو بخواهم! عبدالله بن مالک گوید: وارد آن اطاق شدم موسی بن جعفر علیهما السلام را دیدم بر او سلام کردم و او را بر مرکب سوار نمودم و به منزل خویش بردم وی را اندرون خانه در اطاقی جا دادم و در را بر روی آن حضرت قفل کردم و کلید آن با من بود و خود به امور او رسیدگی می‌کردم چند روزی نگذشته بود که ناگهان فرستاده‌ی هارون آمد و گفت: هارون تو را احضار نموده. نزد هارون رفتم او نشسته بود فرشی طرف راست و فرشی دیگر طرف چپ او گسترده بود. بر او سلام کردم جوابم را نداد جز اینکه گفت: آن شخصی که به تو سپردم در چه وضعی است؟ خود را به نادانی زدم سپس گفت: رفیقت چگونه است؟ گفتم: تندرست است! گفت: نزد او برو و سه هزار درهم به او بده و او را به منزل و بستگانش برسان وقتی خواستم از نزد هارون بروم به من گفت: می‌دانی به چه سبب این کار را انجام می‌دهم؟ گفتم: نه. گفت: در بستری که طرف راست من قرار دارد خوابیده بودم در خواب دیدم که گوینده‌ای به من می‌گفت: ای هارون! موسی بن جعفر علیهما السلام را آزاد کن. بیدار شدم به خودم گفتم: شاید خیال می‌کنی برخاستم بر فرشی که طرف چپم قرار دارد خوابیدم باز همان شخص را دیدم که می‌گفت: ای هارون! به تو دستور دادم موسی بن جعفر علیهما السلام را آزاد کنی به دستور من عمل نکردی. بیدار شدم و از شیطان بیزارى جستم سپس بر روی این فرش که می‌بینی قرار گرفتم و خوابیدم ناگهان [صفحه ۹۴] همان شخص را دیدم که اسلحه‌ای در دست دارد گویا یک طرف آن در مغرب و طرف دیگرش در مشرق است و به من اشاره می‌کرد و می‌گفت: ای هارون! به خدا سوگند اگر موسی بن جعفر علیهما السلام را آزاد نکنی این اسلحه

را به سینه‌ی تو فرو می‌کنم که از پشتت در آید از این جهت بود که تو را احضار کردم، برو و آنچه را دستور دادم انجام ده و به کسی نگو و گرنه تو را می‌کشم. عبدالله گوید: به خانه‌ام برگشتم و در اطاق را گشودم و بر موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شدم. دیدم حضرت در سجده به خواب رفته صبر کردم تا از خواب بیدار گردید و سر از سجده برداشت و فرمود: ای عبدالله! آنچه را به آن مأموری انجام بده. گفتم: ای مولایم تو را به خدا و به حق جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بگو آیا امروز از خدا درخواست رهایی و گشایش نمودی؟ فرمود: آری، همانا نماز واجب را ادا نمودم و سر به سجده گذاردم. در حال سجده به خواب رفتم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم به من فرمود: ای موسی دوست داری آزاد گردی؟ عرضه داشتم: آری ای رسول خدا! فرمود: این دعا را بخوان. آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دعایی را به من یاد داد خواندم که تو آمدی! عبدالله گوید: به حضرت گفتم: خدا دعایت را به اجابت مقرون نموده و هارون دستور داده تو را آزاد کند. حضرت را آزاد کردم و آن مقداری که هارون گفته بود به آن حضرت دادم [۱۴۴].

زندانی شخصی نامعلوم

از بررسی کتب تاریخ به دست می‌آید که پیش از انتقال حضرت به زندان سندی بن شاهک لعنه الله علیه در زندانی دیگر بوده که از زندانبان نام [صفحه ۹۵] برده نشده و فقط عبارت «صاحب زندان» در جریان ذکر گردیده. مرحوم علامه مجلسی از کتاب «عیون الاخبار» از علی از پدرش نقل می‌کند که شنیدم از مردی از اصحاب ما (شیعه) که می‌گفت: وقتی که هارون موسی بن جعفر علیهما السلام را زندانی کرد، نیمه شب حضرت از جانب هارون احساس خوف و ترس نمود پس تجدید وضو فرمود رو به قبله نمود و چهار رکعت نماز گزارد سپس این دعا را خواند: «یا سیدی نجنی من حبس هارون و خلصنی من یده یا مخلص الشجر من بین رمل و طین و ماء و یا مخلص اللبن من بین فرث و دم و یا مخلص الولد من بین مشیمه و رحم و یا مخلص النار من بین الحديد و الحجر و یا مخلص الروح من بین الاحشاء و الامعاء خلصنی من یدی هارون». یعنی: «ای سیدم (خدای من) مرا از زندان هارون نجات ده و از دست او رها ساز ای خدایی که از میان ریگ و گل و آب، درخت را بیرون می‌آوری و ای خدایی که از میان محتویات شکمبه و خون، شیر را بیرون می‌آوری و ای خدایی که میان بچه‌دان و رحم، طفل را بیرون می‌آوری و ای خدایی که از میان آهن و سنگ، آتش را بیرون می‌آوری و ای خدایی که از میان امعاء و احشاء روح را آزاد می‌سازی، مرا از دست هارون رها ساز. وقتی که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام این دعا را خواند هارون در خواب مردی سیاه را دید که شمشیر در دست دارد و از غلاف بیرون کشیده به او می‌گفت: ای هارون! موسی بن جعفر علیهما السلام را آزاد کن و گرنه با این شمشیر سرت را از بدن جدا می‌نمایم! هارون علیه اللعنه از هیبت وی ترسید و دربان را طلبید و به او گفت: به زندان برو و موسی بن جعفر علیهما السلام را آزاد کن. دربان در زندان آمد و در را کوبید. زندانبان گفت: کیست؟ [صفحه ۹۶] دربان گفت: هارون موسی بن جعفر علیهما السلام را احضار نموده او را از زندان بیرون کن. زندانبان صدا زد: ای موسی علیه السلام! هارون تو را می‌طلبد! حضرت با حالت ترس و خوف برخاست و می‌فرمود: در این نیمه شب مرا احضار کرده و قصد کشتن مرا دارد. با حالت ترس و گریان نزد هارون آمد و از زندگانی خود نومید گردید بر هارون لعنه الله علیه سلام کرد، هارون سلام حضرت را جواب داد سپس به حضرت گفت: تو را به خدا آیا در دل این شب دعایی خواندی؟ حضرت فرمود: آری! هارون گفت: آن دعا چیست؟ فرمود: تجدید وضو نمودم و چهار رکعت نماز گزاردم دیده به آسمان دوختم و عرضه داشتم: خدایا مرا از دست هارون و شر او نجات ده. آن‌گاه آن دعایی که ذکر گردید خواند! هارون لعنه الله علیه به حضرت گفت: خدا دعایت را اجابت فرمود، ای دربان این شخص را آزاد کن. سپس سه خلعت به حضرت داد و او را مورد احترام قرار داد و بر مرکب سواری مخصوص خود سوار کرد و او را همنشین خویش قرار داد و او را به دربان سپرد که به منزلش برساند و هر روز پنج‌شنبه به دیدن حضرت می‌آمد تا بار دوم که حضرت را به زندان

برد و دیگر او را آزاد نکرد تا وقتی که حضرت را به سندی بن شاهک سپرد و با زهر حضرت را به شهادت رساند. [۱۴۵]. در مآخذ جریاناتی مربوط به دورانی که حضرت علیه‌السلام در زندان به سر می‌برده ذکر شده است که معلوم نشد مربوط به کدام یک از زندان‌هاست به احتمال زیاد مربوط به زندان سندی بن شاهک لعنة الله علیه می‌باشد. روی همین جهت آنها را در جریانات زندان آن ملعون ذکر می‌نمایم. [صفحه ۹۷]

زندان سندی بن شاهک

درباره‌ی آن ملعون نوشته‌اند: دشمن خاندان پیامبر و ناصبی و قسی‌القلب بود [۱۴۶] و مرحوم عمادزاده از مناقب ابن شهر آشوب نقل نموده که سندی بن شاهک مردی مسیحی و رئیس شهربانی بغداد بوده و پس از دفن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام سوار اسب شد از روی جسر گذشت که ناگاه اسب او رمید و با اسب به دجله افتاد و ناپدید شد [۱۴۷]. سخت‌ترین و طولانی‌ترین زندان‌ها زندان سندی بن شاهک لعنة الله علیه بود. صاحب جنات‌الخلود نوشته است: آن ملعون آن حضرت را مدت هفت یا هشت سال محبوس داشت [۱۴۸]. صاحب کتاب «العبداالصالح الامام الکاظم علیه‌السلام» نوشته است: بعد از آنکه هارون آگاهی پیدا کرد که فضل بن یحیی بر امام موسی بن جعفر علیهما السلام در زندان سخت نمی‌گیرد دستور داد حضرت را به زندان سندی بن شاهک منتقل نمایند و دستور داد حضرت را در سه غل و زنجیر که وزن آن سی رطل بود به زنجیر کشند (طبق گفته صاحب المنجد هر رطلی مساوی با ۲۵۶۴ گرم است) و دستور داد در زندان را بر روی حضرت قفل کند و نگذارد بیرون آید! سندی لعنة الله علیه به دستور هارون عمل کرد و حضرت را در سیاهچالی زندانی کرد که شب از روز تشخیص داده نمی‌شد و حضرت را سخت در کند و زنجیر کشید که آهن در بدن مبارکش اثر گذاشت و این جمله‌ی صلوات بر حضرت به همین اشاره دارد: [صفحه ۹۸] «المعذب فی قعر السجون و ظلم المطامیر ذی الساق المرضوض بحلق القيود» [۱۴۹]. امام موسی بن جعفر علیهما السلام در زندان سندی بن شاهک لعنة الله علیه متحمل اذیت و آزارهای زیادی گردید، وقتی که در اثر تنگی آن سیاهچال نفس حضرت گرفته می‌شد بر در آن می‌آمد تا هوا را استنشاق نماید، سندی لعنة الله علیه بر صورت حضرت سیلی می‌زد و او را به آن سیاهچال بر می‌گرداند [۱۵۰]. و مرحوم علامه بحرانی از کتاب «الهدایة الکبری» نقل کرده است که هارون لعنة الله علیه به سندی بن شاهک لعنة الله علیه دستور داد در خانه‌اش جایی برای موسی بن جعفر علیهما السلام بسازد و آن حضرت را از منزل هارون به آنجا منتقل کند و او در سه کند و زنجیر به وزن سی رطل به زنجیر بکشد و ملازم حضرت باشد و بر او سخت بگیرد و در زندان را بر او قفل کند و باز نکند مگر در وقت آوردن غذا یا گرفتن وضو برای نماز [۱۵۱] و مانند همین روایت را از کتاب «مشارق انوارالیقین» نیز نقل نموده است [۱۵۲]. نویسنده: نوبختی در کتاب «فرق الشیعة» نقل نموده است که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام وصیت نمود که وی را با همان کند و زنجیر دفن نمایند و به آن وصیت عمل شد [۱۵۳]. گاهی به حضرت زخم زبان می‌زد و او را ساحر می‌خواند؛ مرحوم [صفحه ۹۹] علامه مجلسی از کتاب مناقب ابن شهر آشوب با ذکر سند از ناصح بن علیه برجمی نقل می‌کند که من و ابن سکیت در مسجدی مقابل خانه‌ی سندی بن شاهک در مسائل صرف و نحو و لغت بحث می‌کردیم در کنار ما مردی بود که او را نمی‌شناختیم به ما گفت: شما به پایداری و استواری دینتان بیشتر از استواری زبانتان نیاز دارید. سخن را به زندگی و گرفتاری امام وقت کشاند و به ما گفت: میان شما و امام زمانتان جز این دیوار فاصله‌ای نیست (او در زندان است و شما در علم عربیت سخن می‌گویید) به آن مرد گفتیم: مقصودت این زندانی، موسی بن جعفر علیهما السلام است؟! گفت: آری! گفتیم: ما سخن و رفتار تو را کتمان می‌نماییم از نزد ما برو می‌ترسیم کسی آگاه گردد که با ما همنشین هستی و ما گرفتار شویم. آن مرد به ما گفت: به خدا سوگند هیچ وقت درباره امام زمانتان فکر نمی‌نمایید به خدا سوگند من این سخن را نگفتم مگر به دستور آن حضرت. آگاه باشید او ما را می‌بیند و سخن ما را می‌شنود و اگر اراده نماید می‌تواند نزد ما بیاید و چهارمی ما باشد! به آن مرد گفتیم: مایلیم او را دیدار نماییم بگو نزد ما

بیاید! ناگهان دیدیم مردی از در مسجد وارد گردید که با دیدن او عقل از سرها می‌پرید! دانستیم که او موسی بن جعفر علیهما السلام است به ما فرمود: امام شما من هستم. این را گفت و با شتاب از مسجد بیرون رفت در این اثنا صدایی شنیدیم ناگهان سندی بن شاهک که جمعی با او بودند دوان دوان وارد مسجد شد، به او گفتیم: مردی نزد ما بود و چنین و چنان گفت و این مردی که نماز می‌گزارد وارد مسجد گردید و آن مرد بیرون رفت و ما او را ندیدیم. سندی به ما گفت: ساکت باشید! پس از آن نزد موسی بن جعفر علیهما السلام رفت در حالی که حضرت در [صفحه ۱۰۰] محراب ایستاده بود در مقابل روی حضرت ایستاد و ما سخن او را می‌شنیدیم به حضرت گفت: وای بر تو! مکرر با سحر و مکرر از پشت درهای بسته و قفل‌زده بیرون می‌آیی و من تو را به زندان برمی‌گردانم اگر فرار کرده بودی نزد من محبوب‌تر بود از ایستادن در اینجا! ای موسی می‌خواهی هارون مرا بکشد؟ حضرت به او فرمود: چگونه فرار کنم در حالی که مقدرات خدا اجرا خواهد شد، سپس سندی لعنه الله علیه دست حضرت را گرفت و به راه افتاد و به جمعیت همراهش گفت: ناصح و ابن‌سکیت را واگذارید و بیرون آید و نگذارید کسی از مردم از این راه عبور نماید تا من و موسی بن جعفر علیهما السلام به خانه برسیم [۱۵۴]. این اندکی از اذیت و آزارهایی است که سندی بن شاهک نسبت به حضرت انجام داده است.

اذیت و آزارها

اشاره

هارون لعنه الله علیه حضرت را در طول مدتی که ذکر گردید یا زیر نظر داشت یا زندانی کرده بود و در عین حال آن حضرت را اذیت و آزار می‌کرد و به زندانی بودن تنها اکتفا نمی‌کرد. اکنون مواردی از ستم‌هایش را ذکر می‌نماییم:

کنیز زیباروی را خدمت حضرت فرستاد

مرحوم علامه مجلسی از کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل می‌نماید که هارون لعنه الله علیه کنیزی با جمال و زیباروی نزد موسی بن جعفر علیهما السلام [صفحه ۱۰۱] در زندان فرستاد به این عنوان که به حضرت خدمت نماید، حضرت به او فرمود: به هارون بگو: (بل اتم بهدیتکم تفرحون) [۱۵۵] بلکه شما به هدیه‌ی خویش شادمانید! من به این کنیز و همانند او نیاز ندارم. هارون از پیغام حضرت خشمناک شد و به آن حضرت پیام داد: ما با رضایت تو را نگرفتیم و با رضایت به زندان نینداختیم و به قاصد گفت: به موسی بن جعفر علیهما السلام بگو: بگذار آن کنیز نزد تو باشد! قاصد رفت و پیغام هارون را به حضرت رساند و برگشت سپس هارون از جا برخاست و کسی را فرستاد تا از وضع آن کنیز خبری بیاورد. آن شخص دید کنیز در حال سجده برای پروردگارش می‌باشد و سر از سجده بر نمی‌دارد و می‌گوید: «قدوس قدوس سبحانک سبحانک». هارون گفت: به خدا سوگند موسی بن جعفر علیهما السلام با سحر او را فریفته است. آن کنیز را نزد من بیاورید. او را آوردند هارون دید آن کنیز چشم به آسمان دوخته و اندامش می‌لرزید. از وی پرسید: این چه حالی است که به تو دست داده؟ گفت: جریان من عجیب است در حضور آن حضرت ایستاده بودم و او شب و روز مشغول نماز بود، وقتی که از نماز فراغت می‌یافت خدا را تسبیح و تقدیس می‌نمود. به حضرت گفتم: ای سید من! آیا حاجتی داری برآورده سازم؟ فرمود: من به تو حاجتی دارم؟! عرض کردم: مرا نزد شما فرستاده‌اند تا نیازهای شما را روا سازم. فرمود: آنان را با من چه کار؟! آن کنیز گوید: توجهی کردم بوستانی با صفا و زیبا را دیدم که چشم من وسعت آن را نمی‌دید فرش‌هایی رنگارنگ از حریر و دیبا گسترده بود و زنانی زیباروی و با جمال را دیدم که لباس‌های حریر سبز رنگ پوشیده و [صفحه ۱۰۲] تاج‌هایی از در و یاقوت بر سر دارند و ظرف‌هایی از غذا و دستمال‌هایی در دست دارند. زنانی بودند که در جمال

و زیبایی هرگز مانند آنان را ندیده بودم، از دیدن آن منظره به خود آمدم و به سجده افتادم و از خود بی‌خود شدم تا وقتی که فرستاده‌ی تو نزد من آمد! هارون به آن کنیز ناسزا گفت و افزود: شاید به سجده رفتی و در سجده به خواب رفتی و این جریان را در خواب دیدی؟ آن کنیز گفت: به خدا سوگند که خواب نبوده بلکه پیش از سجده‌ام این جریان را با چشم خود دیدم و در اثر آن به سجده افتادم! هارون گفت: این راز را نگه دار کسی از تو نشنود. آن کنیز مشغول نماز گردید وقتی که از سبب دگرگونی او می‌پرسیدند می‌گفت: عبد صالح علیهما السلام را دیدم که این گونه عبادت می‌کرد و در سخن خود افزود: وقتی که نزد موسی بن جعفر علیهما السلام رفتم و با حضرت سخن گفتم آن زنان زیبا و با کمال به من گفتند: ای کنیز! از نزد عبد صالح علیهما السلام دور شو ما برای خدمت او آفریده شده‌ایم نه تو! وضع آن کنیز همان گونه بود، دائما در حال عبادت بود و چند روز پیش از شهادت موسی بن جعفر علیهما السلام از دنیا رفت [۱۵۶].

حضرت را مورد استهزاء و مسخره قرار می‌داد

و از کتاب عیون‌الخبار و امالی با ذکر سند از علی بن یقظین نقل نموده که هارون مردی شعبده‌باز را دعوت نمود تا در مجلس عمومی امام موسی بن جعفر علیهما السلام را مورد استهزاء قرار دهد و حضرت را خجل نماید! وقتی که سفره را گسترده‌اند آن شعبده‌باز کاری انجام داد که وقتی خادم حضرت می‌خواست نانی را بردارد نان به هوا می‌پرید. هارون [صفحه ۱۰۳] سخت شادمان بود و از این کار می‌خندید! امام موسی بن جعفر علیهما السلام سر مبارک را بلند نمود به جانب عکس شیری که روی یکی از پرده‌های اطاق بود و فرمود: ای اسدالله! دشمن خدا را بگیر! آن عکس به درنده‌ای بزرگ تبدیل گردید و آن شعبده‌باز را درید و بلعید. هارون و همنشینانش به رو افتاده و بیهوش شدند از ترس آنچه دیدند عقل خود را از دست دادند وقتی که به هوش آمدند هارون لعنة الله علیه به موسی بن جعفر علیهما السلام گفت: به حق من بر تو! از آن شیر بخواه تا شعبده‌باز را برگرداند! حضرت فرمود: اگر عصای موسی آنچه را از ابزار ساحران بلعیده بود برمی‌گرداند این شیر نیز این مرد شعبده‌باز را برمی‌گرداند [۱۵۷].

دستور داد حضرت را مسخره نمایند

مرحوم علامه بحرانی از کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل نموده که: هارون به دربان خویش حمید بن مهران دستور داد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را مسخره نماید و در نظر مردم آن حضرت را سبک نماید! حمید بن مهران به حضرت گفت: مردم بدون هیچ برهانی فریفته‌ی تو شده‌اند اگر تو راست می‌گویی که معجزه داری من مایلم این دو عکس از شیر که بر روی این فرش است مرا بخورند! حضرت به آن دو عکس اشاره نمود و فرمود: بگیرید دشمن خدا را. پس او را گرفتند و خوردند سپس به حضرت گفتند: آیا امر دیگری دارید؟ آیا هارون را نیز بگیریم؟ فرمود: نه! به جای خود باز گردید [۱۵۸]. [صفحه ۱۰۴]

فریکاری هارون

اشاره

همان گونه که ذکر گردید هارون لعنة الله علیه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را سخت مورد اذیت و آزار قرار داد ولی در عین حال برای فریب دادن مردم گاهی آن حضرت را مورد اکرام و احترام قرار می‌داد تا دل شیفتگان حضرت را به دست آورد اکنون نمونه‌هایی از نیرنگ‌های هارون را ذکر می‌نمایم:

پیشنهاد رد فدک

مرحوم علامه مجلسی از کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل می‌نماید: هارون به موسی بن جعفر علیهما السلام می‌گفت: فدک را به تو برمی‌گردانم، آن را بگیر. حضرت امتناع می‌ورزید، هارون اصرار کرد! حضرت فرمود: آن را نمی‌گیرم مگر با تمام حد و مرزش. هارون لعنه الله علیه گفت: حدود آن کجاست؟ حضرت فرمود: اگر حدودش را به تو بگویم آن را به من بر نمی‌گردانی. گفت: به حق جدت برمی‌گردانم! حضرت فرمود: حد اول آن «عدن» است. رنگ هارون دگرگون شد و گفت: ادامه بده! فرمود: حد دومش «سمرقند» است. رنگ هارون تیره گردید حضرت فرمود: حد سومش «افریقا» است. صورت هارون سیاه شد و گفت: بگو. فرمود: حد چهارمش «سیف البحر» است کنار ارمینیه. هارون گفت: پس چیزی برای ما باقی نماند بیا جای من بنشین. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: به تو گفتم که اگر حدود فدک را معین نمایم آن را بر نمی‌گردانی، از آن روز هارون لعنه الله علیه مصمم شد حضرت را به قتل برساند. در روایت ابن اسباط آمده: حضرت فرمود: حد اول آن «عریش مصر» و حد دوم آن «دومه الجندل» و حد سوم آن «احد» و حد چهارمش «سیف البحر» [صفحه ۱۰۵] است. هارون گفت: همه‌ی اینها؟! این که گفتمی همه‌ی دنیاست؟! حضرت فرمود: بعد از مرگ «ابی‌هاله» این در دست یهودان بود خداوند آن را بدون جنگ و لشکرکشی به پیامبرش ارزانی داشت پس از آن خدا دستور داد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن را به حضرت فاطمه علیها السلام تملیک نماید [۱۵۹]. نویسنده: جریان پیشنهاد رد فدک را مرحوم کلینی از مهدی عباسی نیز نقل نموده [۱۶۰] که سابقا آن را ذکر نمودم. شاید امام موسی کاظم علیه السلام با تعیین این حدود برای فدک می‌خواست به هارون بگوید: فدک رمزی از مجموع قلمرو حکومت اسلامی است و اصحاب سقیفه که فدک را از دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفتند در واقع مصادره‌ی حق حاکمیت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بود بنابراین اگر قرار باشد حق اهل بیت را برگردانی باید همه قلمرو حکومت اسلامی را که غصب شده در اختیار اهل بیت علیهم السلام قرار دهی.

از حضرت به رهبان و پارسا تعبیر کرد

مرحوم علامه مجلسی از کتاب «معانی الاخبار» نقل نموده که ثوبانی گفته: مدت ده سال و اندی روش موسی بن جعفر علیهما السلام این بود که هر روز وقت روشن شدن آفتاب به سجده می‌رفت و تا ظهر در سجده بود! بعضی اوقات هارون پشت بامی می‌رفت که بر حضرت مشرف بود و می‌دید حضرت در حال سجده است روزی به ربیع گفت: این پیراهن چیست که هر روز آن را می‌بینم روی زمین افتاده است؟! ربیع گفت: این پیراهن نیست بلکه موسی بن جعفر علیهما السلام است که هر روز بعد از طلوع [صفحه ۱۰۶] آفتاب به سجده می‌رود تا وقت ظهر! هارون گفت: آگاه باش همانا این مرد از رهبانان بنی‌هاشم است. ربیع گوید: به هارون گفتم: پس چرا تو بر او سخت گرفته‌ای و او را به زندان افکنده‌ای؟! گفت: چاره‌ای جز این نیست [۱۶۱].

پیام دلسوزانه به حضرت داد

مرحوم محدث قمی مطلبی را از کتاب «درالنظیم» نقل نموده که با تصرف در عبارات آن را می‌آورم: فضل بن ربیع از پدرش نقل کرده در آن روزگاری که موسی بن جعفر در زندان سندی بن شاهک ملعون بود، هارون مرا مأمور رساندن پیام به آن حضرت کرد وقتی که وارد زندان شدم دیدم حضرت مشغول نماز است هیبت آن حضرت مرا گرفت که نتوانستم بنشینم ناچار بر شمشیر خود تکیه دادم و ایستادم. دیدم حضرت پیوسته نماز می‌گزارد و به من اعتنایی نمی‌نماید در آخر هر دو رکعت که سلام می‌دهد بلافاصله برای نماز دیگر تکبیر می‌گوید و وارد نماز می‌شود. وقتی که ایستادن من طولانی شد ترسیدم هارون مرا مؤاخذه کند، همین که حضرت خواست سلام نماز بدهد من شروع به سخن گفتن نمودم! در این هنگام حضرت وارد نماز دیگر نگردید و به

سخن من گوش فرا داد من پیام هارون را ابلاغ کردم. آن پیغام این بود، هارون به من گفته بود: پیام را به عنوان امیرالمؤمنین از جانب من ابلاغ نکن بلکه بگو برادرت مرا نزد تو فرستاده و به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: به من خبرهایی رسیده بود که از آن وحشت و اضطراب داشتم از این جهت تو را از مدینه به بغداد آوردم که زیر نظرم باشی ولی بعد از بررسی معلوم شد که از آنچه به تو نسبت داده‌اند منزّه و [صفحه ۱۰۷] دوری و به تو تهمت زده‌اند، فکر کردم تو را به منزلت برگردانم بهتر است یا نزد خود نگه دارم؟ به این نتیجه رسیدم که بودند نزد من بهتر است زیرا بودند نزد من سینه‌ی مرا از دشمنی تو بهتر خالی می‌نماید و دروغ بدگویان را بیشتر آشکار می‌سازد! اکنون صلاح در این است که در اینجا باشی و لیکن هر شخصی را غذایی موافق میل و طبع است که با آن الفت گرفته شاید شما در مدینه غذاهایی میل می‌فرمودید و به آن عادت داشته‌اید که در اینجا به آن دسترسی نداری! من به فضل دستور دادم هر غذایی که میل داری برای شما مهیا سازد پس راحت باش و هر چه خواستی به او دستور ده. حضرت در جواب دو جمله پیش فرمود: «لا- حاضر لی مالی فینفعنی و لم أخلق سؤلاً الله أكبر». یعنی: «مالم نزد من نیست که از آن بهره ببرم و خدا مرا گدا خلق نفرموده» این را گفت و وارد نماز گردید! ربیع گوید: نزد هارون برگشتم و جریان را گزارش کردم هارون گفت: درباره‌ی او چه مصلحت می‌دانی؟ گفتم: اگر خطی روی زمین بکشی و موسی بن جعفر در آن خط داخل شود و بگوید از آن بیرون نمی‌آیم راست می‌گوید و بیرون نخواهد آمد! هارون گفت: واقعیت همین است که می‌گویی ولی بودنش نزد من محبوب‌تر است برای من [۱۶۲].

باز هم پیام و برخورد ملایم

و از شیخ طوسی از محمد بن غیاث نقل نموده که هارون به یحیی بن خالد گفت: نزد موسی بن جعفر برو و آهن را از او بردار و سلام مرا به او [صفحه ۱۰۸] برسان و بگو: پسر عمویت می‌گوید: پیش از این قسم خورده‌ام تو را آزاد نکنم تا زمانی که اقرار کنی بد کرده‌ای و از من خواهش نمایی که تو را ببخشم از بدی که از تو سر زده و در این اقرار برای تو عار و ننگی نیست و این تمنا برایت نقصانی ندارد. اکنون یحیی بن خالد که ثقه و مورد اطمینان و وزیر و اختیار دار من است نزد تو می‌آید. از او تمنا و خواهش نما به مقداری که سوگند من به عمل آمده باشد و خلاف سوگند رفتار نکرده باشم پس از آن هر کجا خواستی برو به سلامت. حضرت به یحیی فرمود: مردنم نزدیک است و از عمرم یک هفته باقی است [۱۶۳]. دقت بفرمایید: این عنصر پلید چگونه با حضرت رفتار می‌کرد گاهی با ملایمت برخورد می‌کرد اما در طول پانزده سال که امامت حضرت همزمان با پادشاهی وی بود پیوسته آن حضرت را در فشار و تنگنا قرار می‌داد برای استحکام سلطنت خود به هر کاری دست می‌زد، هدف وی حکومت بر مردم بود و دیگر به هیچ چیزی نمی‌اندیشید.

روش امام موسی کاظم با ستمگران زمانش

چهارده معصوم علیهم السلام میزان اعمال می‌باشند و هر رفتاری در پیش می‌گرفتند مطابق با واقع بوده و هیچ گونه خلافی در آن نیست. قرآن در آیه‌ی تطهیر سند عصمت آنان را تأیید فرموده و هر یک از ایشان طبق برنامه‌ای از پیش تعیین شده به وظیفه‌ی خود عمل می‌کردند بنابراین نمیتوان در کارها و رفتار آن حضرات کوچک‌ترین ایرادی گرفت. بعد از بیان این مقدمه کوتاه، نظری به روش و رفتار حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌نماییم. [صفحه ۱۰۹] دوران امامت حضرت که از روز ۲۵ ماه شوال ۱۴۸ هجری قمری آغاز شد و در روز ۲۵ ماه رجب سال ۱۸۳ پایان یافت [۱۶۴] دوران بسیار سختی بود. در طول این ۳۵ سال حضرت سخت در تقیه بود و برای حفظ جان خود و شیعیان و نگهداری مذهب سخت در تنگنا و گرفتاری بود از یک سو می‌خواست جان خویش و شیعیان را از چنگال اهریمنان زمان نجات دهد و از سویی دیگر می‌بایست حقایق دین مبین اسلام را بیان و به مردم اعلام

نماید که حقیقت دین غیر از آن است که منصور و مهدی و هادی و هارون و پیشینیان آنان و بنی‌امیه و ستمگران پیش از آنان، آن را دستاویزی برای سلطنت خویش قرار داده‌اند، روی این جهت حضرت دو روش را تعقیب می‌نمود: ۱- در برابر ستم کاران سخت تقیه می‌نمود. ۲- حقایق را بیان می‌فرمود و گاهی بیان حقیقت در لباس مبارزه با ظالمان جلوه‌گر می‌شد و آنان را سخت به وحشت می‌انداخت و گاهی با اعجاز و دعا آنان را نابود و یا تنبیه می‌نمود. در زمان منصور دوانیقی هر چند در رفتارش با آن ملعون تقیه می‌فرمود و گاهی به دستورات او عمل می‌نمود مانند نشستن در روز عید نوروز که در گذشته ذکر نمودم ولی در عین حال حقایق را بیان می‌نمود که در همه جریان حضرت به منصور گوشزد نمود که جشن روز نوروز در برنامه دین مبین اسلام نیست بلکه از سنت فارسیان قبل از اسلام است. و با بخشیدن اموالی که در آن روز جمع شده بود به مردی که در مصیبت سیدالشهدا علیه‌السلام مرثیه خواند به منصور فهماند که امام کیست و [صفحه ۱۱۰] منصب امامت و خلافت به که می‌برازد و گذشتگانی که خود را خلیفه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نامیده‌اند و تو از آنها پیروی می‌کنی همه ستمگر و غاصب بوده‌اند و آخر الامر نفرین نمود و با دعا و درخواست از خدای قادر طومار زندگی ننگین منصور را در هم پیچید و وی را نابود کرد که در گذشته ذکر نمودم. در دوران سلطنت ده ساله مهدی عباسی کار سخت‌تر شد باز حضرت همان روش را ادامه داد و حقایق را بیان نمود اما با رعایت تقیه از ریخته شدن خون خود و شیعیان جلوگیری نمود. جریان پیشنهاد رد فدک از طرف مهدی عباسی و اظهارات امام علیه‌السلام شاهدی روشن بر این مدعاست. همان‌گونه که در گذشته ذکر نمودیم امام کاظم علیه‌السلام در آن جریان با بیان نمودن حدود چهارگانه فدک به مهدی عباسی تفهیم نمود که تو غاصب هستی و جایگاه ما را که حاکمیت بر جامعه اسلامی و فدک باشد غصب نموده‌ای در این مورد این‌گونه برخورد نمود ولی در بعضی موارد برای بیان حقیقت و حفظ شئون دین با مهدی عباسی برخورد ملایم دارد از باب نمونه به جریان زیر توجه نمایید: سالی که مهدی عباسی مسجدالحرام را توسعه داد خانه‌های اطراف آن را خرید و جزو مسجد قرار داد یک منزل باقی ماند که لازم بود برای مربع شدن مسجد آن را نیز جزو مسجد گرداند از صاحبان آن منزل تقاضا نمود آن را بفروشد آنان از فروختن آن سر باز زدند. مهدی فقهای دربار را جمع کرد و جریان را با آنان در میان نهاد همه گفتند: سزاوار نیست که زمین غصبی را جزو مسجد نمود! علی بن یقطین به مهدی عباسی گفت: اگر به موسی بن جعفر علیهما السلام نامه بنویسی، در این مورد تو را راهنمایی می‌نماید. مهدی به فرماندار مدینه نوشت که از موسی بن جعفر پرس: [صفحه ۱۱۱] خانه‌ای است که می‌خواستیم آن را ضمیمه‌ی مسجدالحرام نماییم ولی صاحبان آن از فروختن آن امتناع می‌ورزند راه چاره چیست؟ والی جریان را به حضرت ابلاغ کرد. حضرت فرمود: آیا جواب دادن به این سؤال ضرورت دارد؟ والی گفت: آری. فرمود: بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم «ان كانت الكعبة هي النازلة بالناس فالناس أولى بفنائها و ان كان الناس هم النازلون بفناء الكعبة فالكعبة أولى». حاصل فرمایش حضرت این است: «اگر مردم در آنجا ساکن بودند و پس از آن خانه‌ی کعبه ساخته می‌شد مردم به حریم آنجا سزاوارتر بودند و نمی‌شد به آنها فشار آورد که خانه را بفروشند و اگر کعبه پیش ساخته شده و مردم اطراف آن گرد آمدند، کعبه به حریم سزاوارتر است (روشن است وقتی که کعبه بنا گردیده کسی آنجا سکونت نداشته است). هنگامی که نامه‌ی حضرت به دست مهدی رسید آن را گرفت و بوسید سپس دستور داد آن خانه را ویران کردند و ضمیمه‌ی مسجدالحرام کرد، صاحبان خانه خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شرفیاب شدند و از حضرت تقاضا کردند در ارتباط با بهای خانه نامه‌ای به مهدی بنویسد حضرت به او نوشت: «أن ارضخ لهم شيئاً فأرضاهم» [۱۶۵] چیزی اندک به آنها بده پس مهدی آنها را راضی کرد. حضرت با مهدی عباسی چنین رفتاری داشت و مهدی در صدد قتل حضرت بود اما با اعجاز حضرت و دیدن امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خواب، حضرت را به شهادت نرساند. پس از او هادی عباسی روی کار آمد هر چند سلطنت وی بیش از یک [صفحه ۱۱۲] سال و یک ماه طول نکشید ولی برای حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روزگار سختی بود. در گذشته مطالبی را در این راستا ذکر نمودم.

اشاره‌ای به حادثه‌ی فح و روش حضرت در برابر آن

از رویدادهای مهم دوران سلطنت هادی عباسی واقعه «فح» است که در آغاز اشاره‌ای کوتاه به آن می‌نمایم، پس از آن روش و موقف امام موسی کاظم علیه‌السلام را در برابر آن بیان می‌کنم. «فح» نام موضعی است در یک فرسخی مکه که حسین بن علی بن الحسن بن الحسن بن الحسن المجتبی علیه‌السلام شهید «فح» با بستگانش در آنجا شهید شدند و مصیبت حسین بن علی در دل دوستان اثر زیادی گذاشت و شهدای فح موقعیتی مهم دارند. از ابونصر بخاری نقل شده است که او از حضرت جواد علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: از برای ما اهل بیت بعد از کربلا قتلگاهی بزرگ‌تر از «فح» دیده نشده. و ابوالفرج به سند خود از ابوجعفر محمد بن علی علیهما السلام روایت کرده که فرمود: یک وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سرزمین «فح» عبور فرمودند در آنجا نزول اجلال فرمودند و مشغول نماز شدند وقتی که به رکعت دوم مشغول شدند شروع به گریه کردند وقتی که مردم دیدند حضرت گریه می‌کنند آنان نیز گریه سر دادند وقتی که حضرت از نماز فراغت یافتند از مردم پرسیدند: چرا گریه می‌کنید؟ عرضه داشتند: ای رسول خدا! وقتی دیدیم شما گریه می‌کنید ما نیز از گریه شما گریه کردیم. حضرت فرمود: سبب گریه‌ی من آن بود که وقتی که رکعت اول نماز را خواندم جبرئیل علیه‌السلام بر من نازل گردید و به من گفت: ای محمد در اینجا مردی از فرزندان تو شهید خواهد شد که شهید با او اجر و مزد دو شهید را خواهد داشت. [صفحه ۱۱۳] و نیز از نصر بن قرواش روایت کرده که محملی به امام صادق علیه‌السلام کرایه دادم تا از مدینه به مکه برود و خود در خدمت حضرت بودم وقتی که از محل «بطن مر» حرکت کردیم حضرت به من فرمود: ای نصر! وقتی به «فح» رسیدی مرا خبر کن. عرض کردم: مگر شما «فح» را نمی‌شناسی؟ فرمود: می‌شناسم ولی ترس آن دارم به خواب فرو روم. وقتی که به سرزمین فح رسیدیم کنار محمل آن حضرت آمدم دیدم حضرت در خواب است، سرفه‌ای کردم حضرت بیدار نگردید، محمل را حرکت دادم حضرت نشست عرض کردم: به «فح» رسیدیم. فرمود: محمل مرا از قطار شتران جدا کن و قطار را به هم متصل نما. آن کار را انجام دادم آن گاه از جاده اصلی کنار رفتم و شتر حضرت را خواباندم حضرت فرمود: ظرف آب را به من بده پس وضو ساخت و نماز گزارد سپس بر محمل سوار گردید! به حضرت عرض کردم: فدایت شوم این کار که انجام دادی از اعمال حج است؟ فرمود: نه، ولی در اینجا مردی از اهل بیت من با گروهی کشته می‌شوند که ارواح آنان از ابدانشان به بهشت سبقت می‌گیرند [۱۶۶]. حسین بن علی شهید «فح» در ماه ذی‌قعدة سال ۱۶۹ هجری قمری بعد از خروج به شهادت رسید [۱۶۷].

روش حضرت در حادثه فح

اشاره

به تفصیل واقعه کاری ندارم آنچه در اینجا مهم است این است که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در این حادثه مهم چه روشی را در پیش گرفت. برای حضرت موقعیتی دشوار بود، از یک سو جمعی از آل [صفحه ۱۱۴] ابی‌طالب به مبارزه با ستمگر زمان هادی عباسی برخاسته‌اند و از سویی دیگر حضرت سخت در تقیه است و طبق وظیفه‌ای که دارد باید جان خویش و شیعه را حفظ نماید بنابراین بایستی راهی را در پیش گیرد که از یک طرف به مبارزان با ستمگری مانند هادی عباسی ضربه وارد نشود و از سویی دیگر بهانه به دست هادی عباسی نیفتد که حضرت و شیعیانش را نابود سازد، در این موقعیتی که هادی عباسی امام علیه‌السلام را محرک این قیام می‌دانست که در گذشته به آن اشاره نمودم. روی این جهت در تاریخ می‌خوانیم که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام قیام حسین بن علی شهید «فح» را محکوم ننمود ولی در آن نیز شرکت نجست تا بهانه به دست هادی بیفتد جریاناتی که ذکر می‌گردد شاهد مدعا است: ۱- مرحوم کلینی با ذکر سند از عبدالله بن مفضل مولی عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب

علیهما السلام روایت کرده: وقتی که حسین بن علی شهید «فخ» خروج نمود و بر مدینه مسلط گردید موسی بن جعفر علیهما السلام را به بیعت دعوت نمود حضرت نزد حسین بن علی آمد و فرمود: ای پسر عم! چیزی را به من تکلیف مکن که پسر عمویت محمد بن عبدالله [۱۶۸] عمویت امام صادق علیه السلام را به آن تکلیف نمود که در نتیجه از من کاری سرزند که نمی‌خواهم همان گونه که امام صادق علیه السلام نمی‌خواست. حسین بن علی به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کرد: من کاری را به شما عرضه داشتم اگر آن را دوست داری می‌پذیری و اگر آن را دوست نداری نمی‌پذیری و من آن را بر شما تحمیل می‌نمایم و الله المستعان. سپس با حضرت وداع کرد. وقت وداع حضرت به او فرمود: [صفحه ۱۱۵] ای پسر عمو! تو کشته خواهی شد پس در این راه کوشش و نیکی نما، زیرا بنی عباس فاسقند، اظهار ایمان می‌کنند و شرک را پنهان می‌سازند و انا لله و انا الیه راجعون مزد کار شما را از خدا درخواست می‌نمایم. پس از آن حسین خروج نمود و همان گونه که حضرت فرموده بود او و یارانش کشته شدند [۱۶۹].

۲- مرحوم علامه مجلسی از کتاب «مقاتل الطالیین» روایت کرده که عیزه قصبانی گفته: بعد از نماز عشاء موسی بن جعفر علیهما السلام را نزد حسین بن علی شهید «فخ» دیدم که روی حسین بن علی خم شده بود و به حسین فرمود: دوست دارم که مرا از اینکه در قیام تو شرکت نمی‌نمایم آزاد و در آسایش قرار دهی. حسین مدتی سر به زیر انداخت و جوابی نمی‌داد سپس سر را بلند نمود و عرض کرد: تو در گشایش هستی [۱۷۰]. ۳- و نیز از همان کتاب نقل نموده: سرهای کشته‌شدگان حادثه‌ی «فخ» را نزد هادی عباسی و عباس بن محمد آوردند در حالی که جماعتی از اولاد امام حسن و امام حسین علیهما السلام نزد آن دو ستمگر بودند از کسی چیزی نپرسیدند جز از موسی بن جعفر علیهما السلام که به آن حضرت گفتند: آیا این سر حسین بن علی است؟ حضرت فرمود: آری انا لله و انا الیه راجعون به خدا سوگند که او مسلمان و شایسته کار و روزه‌دار و امرکننده‌ی به معروف و نهی‌کننده‌ی از منکر از دنیا رفت، در خاندانش مانند نداشت [۱۷۱]. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام این گونه با هادی عباسی رفتار می‌نمود و آخر الامر آن ملعون را نفرین نمود و در اثر نفرین حضرت، در همان روزی که دستور قتل اسیران واقعه «فخ» را صادر کرد به جهنم واصل شد [۱۷۲]. [صفحه ۱۱۶] مرحله سخت روش و رفتار حضرت در دوران سلطنت هارون علیه اللعنه بود که پانزده سال ادامه داشت [۱۷۳]. روش حضرت در طول این مدت نیز مانند دوران گذشته ولی سخت‌تر بود اکنون به بررسی آن روزگار می‌پردازیم. با بررسی مآخذ و دقت در آن در می‌یابیم که در دوران هارون، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام با آن ملعون چند نوع برخورد داشته با اینکه بیشتر آن مدت را در زندان به سر می‌برده:

برخورد ملایم و مراعات تقیه

در این مرحله حضرت به اندازه‌ای تقیه می‌نموده‌اند که حسب آنچه در بعضی از نقل‌ها آمده گاهی از هارون ملعون به امیرالمؤمنین تعبیر می‌فرموده‌اند. مرحوم شیخ مفید در کتاب «الاختصاص» [۱۷۴] با ذکر سند روایتی را از موسی بن جعفر علیهما السلام آورده که حضرت در گفت و گو با هارون نه بار از آن ملعون تعبیر به یا امیرالمؤمنین نموده است. و نظیر همین روایت را مرحوم مجلسی از کتاب «عیون اخبار الرضا» [۱۷۵] نقل نموده که باز حضرت در نه مورد از هارون به یا امیرالمؤمنین تعبیر نموده است. و از همان کتاب جریانی را آورده که یک بار حضرت به هارون خطاب یا امیرالمؤمنین دارد [۱۷۶]. و از کتاب «قرب الاسناد» نامه‌ای از امام کاظم علیه السلام نقل می‌نماید که در تسلیت مرگ هادی عباسی به مادرش خیزران نوشته و تاریخ آن نامه [صفحه ۱۱۷] هفتم ماه ربیع الآخر سال ۱۷۰ می‌باشد. در این نامه طبق نقل، حضرت از هادی عباسی و هارون به امیرالمؤمنین تعبیر نموده‌اند و از خیزران به عنوان امیرالمؤمنین یاد فرموده است و مرگ هادی عباسی را تسلیت و حکومت هارون را تهنیت گفته و برای همه‌ی آنان دعا نموده است [۱۷۷]. مرحوم علامه مجلسی ذیل این روایت می‌فرماید: به شدت تقیه در زمان حضرت توجه کن که سختی تقیه حضرت را محتاج نموده که این نامه را درباره مرگ شخصی کافر بنویسد که به روز قیامت ایمان نداشته است [۱۷۸]. شاید بعضی

از این گفت و گوها و جریانات را در بخش مناظرات حضرت یا بخش‌های دیگر ذکر نمایم.

پند و اندرز

یکی از رفتارهای حضرت با هارون این بود که بعضی اوقات او را موعظه می‌نمود و پند و اندرز می‌داد. مرحوم علامه مجلسی از کتاب «کشف‌الغمه» نقل نموده است که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از زندان به هارون نوشت: «انه لن ینقضی عنی یوم من البلاء و الا انقضی عنک یوم من الرخاء حتی نقضی جمیعا الی یوم لیس له انقضاء یخسر فیہ المبتلون» [۱۷۹]. «هر روزی که با گرفتاری بر من می‌گذرد همان روز بر تو با خوشی و راحتی می‌گذرد تا همه‌ی ما به روزی برسیم که پایان ندارد (روز قیامت) و بیهوده گرایان در آن زیان خواهند دید». [صفحه ۱۱۸] و از کتاب «عیون‌اخبارالرضا علیه السلام» نقل نموده که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به هارون فرمود: «ان الله عزوجل قد فرض علی ولایة عهده أن ینعشوا فقراء الأمة و یقضوا عن الغارمین و یؤدوا عن المثقل و یکسو العاری و یحسنوا الی العانی و أنت أولى من یفعل ذلک» [۱۸۰]. «به درستی که خدای عزوجل بر والیان خود واجب نموده است که از فقرای امت دستگیری نمایند و دین مدیونین را پردازند و از تنگدستان بار زندگی را بردارند و برهنگان را بپوشانند و به کسانی که بی‌ادبی می‌کنند احسان نمایند و تو به این کارها سزاوارتری». حضرت از روی تقیه هارون را به عنوان والی امر مورد خطاب قرار داده است.

مبارزه غیر مسلحانه رودرو

بعضی اوقات که هارون می‌خواست مردم را فریب دهد امام کاظم علیه السلام با وی به مبارزه برمی‌خاست و او را رسوا می‌نمود. از باب نمونه یکی از راه‌هایی که هارون برای استحقاق خود به خلافت به رخ مردم می‌کشید انتساب او به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که حضرت به وی گوشزد می‌فرمود: اگر قرابت با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موجب استحقاق خلافت است، من فرزند پیامبرم و تو عموزاده‌ی آن حضرت می‌باشی. در گذشته جریانی را در این راستا ذکر نمودم رجوع شود. و در مناظره‌ای هارون به حضرت گفت: چرا به مردم عام و خاص اجازه می‌دهید که شما را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت دهند و به شما بگویند پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در صورتی که شما پسران علی علیه السلام می‌باشید و [صفحه ۱۱۹] شخص را به پدرش نسبت می‌دهند و فاطمه علیها السلام ظرفی برای شما بوده و پیامبر علیها السلام جد مادری شماست؟ حضرت فرمود: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این عالم برگردد و دختر تو را خواستگاری نماید به وی جواب مثبت می‌دهی؟ گفت: سبحان الله! چرا به او جواب مثبت ندهم بلکه بر عرب و عجم و قریش افتخار می‌کنم! حضرت فرمود: ولی نه آن حضرت دختر مرا خواستگاری می‌نماید و نه من دخترم را به ازدواج او در می‌آورم! هارون گفت: چرا؟ فرمود: زیرا من از او متولد شده‌ام و تو از او متولد نشده‌ای. هارون گفت: احسنت ای موسی! [۱۸۱]. و ابن قولویه با ذکر سند نقل می‌کند که امام موسی کاظم علیه السلام و هارون و عیسی بن جعفر و جعفر بن یحیی در مدینه برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، هارون به موسی بن جعفر علیهما السلام گفت: مقدم شو. حضرت از ورود پیش از هارون امتناع ورزید هارون وارد روضه‌ی منوره شد و سلام کرد و گوشه‌ای ایستاد. پس از آن عیسی بن جعفر به حضرت گفت: مقدم شو، باز حضرت نپذیرفت عیسی بن جعفر وارد شد، سلام کرد و کنار هارون ایستاد. بعد از آن جعفر بن یحیی به حضرت گفت: مقدم شو، حضرت قبول ننمود پس جعفر بن یحیی وارد شد و سلام داد و با هارون ایستاد. آن گاه امام موسی بن جعفر علیهما السلام شرفیاب گردید و گفت: «السلام علیک یا ابا أسأل الله الذی اصطفاک و اجتباک و هداک و هدی بک أن یصلی علیک». «سلام بر تو ای پدرم! از خدایی که تو را اختیار نمود و برگزید و تو را هدایت نمود و مردم را به وسیله تو هدایت فرمود، درخواست می‌نمایم که بر تو درود فرستد». [صفحه ۱۲۰] هارون به عیسی

گفت: آنچه را گفت شنیدی؟ عیسی گفت: آری! هارون گفت: گواهی می‌دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به راستی پدر اوست [۱۸۲].

مبارزه غیر مسلحانه پنهانی و مخفی

یکی از روش‌هایی که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در برابر هارون از آن استفاده می‌نمود مبارزه پنهانی و مخفی بود هر چند آن حضرت به ظاهر با هارون به نبرد برنخاست ولی مخفیانه با هارون مبارزه می‌نمود که نمونه‌ای از آن ذکر می‌گردد: صفوان بن مهران جمال (ساریان) می‌گوید: شرفیاب خدمت امام موسی بن جعفر علیهما السلام شدم، حضرت به من فرمود: ای صفوان! همه‌ی کارهایت خوب و زیباست جز یک چیز. عرض کردم: فدایت شوم! آن چیست؟ فرمود: کرایه دادن شترانت به این مرد، یعنی هارون. صفوان عرض کرد: به خدا سوگند آنها را برای فساد و کارهای ناروا و صید و بازیچه به او کرایه نداده‌ام بلکه برای رفتن به مکه و سفر حج کرایه داده‌ام افزون بر این که خود عهده‌دار آن نیستم بلکه غلامانم را با او می‌فرستم! حضرت فرمود: ای صفوان! آیا می‌شود که مزد تو نزد آنان بماند؟ گفتم: آری فدایت گردم! فرمود: آیا دوست داری زنده بمانند تا مزدت داده شود؟ گفتم: آری! فرمود: هر که مانند آنان را دوست بدارد از ایشان است و هر که از آنان باشد وارد جهنم می‌شود. صفوان می‌گوید: رفتم و همه شترانم را فروختم. خبر این کار من به هارون رسید مرا احضار کرد و به من گفت: ای صفوان! به من خبر رسیده که شترانت را فروخته‌ای! گفتم: آری فروخته‌ام. گفت: چرا؟ گفتم: من پیر و ناتوان شده‌ام و غلامانم خوب به کارها رسیدگی نمی‌کنند. گفت: هرگز، هرگز! من می‌دانم که چه شخصی به تو این دستور را داده، موسی بن جعفر علیهما السلام به تو دستور داده. [صفحه ۱۲۱] گفتم: من با موسی بن جعفر علیهما السلام چه کار دارم؟! گفت: این سخن‌ها را واگذار به خدا سوگند که اگر حسن رفاقت با تو نبود تو را می‌کشتم [۱۸۳].

ترساندن از راه معجزه و کرامت

گاهی حضرت از طریق اعجاز و کرامت هارون را به ترس و وحشت می‌انداخت. طبری امامی با ذکر سند از اعمش نقل کرده که دیدم هارون مقابل حضرت امام کاظم علیه السلام فروتنی کرد. عیسی بن أبان به هارون گفت: چرا در برابر او خضوع می‌کنی؟ گفت: پشت سر خود ازدهایی دیدم که نیش خود را باز نموده و می‌گوید: از او اطاعت کن و گرنه تو را می‌بلعم، از او ترسیدم و از حضرت اجابت کردم [۱۸۴]. و از رشیق غلام هارون نقل نموده: هارون مرا برای کشتن موسی بن جعفر علیهما السلام فرستاد. رفتم تا حضرت را به قتل برسانم! عصایی در دست داشت آن را حرکت داد دیدم ماری است و هارون تب کرد و آن مار نیز بر گردن او پیچید هارون به من پیغام داد حضرت را آزاد کن، او را آزاد نمودم [۱۸۵]. و از ابراهیم بن اسود نقل کرده: دیدم موسی بن جعفر علیهما السلام به آسمان رفت و فرود آمد در حالی که اسلحه‌ای از نور در دست آن حضرت بود و فرمود: آیا مرا از هارون می‌ترسانید اگر بخواهم می‌توانم با این اسلحه او را بزنم این جریان به هارون گزارش شد، سه روز بیهوش شد و حضرت را آزاد کرد [۱۸۶]. جریانات دیگری را سابقاً ذکر نمودم به آنجا رجوع شود. در اینجا بحث در این بخش را به پایان می‌برم و به بخش بعد می‌پردازم. [صفحه ۱۲۲]

فضائل و مناقب و مکارم اخلاق

هدایت و ارشاد

حسن بن عبدالله را با اعجاز هدایت نمود

مرحوم شیخ مفید با ذکر سند از رافعی نقل نموده: پسر عمویی داشتم به نام حسن بن عبدالله که زاهد و از پارساترین اهل زمانش بود، سلطان وقت از او به خاطر جدیتش در دین و عبادتش حساب می‌برد. گاهی به خاطر امر به معروف و نهی از منکر با سلطان به گونه‌ای برخورد می‌کرد که از وی خشمناک می‌شد ولی تحمل می‌کرد پیوسته به همین حال بود تا روزی وارد مسجد شد هنگامی که امام موسی بن جعفر علیهما السلام در مسجد بود. حضرت به او اشاره کرد خدمت حضرت آمد، حضرت به او فرمود: ای اباعلی (کنیه حسن است) من از زهد و پارسایی تو خوشحال و در شگفتم ولی حیف که تو شناخت نداری (ظاهراً سنی مذهب بوده) برو شناخت پیدا کن! عرض کرد: فدایت شوم! شناخت و معرفت چیست؟ فرمود: برو یاد بگیر و حدیث بیاموز. عرض کرد: از که حدیث یاد بگیرم؟ فرمود: از فقهای مدینه حدیث بیاموز ولی پس از آن احادیثی را که یاد گرفتی بر من عرضه کن! حسن بن عبدالله رفت و احادیثی را که شنید نوشت بعد از آن خدمت حضرت آمد و آنها را خواند حضرت همه آن احادیث را باطل اعلام نمود و به او فرمود: برو معرفت پیدا کن (معرفت به امام علیه السلام) و آن مرد که به [صفحه ۱۲۳] دینش اهمیت می‌داد در صدد شناخت و معرفت بود تا روزی امام موسی بن جعفر علیهما السلام بیرون مدینه به مزرعه‌ای که داشت تشریف می‌برد حسن بن عبدالله در بین راه حضرت را ملاقات نمود و به آن بزرگوار عرض کرد: من در پیشگاه خدای تعالی با تو احتجاج می‌نمایم مرا به آنچه معرفت و شناخت آن بر من واجب است راهنمایی نما! حضرت امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را و آنچه از حق او بر مردم واجب است بیان نمود پس از آن امامت امام حسن و امام حسین و علی بن الحسین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام را بیان نمود آن گاه ساکت گردید. حسن بن عبدالله گفت: فدایت شوم! امروز امام کیست؟ حضرت فرمود: اگر به تو بگویم از من می‌پذیری؟ عرض کرد: آری! فرمود: امروز آن امام من هستم. عرض کرد: برهانی داری که به آن استدلال نمایم؟ حضرت اشاره به درختی نمود و فرمود: به آن درخت بگو موسی بن جعفر علیهما السلام به تو می‌گوید بیا! حسن بن عبدالله گوید: نزد آن درخت آمدم آن را دیدم زمین را می‌شکافت تا آمد مقابل روی حضرت ایستاد پس از آن حضرت به آن اشاره نمود که برگرد، برگشت. بعد از دیدن معجزه حسن بن عبدالله به امامت حضرت عقیده مند شد و به عبادت روی آورد و سکوت اختیار نمود پس از آن کسی ندید که او سخن بگوید [۱۸۷].

هدایت زن و مرد ترسا

مرحوم ثقه الاسلام کلینی با ذکر سند از یعقوب بن جعفر روایت نموده که خدمت ابوابراهیم موسی بن جعفر علیهما السلام بودم مردی رهبان [صفحه ۱۲۴] (ترسا) از اهالی نجران یمن با زنی رهبانه برای دیدار حضرت آمدند. فضل بن سوار از حضرت برای آنان اذن طلبید، حضرت به فضل فرمود: فردا آنان را کنار چاه «ام الخیر» نزد من بیاور. یعقوب بن جعفر گوید: روز بعد خدمت حضرت به محل وعده رفتیم. دیدیم آنان نیز آمده‌اند حضرت دستور داد حصیری که از برگ درخت نخل بود گسترده سپس حضرت نشست و آنها نشستند. زن راهبه آغاز سخن نمود، مسائل فراوانی از حضرت پرسید همه را جواب داد، موسی بن جعفر علیهما السلام چیزهایی از وی پرسید که معلوم گردید از آنها آگاهی ندارد سپس آن زن اسلام آورد. بعد از آن مرد ترسا به حضرت رو کرد و مسائل زیادی را پرسید حضرت جواب می‌داد! مرد ترسا گفت: من در دین خود (نصرانیت) نیرومند بودم به گونه‌ای که هیچ یک از نصارا به پایه‌ی علم من نمی‌رسیدند، شنیدم در هند مردی است که هر وقت می‌خواست به بیت المقدس برود در مدت یک شبانه روز از هند به آنجا می‌رفت و برمی‌گشت، جویا شدم به من گفته شد او در سبذان است (سبذان یا سندان در زمان ما نامعلوم است) از کسی که جریان آن مرد را به من گفته بود پرسیدم جریان آن مرد هندی چگونه است؟ گفت: او دارای

همان علمی است که آصف وزیر حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیهما السلام تخت ملکه‌ی سبا را در کمتر از یک چشم به هم زدن نزد سلیمان آورد و آن مرد همان شخصی است که خدا او را در کتاب شما و در کتاب‌های ما اهل دین ذکر نموده است. حضرت ابوابراهیم موسی بن جعفر علیهما السلام به آن ترسا فرمود: برای خدا چند اسم است که هرگاه او را با آنها بخوانند درخواست را رد نمی‌نماید؟ [صفحه ۱۲۵] آن مرد راهب گفت: اسم‌های خدا زیاد است ولی آن اسم‌هایی که درخواست کننده با آنها درخواستش رد نمی‌شود هفت اسم است! حضرت فرمود: آنچه را از آن در حافظه داری بگو. راهب گفت: سوگند به خدایی که تورات را بر موسی نازل نمود و خلقت عیسی را بدون پدر برهان قدرتش برای جهانیان و وسیله‌ی آزمایش خردمندان قرار داد تا خدا را سپاس گویند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برکت و رحمت و علی علیه السلام را برهان قدرت و راهنمایی قرار داد و از نسل وی اوصیایی مقرر فرمود، که آن اسم‌ها را نمی‌دانم اگر می‌دانستم نیازی به سخن شما نداشتم و خدمت شما نمی‌آمدم و از شما نمی‌پرسیدم. امام کاظم علیه السلام به او فرمود: جریان آن مرد هندی را ادامه بده! راهب عرض کرد: آری! آن اسم‌ها را شنیده بودم ولی از باطن و شرح و چگونگی خواندن آنها آگاهی نداشتم از این رو راه افتادم تا به سبزان هند رسیدم از محل آن مرد پرسیدم به من گفته شد دیری را در کوهی ساخته و آنجا ساکن شده و از آنجا بیرون نمی‌آید و دیده نمی‌شود مگر دو مرتبه در سال. و اهل هند گمان دارند که خداوند برای وی در دیر چشمه‌ای جاری ساخته است و گمان می‌کنند بدون آنکه زراعت نماید و شخمی بزند زراعت برای وی می‌روید، رفتم تا به در دیر رسیدم سه روز ماندم و دق‌الباب نکردم روز چهارم خداوند در را برای من باز نمود بدین گونه که گاوی که پستان او پر از شیر بود که نزدیک بود شیر از پستانش بریزد به در دیر آمد و در را هل داد، در باز شد وارد دیر گردید و من از پس آن گاو وارد دیر شدم آن مرد را دیدم که ایستاده به آسمان نظر می‌نماید، گریه می‌کند، به زمین نگاه می‌کند، گریه می‌نماید، به کوه می‌نگرد، می‌گرید! [صفحه ۱۲۶] گفتم: سبحان الله! در روزگار ما مانند تو خیلی کم است! به من گفت: به خدا سوگند من حسنه‌ای از حسنات (دست پرورده) مردی می‌باشم که تو او را گذاشته‌ای و به اینجا آمده‌ای. به او گفتم: به من خبر رسیده که نزد تو از اسم‌های خدا اسمی می‌باشد که در پرتو آن یک روز و شب به بیت‌المقدس می‌روی و به خانه‌ات برمی‌گردی؟ به من گفت: آیا بیت‌المقدس را می‌شناسی؟ گفتم: بیت‌المقدسی جز آنکه در شام است نمی‌شناسم. گفت: آنکه در شام است بیت‌المقدس واقعی نیست، بیت‌المقدس حقیقی خانه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. به او گفتم: تا امروز شنیده بودم که بیت‌المقدس همان است که در شام می‌باشد! به من گفت: آن محراب و محل نماز پیامبران است همانا به آن محل محراب‌ها گفته می‌شد تا وقت فاصله میان محمد و عیسی صلی الله علیهما و نزدیک شدن گرفتاری‌ها از جانب مشرکان و شیاطین که در آن وقت نام آن موضع را تبدیل نمودند و اسم‌ها را تغییر دادند و جابجا کردند و همین است مراد از قول خدای تبارک و تعالی: (ان هی الا- أسماء سمیتوها أنتم و آبائکم ما أنزل الله بها من سلطان) [۱۸۸]. «بتان جز نام‌ها نیستند که شما و پدرانتان نامیده‌اید و خدا درباره‌ی آن دلیل نازل نفرموده است». که ظاهر آیه مثل است و باطن آن مربوط به خلفای جور است که به آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ستم کردند. آن مرد راهب می‌گوید: به آن مرد گفتم: من از شهری دور به سوی شما راه پیموده‌ام و به خاطر دیدار شما از دریاها عبور کرده‌ام و هم و غم [صفحه ۱۲۷] فراوانی را تحمل کرده‌ام، روز و شب با حالت نومیدی به سر برده‌ام که نکند به حاجتم دست نیابم. آن مرد گفت: این پافشاری تو در دین نیست مگر اینکه وقت حمل مادرت به تو، فرشته‌ای کریم او را راهنمایی نموده و پدرت وقتی که خواسته با مادرت همبستر گردد تحصیل طهارت نموده و در سحر آن روز سفر چهارم (سفر چهارم تورات افضل همه اسفار است) را قرائت نموده از این جهت عاقبت به خیر شده است، به آن جایی برگرد که از آنجا راه افتادی و به اینجا آمدی، برو تا به مدینه‌ی محمد صلی الله علیه و آله و سلم برسی که به آن «طیبه» گفته می‌شود و در دوران جاهلیت نام آن «یثرب» بوده، وقتی که به مدینه رسیدی به محله‌ای برو که به آن «بقیع» گفته می‌شود به بقیع که رسیدی سراغ خانه‌ای را بگیر که به آن «دار مروان» (خانه مروان) گفته می‌شود. سه روز در آن خانه منزل نما پس از آن پیرمردی

سیاه را می‌بینی که در آن خانه می‌نشیند و نوعی بویا (حصیر) می‌سازد که در آنجا آن را «الخصف» می‌نامند پس با پیرمرد ملاطفت نما و به او بگو: آن مهمانت که در «زاویه» در اطاقی که در آن چهار تخته بود مرا نزد تو فرستاده است بعد از پیرمرد سراغ فلان بن فلان فلانی (مراد موسی بن جعفر علوی است) را بگیر و از او پرس چه وقت از آنجا عبور می‌کند. آن پیرمرد یا او را به تو نشان خواهد داد و یا اوصاف او را برای تو بیان خواهد نمود که وقتی او را دیدی بشناسی و من نیز او را برای تو توصیف می‌نمایم. راهب گوید: به آن مرد گفتم: وقتی که به دیدار او نائل شدم چه کاری انجام دهم؟ آن مرد به راهب گفت: آن هنگام حوادث گذشته و آینده را از او پرس و مسائل ادیان گذشته و دین کنونی را از وی جويا شو. [صفحه ۱۲۸] سخن راهب که به اینجا رسید حضرت ابوابراهیم موسی بن جعفر علیهما السلام به او فرمود: آن دوست که او را دیدار نمودی خیرخواهی تو را نموده. راهب عرض کرد: فدایت شوم نام او چیست؟ حضرت فرمود: نام وی متمم بن فیروز است و او از فرزندان «فرس» است. از کسانی است که خدا را به یگانگی باور نموده و با اخلاص و یقین وی را عبادت کرده است. او کسی است که از قومش ترسید و از آنان فرار نمود در نتیجه خدای عزوجل به او حکمت هدیه نمود و او را به راه راست هدایت فرمود و وی را از متقین قرار داد و میان او و بندگان مخلص خود آشتی مقرر نمود، هیچ سالی نیست مگر اینکه از فضل و کمک خدا از هند به مکه می‌آید و اعمال حج را انجام می‌دهد و اول هر ماهی به مکه می‌آید و عمره انجام می‌دهد، خدا این گونه سپاس گزاران را مزد می‌دهد. یعقوب بن جعفر راوی حدیث می‌گوید: سپس راهب مسائل زیادی را از حضرت سؤال نمود. حضرت همه را جواب داد و حضرت چیزهایی را از راهب پرسید که راهب از آنها اطلاع نداشت و حضرت به او یاد داد. بعد از آن راهب گفت: مرا خبر ده از هشت حرفی که نازل گردید که چهار حرف از آنها در زمین ظاهر شد و چهار حرف از آن در هوا باقی ماند، بفرما آن چهار حرفی که در هوا باقی است بر چه شخصی نازل شده و چه شخصی آنها را تفسیر می‌نماید؟ حضرت فرمود: آن شخص قائم ما اهل بیت است خدا آن چهار حرف را بر او نازل می‌فرماید و آن حضرت آنها را تفسیر خواهد نمود و بر او نازل خواهد گردید آنچه که بر صدیقان و پیامبران و هدایت‌شدگان نازل نشده است. پس از آن راهب عرض نمود: از دو حرف از آن چهار حرفی که در [صفحه ۱۲۹] زمین است به من خبر ده! حضرت فرمود: از همه‌ی آن چهار حرف که در زمین است به تو خبر می‌دهم: ۱- «لا اله الا الله وحده لا شریک له باقیا». «معبودی جز خدای یکتا نیست شریک ندارد و ابدی است». ۲- «محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مخلصا». «محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست و خود را برای خدا خالص گردانیده است». ۳- «نحن اهل البیت». «اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ما می‌باشیم». ۴- «شیعتنا منا و نحن من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و رسول الله من الله بسبب». «شیعیان ما از ما و ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خداست» و این معیت در هر سه مورد به وسیله‌ای است. پس از آن راهب گفت: شهادت می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و شهادت می‌دهم که محمد رسول خداست و هر چه از جانب خدا به او وحی شده حق است و شهادت می‌دهم که شما اهل بیت برگزیدگان از جانب خدایید و شهادت می‌دهم که شیعیان شما پاکیزگان و کسانی هستند که خدا آنان را انتخاب نموده پس سرانجام و عاقبت آنان با خداست و حمد برای خدا، پروردگار عالمیان است. آن گاه ابوابراهیم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام پیراهن مخصوص و جبه‌ای و طبلسانی و نعلینی و کلاهی را خواست و به آن راهب داد و نماز ظهر را خواند و به او فرمود: ختنه کن. عرض کرد: در سن هفت سالگی ختنه نموده‌ام [۱۸۹]. [صفحه ۱۳۰] در ترجمه این جریان از نوشته علامه مجلسی و ترجمه مرحوم محدث قمی استفاده نموده‌ام.

با اخلاق نیکوی خود عمری را راهنمایی نمود

مرحوم شیخ مفید نقل می‌نماید: مردی از فرزندان عمر بن خطاب در مدینه ساکن بود. امام موسی بن جعفر علیهما السلام را اذیت

می‌کرد و هر وقت حضرت را می‌دید دشنام می‌داد و به علی علیه‌السلام ناسزا می‌گفت! بعضی از همنشینان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روزی به حضرت عرض کرد: بگذار این بدکار را به قتل برسانیم! حضرت آنان را به شدت از قتل آن شخص نهی فرمود. پس از آن از وضع و کار عمری جويا گردید به حضرت گفته شد: در گوشه‌ای از اطراف مدینه مشغول زراعت است. حضرت بر الاغی سوار گردید و به طرف مزرعه وی روانه و سوار بر الاغ وارد مزرعه شد! عمری داد زد: زراعت ما را پایمال مکن! امام موسی کاظم علیه‌السلام زراعت را پایمال نمود تا به عمری رسید، پیاده گردید و نزد وی نشست و با او مشغول سخن شد و بر روی او تبسم نمود و فرمود: چه مقدار در زراعت هزینه نموده‌ای؟ گفت: صد دینار! فرمود: امید داری چه مقدار برداشت نمایی؟ گفت: من غیب نمی‌دانم. حضرت فرمود: گفتم: چه مقدار امید برداشت داری؟ گفت: امید دارم دویست دینار برداشت نمایم! حضرت کیسه‌ای بیرون آورد که سیصد دینار در آن بود و فرمود: این را بگیر زراعت نیز به حال خودش می‌باشد و خدا آنچه را امید داری به تو می‌دهد! عمری برخاست پیشانی آن بزرگوار را بوسید و از جسارتی که نموده بود عذرخواهی کرد حضرت به روی وی تبسمی نمود و از نزد او به راه افتاد و به مسجد تشریف برد، عمری را در مسجد [صفحه ۱۳۱] دید وقتی که نظرش به حضرت افتاد گفت: (الله أعلم حیث یجعل رسالته) خدا آگاه است که رسالت خویش را به چه کسی بسپارد! اصحاب حضرت که این سخن را شنیدند نزد او آمدند و گفتند: پیش از این به گونه‌ای دیگر با موسی بن جعفر علیهما السلام برخورد می‌کردی جریان تو چیست؟ گفت: آنچه را اکنون اظهار داشتیم شنیدید؟ پس از آن در حق حضرت دعا نمود و با یاران آن جناب گفت و گو کرد. زمانی که امام علیه‌السلام به منزل برگشت به کسانی که از حضرت اجازه کشتن عمری را خواسته بودند فرمود: کدام یک از این دو کار بهتر بود؟ آنچه شما اراده کردید یا آنچه من انجام دادم؟ من او را با برخورد ملایم راهنمایی نمودم و شر او را از خود دور ساختم [۱۹۰]

رفع نیاز و گرفتاری مردم

اشاره

رفع نیاز و گرفتاری‌های مردم را گاهی به حسب راه‌های متعارف انجام می‌داد و گاهی از طریق اعجاز و کرامت، اکنون مواردی را ذکر می‌نمایم:

محمد بن عبدالله بکری را از تنگدستی نجات داد

شیخ مفید از محمد بن عبدالله بکری نقل نموده: وارد مدینه شدم تا از کسی مبلغی را به قرض بگیرم موفق نشدم پیش خود گفتم: خوب است نزد موسی بن جعفر علیهما السلام بروم و عرض حاجت نمایم. خدمت حضرت رفتم در محل «نقمی» در مزرعه‌اش بود حضرت نزد من آمد یکی از غلامانش همراه وی بود و با خود مقداری گوشت نمک سوده داشت و غیر از آن چیزی نداشت. آن بزرگوار از آن میل نمود من هم با حضرت از [صفحه ۱۳۲] آن خوردم سپس از من پرسید: چه حاجتی داری؟ جریانم را عرض نمودم به درون منزل رفت و زود بیرون آمد و به غلامش فرمود: برو، آن گاه کیسه‌ای به من داد که سیصد دینار در آن بود پس برخاست و من بر مرکبم سوار شدم و به راه افتادم [۱۹۱].

سفارش این مرد را به والی ری فرمود

مرحوم علامه مجلسی از کتاب «حقوق المؤمنین» نقل نموده: مردی از اهالی شهر «ری» گفته: یحیی بن خالد برمکی کسی را به

ولایت ری نصب نمود. مالیاتی به عهده من بود از من درخواست پرداخت آن را می‌کرد. ترس این را داشتم که بر من فشار آورد و هستی‌ام از دستم برود به من گفته شد: آن والی بر مذهب شیعه گرایش دارد ولی ترسیدم که نزد او بروم و چنین نباشد و کار بدتر گردد؟ تصمیم گرفتم که به خدا پناه ببرم روی این جهت به حج مشرف شدم و خدمت مولایم صابر یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام شرفیاب شدم جریان خویش را خدمتش عرضه داشتم حضرت به والی این نامه را نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم «اعلم أن الله تحت عرشه ظلالا لا یسکنه الا من أسدی الی أخیه معروفا أو نفس عنه کربۃ أو أدخل علی قلبه سرورا و هذا أخوک والسلام». بدان که برای خدا زیر عرشش سایه‌ای است که در آن ساکن نمی‌گردد مگر آنکه به برادر دینی‌اش احسانی نماید و یا گرفتاری‌ای را از او برطرف سازد و یا او را خوشحال نماید آورنده نامه برادر دینی تو می‌باشد، و السلام. [صفحه ۱۳۳] می‌گوید: از حج به ری برگشتم شبانه به در منزل والی رفتم اذن ورود طلبیدم، به دربان گفتم: به والی بگو: قاصد موسی بن جعفر علیهما السلام درب منزل است! والی پا برهنه نزد من آمد و در منزل را خود برایم باز نمود و مرا به سینه چسبانید و بوسید، این کار را چند مرتبه تکرار نمود، چند بار سلامتی حضرت را از من جویا شد هر مرتبه که خبر سلامتی آن بزرگوار را به او می‌دادم پیشانی مرا می‌بوسید و خوشحال می‌شد و خدا را شکر می‌نمود. پس از آن مرا وارد منزل نمود و در صدر مجلس جای داد و خود مقابل من نشست! نامه حضرت را به او دادم بلند شد و نامه را بوسید. آن گاه آن را خواند سپس آنچه دارایی داشت از نقد و غیر نقد با من قسمت نمود نیمی را به من داد و نیمی دیگر را خود برداشت و به من گفت: آیا تو را شادمان نمودم؟ به او گفتم: آری به خدا سوگند! کار تو از شادمان ساختنم نیز فراتر است. سپس کارگزار خود را خواست و آنچه به نام من در دفتر ثبت شده بود همه را قلم گرفت و به من تأمین نامه‌ای داد که دیگر مالیات از من نگیرند. با او خداحافظی نمودم و از نزد او بیرون آمدم به خود گفتم: جبران احساس این مرد را نمی‌توانم بنمایم مگر اینکه سال آینده به حج بروم و برای وی دعا نمایم و جریان را خدمت امام موسی بن جعفر علیهما السلام عرضه بدارم. سال آینده این کار را انجام دادم و به حج رفتم و خدمت آن حضرت شرفیاب شدم وقتی که جریان را به حضرت عرض نمودم از خوشحالی صورت مبارکش برافروخته شد عرض کردم: ای مولای من! کار والی ری شما را خوشحال نمود؟ حضرت فرمود: آری به خدا سوگند مرا و امیرالمؤمنین را خوشحال نمود! به خدا سوگند جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را خوشحال نمود همانا خدا را از خود راضی ساخت [۱۹۲]. [صفحه ۱۳۴] مرحوم شیخ مفید در ارتباط با رسیدگی آن حضرت به بستگان و سایر مردم نوشته است: در صله رحم و رسیدگی به بستگان و ارحام کسی به او نمی‌رسید، روشش این بود که تفقد حال فقرای مدینه می‌نمود شبانه زنبیلی بر می‌داشت که در آن پول و خوراک و خرما بود و به فقرای مدینه می‌رساند و نمی‌دانستند که از کجا به آنها می‌رسد [۱۹۳].

توجه به خدا و عبادت

مرحوم شیخ مفید می‌نویسد: روایت شده: نوافل شب را ادا می‌کرد و آنها را به نماز صبح متصل می‌نمود سپس به تعقیب مشغول می‌گردید تا آفتاب طلوع می‌کرد پس از آن سر به سجده می‌گذاشت و دعا و اذکار را می‌خواند تا نزدیک ظهر، بیشتر اوقات این دعا را می‌خواند و تکرار می‌نمود: «اللهم انی أسألك الراحة عند الموت و العفو عند الحساب». یکی از دعاهای آن حضرت این بود: «عظم الذنب من عبدک فلیحسن العفو من عندک». از خوف خدا آن قدر گریه می‌کرد که محاسن شریفش از اشکش تر می‌شد. و نوشته است امام کاظم علیه السلام عابدترین اهل زمان خویش بود [۱۹۴]. و مرحوم مجلسی از کتاب «قرب الاسناد» از علی بن جعفر نقل نموده: با برادرم موسی بن جعفر علیهما السلام در چهار سفر عمره بودم که با اهل و عیال از مدینه به مکه پیاده رفت یکی از آن سفرها بیست و شش روز و یکی بیست و پنج روز و یکی بیست و چهار و یکی بیست و یک روز در راه بود [۱۹۵]. و نیز مرحوم شیخ مفید نوشته است: قرآن را بهتر از همه مردمان زمان [صفحه ۱۳۵] خویش حفظ داشت و در خواندن آن صدایش از همگان

دلشین تر بود قرآن را با صوتی حزین تلاوت می نمود که شنوندگان از صدای آن حضرت می گریستند و مردم مدینه آن حضرت را «زین المتهجدین» می نامیدند [۱۹۶].

دفاع از حقوق شیعیان

به جریان زیر توجه فرمایید: مرحوم علامه مجلسی از کتاب «عیون المعجزات» از محمد بن علی نقل نموده که زمانی ابراهیم جمال اجازه خواست نزد علی بن یقطین رود علی بن یقطین به او اجازه نداد. در همان سال علی بن یقطین به سفر حج رفت. در مدینه خواست خدمت امام کاظم علیه السلام شرفیاب شود حضرت به او اجازه‌ی ورود نداد. روز بعد علی بن یقطین حضرت را دید به وی عرض کرد: ای سید من! گناهم چیست که به من اجازه شرفیابی ندادی؟ حضرت فرمود: به خاطر اینکه تو به برادر دینی ات ابراهیم جمال اجازه ندادی من به تو اجازه ندادم و خداوند عبادت تو را قبول نمی نماید مگر اینکه ابراهیم جمال برایت طلب آمرزش نماید! علی بن یقطین گوید: به حضرت عرض کردم: ای سید و مولای من! در این وقت ابراهیم جمال را چگونه پیدا کنم؟ او در کوفه است و من در مدینه! حضرت فرمود: شب که شد تنها به بقیع می روی، کسی از همراهات خبردار نگردد بر شتری که مهیا و آماده است سوار می شوی و به کوفه می روی. شب علی بن یقطین به بقیع رفت و بر آن شتر سوار گردید و اندکی نگذشت که درب خانه‌ی ابراهیم جمال فرود آمد و دق‌الباب نمود. ابراهیم [صفحه ۱۳۶] گفت: کیست؟ علی بن یقطین پاسخ داد: علی بن یقطین هستم. ابراهیم از داخل منزل گفت: علی بن یقطین که وزیر است در خانه من چه می خواهد؟ علی گفت: ای ابراهیم! کار مهمی دارم. و ابراهیم را سوگند داد که در را باز نماید، ابراهیم در را گشود. علی بن یقطین به ابراهیم گفت: ای ابراهیم! مولایم موسی بن جعفر علیهما السلام مرا نمی پذیرد مگر اینکه تو مرا قبول نمایی و برایم آمرزش بطلبی! ابراهیم گفت: خدا تو را بیامرزد. علی بن یقطین ابراهیم را سوگند داد که پای خود را به صورت وی بمالد. ابراهیم امتناع ورزید علی اصرار کرد و او را سوگند داد پس ابراهیم پای خود را به صورت علی بن یقطین می مالید و علی بن یقطین می گفت: بار خدایا! شاهد باش. سپس بر همان شتر سوار گردید و همان شب به مدینه در منزل مولا موسی بن جعفر علیهما السلام آمد حضرت به او اجازه‌ی ورود داد خدمت حضرت شرفیاب گردید پس او را بوسید [۱۹۷].

کار و کوشش

یکی از برنامه‌های دین مقدس اسلام تشویق به کار و کسب است که روایات فراوانی در این راستا وارد شده و سیره‌ی امامان معصوم ما بر همین بوده است. به روایت ذیل توجه فرمایید: مرحوم ثقة الاسلام با ذکر سند از علی بن ابی حمزه نقل می کند: موسی بن جعفر علیهما السلام را دیدم در زمینی که داشت مشغول کار بود و قدم‌هایش به عرق نشسته بود به حضرت عرض کردم: کارگران کجا هستند؟ حضرت فرمود: کسی با دست خود در زمین کار می کرد که بهتر از من و پدرم بود. [صفحه ۱۳۷] عرض کردم: مقصودتان کیست؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین و پدرانم علیهم السلام. همه‌ی آنان با دست خود کار می کردند و این روش پیامبران و مرسلین و اوصیا و صالحین است [۱۹۸].

علم و دانش

اشاره

مکرر بیان داشته‌ام که علم چهارده معصوم علیهم السلام علم اکتسابی و تحصیلی نیست، مردم عادی بایستی رنج مکتب و دبستان و

دانشگاه را متحمل کردند پیش اساتید هر فن زانوی ادب زنده تا اندکی بیاموزند اما این بزرگواران رنج مکتب و دبستان و دانشگاه نکشیده از همه چیز آگاهند. ایشان علم را یکی بعد از دیگری از یکدیگر ارث برده‌اند تا می‌رسد به حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و علم او از خزانه و معدن علم الهی است بنابراین سخن گفتن پیرامون علم امام موسی بن جعفر علیهما السلام از مانند حقیر کاری نارواست بدین جهت قدری از علوم غیب حضرت و اخبارش از جریانات را به قدرت و نیروی اعجاز در اینجا می‌آورم و می‌گذرم:

از ما فی الضمیر و مرگ و اختلاف بازماندگان اسحاق بن عمار خبر داد

مرحوم ثقة الاسلام با ذکر سند از اسحاق بن عمار نقل نموده که شنیدم عبد صالح موسی بن جعفر علیهما السلام خبر فوت مردی را به وی می‌داد، پیش خود گفتم: مثل اینکه حضرت می‌داند چه وقت مردی از شیعیانش می‌میرد!! حضرت مانند شخص خشمناک به من التفات نمود و فرمود: [صفحه ۱۳۸] ای اسحاق! رشید هجری دارای علمی بود که مرگ و میر و گرفتاری‌ها را پیش از وقوع می‌دانست امام هر زمان از رشید به این علم سزاوارتر است. سپس به من فرمود: ای اسحاق! هر چه می‌خواهی انجام ده زیرا اواخر عمر توست در ضمن دو سال آینده می‌میری پس از مرگ تو اندکی نمی‌گذرد که برادران و بازماندگانت با هم به اختلاف برمی‌خیزند و به یکدیگر خیانت می‌کنند تا حدی که دشمنانشان آنان را شماتت می‌کنند در خاطر تو چنین و چنان گذشت! اسحاق می‌گوید: به حضرت عرض کردم: از آنچه در خاطر من گذشت از خدا آمرزش می‌طلبم! راوی گوید: از این مجلس و خبر حضرت اندکی گذشت که اسحاق درگذشت و بستگانش به همان گونه که حضرت خبر داده بود دچار شدند [۱۹۹].

خبر داد که منزل ابراهیم بن عبدالحمید ویران می‌گردد

مرحوم طبری امامی از عثمان بن عیسی نقل نموده که ابراهیم بن عبدالحمید گفت: امام موسی بن جعفر علیهما السلام به من پیغام داد که از منزلت جابجا شو و در آنجا نمان. اجرای این دستور بر من سخت بود ولی گفتم: از آنجا می‌روم! اما بیرون رفتم باز همان پیغام را داد پس از آن در جستجوی منزلی دیگر رفتم ولی منزل پیدا نکردم و منزلی که در آن بودم موافق میل بود! بار سوم حضرت همان پیام را داد. عثمان گوید: به ابراهیم گفتم: به خدا سوگند هرگز به منزل کنونی‌ات نخواهم آمد. بعد از دو روز وقت عشاء ابراهیم بن عبدالحمید نزد من آمد و گفت: نمی‌دانی امروز چه گرفتاری کشیدم؟! گفتم: چه روی داده؟ گفت: رفتم از چاه خانه آب کشیدم دلو پر از مدفوع بود و پیش از این از آب چاه خمیر [صفحه ۱۳۹] کرده بودیم و لباسمان را شسته بودیم امروز گرفتار بودم و نتوانستم از خانه بیرون آیم، به خانه‌ای که اجاره نموده‌ام نقل مکان کردم. به ابراهیم گفتم: دیگر در منزل سابق نمان و انشاء الله فردا صبح به منزل فعلی‌ات می‌آییم و درخواست برکت می‌نماییم. صبح وقت سحر از منزل بیرون آمدم، ابراهیم بن عبدالحمید را کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دیدم به من گفت: می‌دانی دیشب چه حادثه‌ای پیش آمد؟ گفتم: نه! گفت: طبقه بالا و پایین منزل ویران گردید [۲۰۰].

خبر غیبی از مرگ برادر جندب

و از علی بن ابی حمزه نقل نموده که خدمت امام موسی بن جعفر علیهما السلام بودم، مردی از اهل ری به نام جندب خدمت حضرت شرفیاب شد و سلام کرد و نشست حضرت با او به گفت و گو پرداخت و از وی حال برادرش را پرسید جواب داد: فدایت شوم! تندرست است و به شما سلام می‌رساند! حضرت فرمود: ای جندب! خدا اجرت را در مرگ برادرت زیاد نماید! جندب گفت: به خدا سوگند نامه‌اش که سیزده روز پیش نوشته است به دستم رسید و از سلامتی‌اش خبر داده بود! حضرت فرمود: ای جندب! به

خدا سوگند روز بعد از نوشتن آن نامه از دنیا رفت و مقداری مال را به زن خود داد و به او گفت: این مال نزد تو امانت باشد وقتی که برادرم برگشت به او بده آن زن مال را در خانه‌ای که برادرت در آن بود زیر زمین دفن نمود وقتی که برگشتی با زن برادرت ملاطفت کن و به او وعده ازدواج با خودت بده که آن مال را به تو خواهد داد. علی بن ابی حمزه گوید: بعد از آن جندب را دیدم از جریان پرسیدم گفت: سیدم موسی بن جعفر علیهما السلام راست گفت بدون کم و زیاد [۲۰۱]. [صفحه ۱۴۰]

خبر غیبی از مرگ عبدالله بن یحیی الکاهلی

و از اخطل کاهلی نقل می‌نماید که عبدالله بن یحیی کاهلی گفت: به سفر حج رفتم و خدمت امام موسی بن جعفر علیهما السلام شرفیاب شدم حضرت به من فرمود: مرگت نزدیک است کارهای خیر را این سال زیاد انجام ده. عبدالله گوید: گریه نمودم! حضرت فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کردم: فدایت شوم! خیر مردنم را به من دادی! حضرت فرمود: مژده باد تو را که از شیعیان ما هستی و عاقبت به خیری. اخطل گوید: بعد از آن اندکی نگذشت که عبدالله از دنیا رفت [۲۰۲].

از دینارهایی که شعیب عرقوفی از خواهرش بدون رضایت برداشته بود خبر داد

و از شعیب عرقوفی نقل نموده: نامه‌ای را به مولایم امام موسی بن جعفر علیهما السلام نوشتم با صد دینار به دست غلام خودم خدمت حضرت فرستادم، پنجاه دینار از آن صد دینار مال خواهرم فاطمه بود که مخفیانه و بدون اطلاع وی برداشته بودم می‌خواستم صد دینار خدمت حضرت بفرستم پنجاه دینار بیشتر نداشتم از خواهرم درخواست نمودم پنجاه دینار به من بدهد نپذیرفت و گفت: می‌خواهم مزرعه فلان شخص را خرید نمایم، بدون اذن و اطلاع او برداشتم. وقتی که غلامم برگشت گفت: وارد مدینه شدم از جای حضرت پرسیدم گفته شد: حضرت از مدینه بیرون رفته. با شتاب به سوی مکه راه افتادم به خدا سوگند در شب تاریک از مدینه به مکه می‌رفتم! ناگاه کسی گفت: ای مبارک! ای مبارک! غلام شعیب عرقوفی! گفتم: تو کیستی؟ [صفحه ۱۴۱] گفت: من معتب هستم امام موسی بن جعفر علیهما السلام می‌گوید: نامه را بده و آنچه با خود داری در منی به من برسان. از محمل پایین آمدم نامه را به معتب دادم و خود در منی خدمت حضرت شرفیاب شدم دینارها را نزد حضرت ریختم با دست مبارکش بعضی از دینارها را به طرف خود کشید و بعضی را کنار زد! سپس به من فرمود: ای مبارک! این دینارها را به شعیب برگردان و به او بگو: اینها را به همان جایی که از آنجا برداشته‌ای برگردان که خواهرت به آن نیاز دارد. غلام شعیب می‌گوید: از خدمت حضرت بیرون آمدم و به نزد شعیب برگشتم. به او گفتم: پنجاه دینار از دینارهایی که فرستاده بودی برگرداند و فرمود: به همان جایی که برداشته‌ای برگردان جریان چیست؟ از کار حضرت حالی به من دست داده که تنها خدا آگاه است. شعیب جریان دینارهای خواهرش را بیان نمود و آن گاه میزان را خواست و آن دینارها را وزن نمود پنجاه دینار است نه زیاد و نه کم. سپس گفت: اگر به خدا سوگند یاد کنم که اینها عین دینارهای خواهرم فاطمه است، قسمم راست است! ای مبارک! به خدا سوگند اوست امامی که مفترض الطاعه می‌باشد پدرش امام صادق علیه السلام نیز این گونه بود [۲۰۳].

در جریان زیر چند خبر غیبی است

و از علی بن ابی حمزه نقل می‌نماید: امام موسی بن جعفر علیهما السلام ابتداء به من فرمود: ای علی! فردا مردی از اهل مغرب سراغ مرا از تو می‌گیرد به او بگو: به خدا سوگند امامی که امام صادق علیه السلام او را به ما معرفی نموده اوست و وقتی که مسائل حلال و حرام از تو پرسید از طرف من به او جواب بده. [صفحه ۱۴۲] علی بن ابی حمزه می‌گوید: به حضرت عرض کردم: نشانه آن مرد چیست؟ فرمود: بلند بالا- و خوش سیما و نامش یعقوب می‌باشد و او رئیس قبیله خویش است. اگر دوست داشت که او را نزد من

بیاوری او را بیاور! علی بن ابی حمزه گوید: به خدا سوگند من در طواف بودم که مردی بلند قامت و خوش سیما دیدم به من گفتم: می‌خواهم از رفیقت از تو سؤال نمایم. گفتم: کدام یک از رفقایم؟ گفتم: از فلان پسر فلان (موسی بن جعفر علیهما السلام) گفتم: اسمت چیست؟ گفتم: یعقوب! گفتم: تو از کجا هستی؟ گفتم: از مغرب. گفتم: مرا از کجا شناختی؟ گفتم: کسی در خواب نزد من آمد و گفت: علی را ملاقات کن و هرچه به آن نیاز داری از وی بپرس، سؤال کردم تا تو را یافتم، گفتم: اینجا بنشین تا من طوافم را تمام نمایم و نزد تو آیم. پس طواف را به اتمام رساندم و نزد او آمدم با او سخن گفتم دیدم مردی عاقل است از من درخواست نمود تا او را خدمت امام موسی بن جعفر علیهما السلام ببرم دست او را گرفتم و خدمت حضرت آوردم حضرت به او فرمود: ای یعقوب دیروز وارد مکه شدی و میان تو و برادرت در فلان موضع درگیری رخ داد تا به یکدیگر ناسزا گفتید! این دین من و دین پدران من نیست ما به چنین کاری امر نمی‌نماییم از خدای یکتا بترس. تو و برادرت پشت سر هم می‌میرید اما برادرت پس در همین سفرش می‌میرد پیش از آنکه به خانه‌اش برگردد و به زودی از کرده‌ی خود پشیمان خواهی شد. تو و برادرت قطع رحم نمودید خدا عمرتان را کوتاه نمود! یعقوب عرض کرد: فدایت شوم! مرگم چه وقت فرا می‌رسد؟ حضرت فرمود: مرگت فرا رسیده بود ولی با عمه‌ات صلح نمودی خداوند بیست سال مرگت را تأخیر انداخت. [صفحه ۱۴۳] علی بن ابی حمزه گوید: سال آینده در مکه یعقوب را دیدم به من خبر داد برادرش در همان سفر پیش از آنکه به خانه‌اش برسد از دنیا رفته و او را دفن نموده است [۲۰۴].

همه زبان‌ها را می‌دانست

مرحوم ثقة الاسلام با ذکر سند از ابوبصیر نقل کرده است که به امام موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: فدایت شوم! امام به چه چیزی شناخته می‌شود؟ فرمود: به چند چیز که نخستین آنها این است: پدرش به امامت وی اشاره نموده باشد تا حجت بر مردم تمام گردد. اگر از او سؤال نمایند جواب دهد و اگر نپرسند خود او بدون سؤال احکام را بیان نماید، و از آینده خبر دهد و به هر زبانی با مردم سخن بگوید. سپس فرمود: ای ابامحمد (کنیه دیگر ابوبصیر است) پیش از اینکه از جایت برخیزی نشانه‌ای را به تو بنمایم!! ابوبصیر گوید: اندکی پیش نگذشت که مردی خراسانی وارد گردید با زبان عربی با حضرت سخن گفت، حضرت با زبان خراسانی او را جواب داد آن مرد خراسانی عرض نمود: فدایت شوم! به خدا سوگند من با زبان خراسانی با شما سخن نگفتم برای اینکه خیال می‌کردم شما زبان خراسانی را نمی‌دانید! حضرت فرمود: سبحان الله! اگر من زبان خراسانی را ندانم پس چه برتری بر تو دارم؟ سپس فرمود: ای ابامحمد! به درستی که زبان هیچ یک از مردم بر امام پوشیده نیست و همچنین زبان پرنده‌ها و چهارپایان و همه چیزهایی که دارای ارواحند پس هر که این نشانه‌ها در او نباشد امام نیست [۲۰۵]. [صفحه ۱۴۴]

دانستن زبان‌های مختلف

در قرب‌الاسناد از علی بن حمزه نقل نموده که شرفیاب خدمت امام موسی بن جعفر علیهما السلام بودم که سی برده حبشی که آنان را برای حضرت خریده بودند خدمت حضرت آوردند یکی از آنان که زیاروی بود با حضرت به سخن گفتن پرداخت حضرت ساعتی با او به زبان حبشی سخن گفت آن‌گاه درهمی به وی داد و به او فرمود: هر ماه به هر یک از غلامان سی درهم بوده. سپس برده‌ها بیرون رفتند من به حضرت عرض کردم: فدایت شوم! دیدم با این غلام به زبان حبشی تکلم نمودی به او چه دستوری دادی؟ فرمود: به او دستور دادم که با رفقایش خوشرفتار باشد و به هر یک در ماه سی درهم بدهد بدین جهت با او سخن گفتم که دیدم غلامی عاقل و از شاهزادگان آنهاست سفارش همه چیز را به او نمودم سفارش مرا پذیرفت و انسانی راستگوست. سپس حضرت فرمود: شاید از سخن گفتن من با او به زبان حبشی تعجب نمودی؟ از این تعجب نکن آنچه را از کار امام خبر نداری بیش از این و شگفت‌تر است. سخن گفتن امام با علم امامت به هر زبانی نیست مگر مثال پرنده‌ای که با منقارش قطره‌ای از آب دریا برمی‌دارد

اگر پرنده‌ای با منقارش قطره‌ای از آب دریا را بردارد از دریا چیزی کم می‌شود؟! همانا امام به منزله دریاست از علم او کم نمی‌گردد شگفتی‌های کارهای امام بیش از آن است که دیدی [۲۰۶]. [صفحه ۱۴۵]

اخبار از آنچه به وی هدیه کرده بودند

از عبدالرحمان بن حجاج نقل کرده که به خاطر تمام نمودن مال التجاره خود شش هزار درهم را از غالب مولای ربیع قرض کردم و غالب چیزی را نیز به من داد که خدمت امام موسی کاظم علیه السلام ببرم و گفت: وقتی که نیازت از شش هزار درهم برطرف شد آن را نیز به آن حضرت بده. وقتی که وارد مدینه شدم آنچه را غالب داده بود خدمت حضرت فرستادم ولی آن شش هزار درهم را نفرستادم! آن جنات پیام داد که آن شش هزار درهم چه شد؟ جواب دادم: آن را از غالب قرض نموده بودم و به من گفته بود که آن را نیز به شما بدهم وقتی که کالایم را فروختم آن را می‌فرستم. حضرت پیغام داد: آن را زود بفرست که به آن نیاز دارم پس آن شش هزار درهم را فرستادم [۲۰۷].

خبر دادن از آمدن ملخ و ضایع شدن نخيلات

و از عثمان بن عیسی نقل نموده که سحرگاهی امام موسی بن جعفر علیهما السلام وارد مدینه می‌شد و ابراهیم بن عبدالحمید به طرف محله «قبا» می‌رفت. حضرت از ابراهیم پرسید: کجا می‌روی؟ گفت: به محله «قبا» می‌روم. حضرت فرمود: پی چه کاری؟ عرض کرد: ما هر سال مقداری خرما از آنجا خرید می‌نمایم خواستم نزد یکی از انصار بروم از خرماهایی که بالای نخيلات است مقداری خریداری نمایم. فرمود: اطمینان دارید که نخلستان دچار ملخ نمی‌شود؟! ابراهیم گوید: حضرت وارد مدینه گردید و من به «قبا» رفتم و این فرمایش حضرت را برای ابوالعز نقل نمودم او گفت: به خدا سوگند! من [صفحه ۱۴۶] این سال خرماهای بالای نخيلات را نمی‌خرم! پنج روز از این جریان گذشت که ملخ آمد و همه خرماهای آن نخلستان را نابود کرد [۲۰۸].

از آنچه در خاطر سلیمان بن حفص گذشته بود خبر داد

مرحوم بحرانی از کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السلام» از سلیمان بن حفص مروزی نقل نموده که شرفیاب خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شدم می‌خواستم از امام بعد از آن حضرت پرسم، پیش از آنکه پرسم حضرت به من نظر نمود و فرمود: ای سلیمان! بعد از من پرسم علی (امام رضا علیه السلام) وصی من و امام و حجت خدا بر مردم است او افضل فرزندان من می‌باشد اگر بعد از من زنده بودی نزد شیعیان و دوستان و کسانی که از امام بعد از من پرسند شهادت بده [۲۰۹].

از ما فی الضمیر این شخص خبر داد

شیخ الطائفه از محمد بن الحسین نقل نموده که یکی از شیعیان به امام موسی کاظم علیه السلام نوشت: آیا سجده بر شیشه جایز است یا نه؟ نویسنده نامه گفته وقتی که نامه را فرستادم پیش خود فکر کردم و گفتم: این چه سؤالی بود که نمودم؟ شیشه از چیزهایی است که از زمین می‌روید سجده بر آن جایز است. حضرت به آن مرد نوشت: بر شیشه سجده منما، هر چند در خاطرات گذشته که شیشه از چیزهایی است که از زمین می‌روید ولی آن از نمک و ریگ ساخته می‌شود و آن دو از چیزهایی می‌باشند که مسخ شده هستند [۲۱۰]. [صفحه ۱۴۷]

خبر دادن از درگذشت مفضل

مرحوم بحرانی از کتاب «ثاقب المناقب» از خالد بن نجیح نقل نموده که به امام موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: بعضی از کوفه آمده‌اند و نقل کرده‌اند که مفضل سخت بیمار است برایش از خدا درخواست عافیت نمایید. حضرت فرمود: راحت شد. و این سخن حضرت سه روز بعد از درگذشت مفضل بود [۲۱۱]. بحث اخبار غیبیه و علم حضرت را در همین جا پایان می‌دهم. قسمتی از اخبار غیبیه حضرت را در گذشته ذکر نمودم و بخشی در آینده ذکر خواهد شد. [صفحه ۱۴۸]

معجزات و کرامات

اشاره

مقصود از معجزه انجام اموری است که از قدرت بشر عادی خارج است بنابراین اخبار از غیب و دانستن زبان جنبنده‌ها و تصرف در موجودات و جهان هستی همه معجزه است اعجاز حضرت از ناحیه خبر دادن از غیب را در بخش فضایل و مناقب ذکر نمودم در این بخش تکرار نمی‌نمایم مگر آنچه به مناسبتی دیگر و تحت عنوانی دیگر ذکر گردد جهت دسته‌بندی معجزات آنها را تحت عناوینی ویژه ذکر می‌نمایم:

اطلاع و علم به زبان‌های موجودات

در این مورد چندین جریان را می‌آورم: ۱- مرحوم طبری امامی از احمد بن محمد معروف به غزل نقل کرده که در باغی خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نشسته بودم ناگهان گنجشکی آمد و در مقابل روی حضرت روی زمین قرار گرفت و شروع به ناله کردن نمود، مضطرب بود و زیاد ناله می‌کرد! حضرت به من فرمود: می‌دانی این گنجشک چه می‌گوید؟ عرضه داشتم: خدا و رسول و ولی او می‌دانند! فرمود: می‌گوید: ای مولای من! ماری قصد دارد جوجه‌های مرا در اطاق بخورد برخیز آن را از من و جوجه‌هایم دور کن! احمد بن محمد گوید: برخاستیم وارد اطاق شدیم دیدیم ماری در حرکت است پس آن را کشتیم [۲۱۲]. ۲- مرحوم شیخ مفید از علی بن ابی‌حمزه نقل می‌کند که روزی از روزها حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از مدینه برای رفتن به مزرعه‌ای از [صفحه ۱۴۹] مزرعه‌های خود بیرون رفت من نیز همراه حضرت بیرون رفتم آن بزرگوار بر استری و من بر دراز گوش خودم سوار بودم. در بین راه با شیری روبرو شدیم زبان من از ترس بند آمد ولی امام علیه‌السلام بدون ترس مقابل او رفت و به مهمه‌اش گوش فرا داد آن شیر دستش را بر پشت استر قرار داد ترسی عجیب بر من مستولی گردید و ناراحت شدم پس از آن شیر از وسط راه کنار رفت و حضرت به قبله رو نمود و دعایی خواند و زبان مبارکش به چیزی حرکت می‌کرد که من آن را نمی‌فهمیدم سپس با دست مبارک به شیر اشاره نمود که برو. آن شیر هممه‌ای طولانی نمود و امام علیه‌السلام می‌فرمود: آمین، آمین! شیر به راه افتاد و رفت تا از دید ما پنهان گردید و حضرت به راه ادامه دادند من پشت سر وی می‌رفتم وقتی که از آنجا دور شدیم به حضرت رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم! جریان این شیر چه بود؟ من از رفتارش با شما ترسیدم، خائف بودم به شما آسیبی برساند. امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: آن شیر نزد من آمد از سختی زایمان ماده شیرش شکایت کرد و از من تقاضا نمود از خدا بخواهم که گشایشی نماید، من برایش دعا کردم و به من الهام شد که بچه شیر نری می‌زاید او را خبر دادم گفت: برو در امان خدا، خدا بر تو و دودمان تو و شیعیان تو هیچ درنده‌ای را مسلط ننماید، من گفتم: آمین [۲۱۳]. ۳- مرحوم محدث بحرانی از کتاب «المناقب الفاخرة فی العتره الطاهره» نوشته سید رضی نقل نموده که احمد بن حنبل گفته: در یکی از روزها نزد امام موسی کاظم علیه‌السلام رفتم که از حضرت درس بگیرم ازدهایی را دیدم دهان بر گوش حضرت گذارده گویا با آن جناب سخن می‌گوید. [صفحه ۱۵۰] کلام آن ازدها که تمام گردید حضرت با او سخنی فرمود که من نفهمیدم آن گاه ازدها رفت. حضرت به من فرمود:

ای احمد! این اژدها قاصدی بود از طرف جنیان که در مسأله‌ای میان آنان اختلاف شده بود آمده بود آن مسأله را از من بپرسد جوابش را دادم. ای احمد! تو را به خدا سوگند تا من در حیات هستم این را به کسی خبر نده! احمد گوید: این جریان را بازگو نکردم تا وقتی که حضرت رحلت نمود [۲۱۴]. ۴- مرحوم علامه مجلسی از یعقوب بن ابراهیم جعفری نقل می‌نماید که شنیدم ابراهیم بن وهب می‌گفت: از مدینه بیرون رفتم تا خدمت امام موسی بن جعفر علیهما السلام که در عریض بود شرفیاب شوم. نزدیک قصر بنی‌سراه که رسیدم وارد دره شدم صدایی شنیدم که صاحب صدا را نمی‌دیدم می‌گفت: ای ابو جعفر (کنیه ابراهیم است) رفیق تو پشت قصر است از جانب من به او سلام برسان. دقت کردم کسی را ندیدم سه بار دیگر به همان سخن مرا صدا زد و مو بر بدنم راست گردید وارد دره شدم تا وسط راهی که پشت قصر بود رسیدم ولی وارد قصر نشدم سپس به طرف درختانی که در آنجا بود رفتم و از آنجا به سوی حوضی که بود رهسپار شدم دیدم پنجاه مار سرها را بالا گرفته‌اند در اینجا سخنی به گوشم رسید و متوجه رفت و آمدی گردیدم کفشم را به زمین کشیدم که صدای گام زدن من را بشنود، صدای امام موسی بن جعفر علیهما السلام را شنیدم که سرفه نمود من نیز سرفه کردم و جواب حضرت را دادم ناگهان ماری را دیدم که به تنه‌ی درختی آویزان است گفت: نترس به تو ضرر نمی‌رساند، [صفحه ۱۵۱] پس خود را از درخت پایین انداخت و از شانه حضرت بالا رفت و سر خود را در گوش آن حضرت نهاد و سوت زیادی کشید حضرت فرمود: آری میان شما داوری نمودم و سزاوار نیست برخلاف داوری من رفتار نماید مگر کسی که ستمکار باشد و هر که در دنیا ستم نماید عذاب آخرت و عقاب آن در انتظار او می‌باشد او را عقاب می‌نمایم و اگر مالی داشته باشد از او می‌گیرم تا توبه نماید. به حضرت عرض کردم: پدر و مادرم فدایت! آیا اطاعت شما بر آنها لازم است؟ فرمود: آری سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به نبوت اکرام نمود و علی علیه السلام را به وصایت و ولایت عزیز گردانید که آنها (مارها) بهتر از شما انسان‌ها از ما فرمان می‌برند [۲۱۵].

زنده نمودن مرده

و از کتاب «الخرائج» از علی بن ابی حمزه نقل نموده که روزی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام دست مرا گرفت از مدینه بیرون رفتیم ناگاه مردی از اهل مغرب را دیدیم که سر راه گریه می‌کرد و الاغی مرده مقابل او بود و لوازم سفرش روی زمین افتاده بود حضرت از او پرسید: چه شده؟ عرض کرد: با جمعی بودم به سفر حج می‌رفتیم در اینجا دراز گوشم هلاک شد رفقایم رفتند من در اینجا ماندم وسیله‌ای ندارم که لوازم سفرم را بر آن بگذارم متحیر مانده‌ام. حضرت فرمود: شاید الاغت زنده باشد! گفت: بر حال من ترحمی نمی‌نمایم علاوه بر این مرا مسخره می‌نمایم؟ حضرت فرمود: نزد من تعویذ خوبی است آن مرد خیال کرد که حضرت او را مسخره می‌نماید و سخن خود را تکرار کرد! حضرت [صفحه ۱۵۲] کنار دراز گوش وی آمد و چیزی را خواند که من نشنیدم عصبایی که روی زمین افتاده بود برداشت و به لاشه الاغ زد و آن را صدا زد الاغ برجست و صحیح و سالم گردید سپس حضرت فرمود: ای مغربی آنچه را دیدی مسخره بود؟! برو به رفقایم ملحق شو. او راه خود را در پیش گرفت و ما نیز راه خود را در پیش گرفتیم. علی بن ابی حمزه گوید: بعد از این جریان روزی در مکه کنار چاه زمزم ایستاده بودم آن مرد را آنجا دیدم وقتی که چشمش به من افتاد به طرف من آمد از خوشحالی دست مرا بوسید از وضع حیوانش جويا شدم، گفت: به خدا سوگند صحیح و سالم است نمی‌دانم آن مرد که بود که خدا بر من منت نهاد او را فرستاد تا الاغ مرا زنده نمود به او گفتم: تو به مقصودت رسیدی از شناخت آن مرد پرس [۲۱۶]. و از کتاب «بصائر الدرجات» از علی بن مغیره نقل نموده که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در سرزمین منی به زنی عبور نمود که کودکانش اطراف وی بودند و گریه می‌کردند بدین جهت که گاوی از آنان مرده بود حضرت نزد آن زن آمد و فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: ای بنده خدا کودکانی یتیم دارم گاوی داشتم که با آن زندگی‌ام را اداره می‌کردم آن گاو مرد و متحیرم چه کار کنم؟ حضرت فرمود: می‌خواهی آن را برایت زنده نمایم؟! خدا به دل آن زن افکند که

بگوید: آری، آن گاه آن حضرت کناری رفت دو رکعت نماز گزارد سپس دست‌ها را بلند نمود و زبان مبارکش را حرکت داد و برخاست و کنار آن گاو مرده آمد و با پای مبارکش به آن زد آن گاو بلند شد و ایستاد آن زن که این جریان را دید داد [صفحه ۱۵۳] زد: به خدای کعبه سوگند حضرت عیسی بن مریم است که گاو را زنده نمود. حضرت خود را در میان مردم انداخت و رفت [۲۱۷].

تصرفات گوناگون در جهان هستی

کاری انجام می‌داد که کسی او را نمی‌دید

طبری امامی از اعمش نقل نموده که دیدم موسی بن جعفر علیهما السلام آن روزگاری که در زندان هارون بود از زندان بیرون می‌رفت و برمی‌گشت و کسی او را نمی‌دید [۲۱۸].

درخت بریده شده را سبز نمود و از آن میوه چید

و از او نقل نموده که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام کنار درختی آمد که آن را بریده و روی زمین گذاشته بودند دست مبارک را به آن مالید آن درخت برگ زد و از آن میوه چید و به من داد، خوردم [۲۱۹].

نزول مائده‌ای آسمانی

و از موسی بن هامان نقل نموده که موسی بن جعفر علیهما السلام را در زندان هارون دیدم سفره‌ای از آسمان بر او نازل می‌گردید همه اهل زندان را اطعام می‌نمود سپس بدون آنکه از آن کم یا زیاد گردد بالا برده می‌شد [۲۲۰].

جاری شدن چشمه و رویدن درخت میوه برای آن حضرت در زندان

و از غالب بن مره و محمد بن غالب نقل کرده: ما در زندان هارون بودیم که موسی بن جعفر علیهما السلام را به زندان آوردند، خدای تبارک و تعالی برای آن حضرت چشمه‌ای را جاری نمود و درخت میوه‌ای را سبز نمود که از آن تناول [صفحه ۱۵۴] می‌کرد و می‌آشامید و ما به او می‌گفتیم: گواریت باد! وقتی که یکی از طرفداران هارون به زندان می‌آمد آن چشمه و درخت غایب می‌شدند تا او نبیند [۲۲۱].

رام شدن درنده‌ها در برابر حضرت

و از ابراهیم بن سعد نقل نموده که حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام را نزد درنده‌ها بردند تا حضرت را بدرند آن درنده‌ها به حضرت پناه برده و او را به امامت یاد می‌کردند و از شر هارون به حضرتش پناه می‌بردند! این خبر به هارون رسید دستور داد آزادش نمودند و هارون گفت: می‌ترسم مرا به گرفتاری اندازد و مردم را فریب دهد [۲۲۲].

پیمودن مسافتی بعید در مدتی کوتاه

و از احمد تبان نقل نموده که من در بستر خود خوابیده بودم احساس کردم که مردی با پایش به من می‌زند پس فرمود: برخیز مگر شیعه‌ی آل محمد علیهم السلام می‌خواهد؟! با ترس برخاستم وقتی که دیدم من ترسیدم مرا به سینه چسبانید متوجه شدم او موسی بن

جعفر علیهما السلام است، به من فرمود: ای احمد! برای خواندن نماز وضو بگیر، وضو گرفتم، دست مرا گرفت از در خانه در حالی که آن را قفل کرده بودم مرا بیرون برد ندانستم جریان چگونه شد. وقتی که از خانه بیرون آمدم شتری را بسته دیدم شتر را باز نمود و سوار گردید و مرا ردیف خود سوار نمود کمی مرا راه برد و فرود آورد. دستور داد بیست و چهار رکعت نماز گزاردم سپس فرمود: ای احمد! می‌دانی در چه جایی می‌باشی؟ عرض کردم: خدا و رسول او و ولی او می‌دانند. فرمود: این قبر جدم حسین بن علی علیهما السلام است. [صفحه ۱۵۵] پس از آن کمی راه پیمود که به کوفه رسید، سگ‌های کوفه پارس می‌کردند و نگهبانان نگهبانی می‌دادند ولی به ما تعرض ننمودند چیزی را نمی‌دیدند مرا وارد مسجد نمود از سابق با مسجد آشنا بودم ولی اکنون نمی‌دانستم به من دستور داد هفده رکعت نماز گزاردم آن گاه فرمود: ای احمد! می‌دانی کجایی؟ عرض کردم: خدا و رسول او و پسر رسول او می‌دانند. فرمود: این مسجد کوفه و این بیت الطشت است! سپس کمی راه پیمود و مرا فرود آورد و امر فرمود بیست و چهار رکعت نماز گزاردم سپس فرمود: ای احمد! می‌دانی کجایی؟ عرض کردم: خدا و رسول او و پسر رسول او می‌دانند! فرمود: این قبر جدم علی بن ابی‌طالب علیهما السلام است. پس از آن کمی راه پیمود و مرا پایین آورد و فرمود: می‌دانی کجایی؟ عرض کردم: خدا و رسول او و پسر رسول او می‌دانند! فرمود: این قبر ابراهیم خلیل است. بعد از آن کمی مرا راه برد و داخل مکه شدیم من کعبه و چاه زمزم و بیت الشراب را از سابق می‌دانستم به من فرمود: ای احمد! می‌دانی کجایی؟ عرض کردم: خدا و رسول او و فرزند رسول او می‌دانند! فرمود: این مکه و این زمزم و این خانه خداست! پس از آن کمی راه برد وارد مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شدیم دستور داد بیست و چهار رکعت نماز خواندم و فرمود: می‌دانی کجا هستی؟ عرض کردم: خدا و رسول او می‌دانند. فرمود: این مسجد جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. سپس کمی راه برد به شعب ابی‌جبر رسیدیم فرمود: ای احمد! می‌خواهی نشانه‌های امام را به تو بنمایانم؟ عرض کردم: آری. فرمود: ای شب برو، هوا روشن گردید و روز شد که آفتاب به روشنی ظاهر گردید و نماز ظهر را خواندیم سپس فرمود: ای نهار برو و ای شب بیا. شب شد و [صفحه ۱۵۶] نماز مغرب را خواندیم. بعد از آن فرمود: ای احمد دیدی؟! عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا برای راهنمایی و شناخت امام بس است. پس مرا برد تا به کوهی رسیدیم که اطراف دنیا بود و بسیار بزرگ و گسترده بود و فرمود: می‌دانی کجایی؟ عرض کردم: خدا و رسول او می‌دانند. فرمود: این کوهی است که بر دنیا احاطه دارد. ناگهان گروهی را دیدم که لباس سفید پوشیده بودند پس فرمود: ای احمد اینان قوم موسی علی نبینا و آله و علیه السلام هستند بر آنان سلام کن سلام کردم جواب دادند عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوابم گرفته. فرمود: می‌خواهی روی فراش خودت بخوابی؟ عرض کردم: آری، پس پای مبارکش را حرکت داد سپس فرمود: بخواب، خود را در منزلت دیدم پس وضو ساختم و نماز صبح را در خانه‌ام خواندم [۲۲۳].

باز شدن کند و زنجیر و درهای زندان

مرحوم بحرانی از کتاب «مشارق‌أنوارالیقین» از احمد بزار نقل می‌نماید: وقتی که هارون حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را به بغداد آورد او را به سندی بن شاهک لعنة الله علیه سپرد و دستور داد حضرت را در سه کند و زنجیر از آهن که وزن آنها سی رطل بود به بند بکشد و در فکر به شهادت رساندن آن بزرگوار بود. نگهبان زندان حضرت مسیب بود. دو روز پیش از شهادت حضرت مسیب را در نیمه شب طلبید و به وی فرمود: امشب من به مدینه می‌روم تا پیمان امامت را به امام بعد از خود بسپارم! مسیب که از دوستان آن جناب بود عرض کرد: ای آقای من! دربانان و پاسبانان مقابل در هستند چگونه من در زندان را به روی شما بگشایم؟ حضرت فرمود: ضرری متوجه تو نمی‌گردد. سپس به آن کاخ‌های استوار و [صفحه ۱۵۷] ساختمان‌های مرتفع اشاره فرمود همه هموار و به زمین تبدیل گردید و به مسیب فرمود: تو در وضع کنونی خودت باش پس از ساعتی من نزد تو برمی‌گردم! مسیب

گوید: به حضرت عرض کردم: غل و زنجیر را ببرم؟ حضرت غل و زنجیر را تکان داد دیدم همه بر روی زمین افتاد و حضرت چند قدم برداشت و از چشم من غایت گردید، من سر جای خود ایستادم بعد از کمی وقت دیدم ساختمان‌ها و دیوارها به سجده افتادند ناگاه دیدم حضرت وارد زندان گردید و زنجیرها به حال اول برگشت [۲۲۴].

رفتن در آتش و از کار افتادن آتش

و از کتاب «الخراج» از مفضل بن عمر نقل می‌نماید که امام صادق علیه‌السلام موسی بن جعفر علیهما السلام را در وصیت، امام بعد از خود قرار داد ولی برادرش عبدالله بن جعفر معروف به افطح که پسر بزرگ امام صادق علیه‌السلام بود ادعای امامت نمود حضرت موسی بن جعفر دستور داد هیزم زیادی در وسط منزل جمع کردند سپس کسی را فرستاد که برادرش عبدالله را حاضر نماید وقتی که عبدالله آمد حضرت دستور داد در حضور عده‌ای از شیعیان در آن هیزم‌ها آتش افروختند وقتی که هیزم‌ها سوخت و آتش گل انداخت آن جناب برخاست و در وسط آتش نشست و شروع نمود با مردم سخن گفتن، یک ساعت در میان آتش نشست و آن گاه برخاست و لباس خود را تکاند و به برادرش عبدالله فرمود: اگر بعد از پدر تو امامی پس برو در میان این آتش بنشین. عبدالله که رنگش تغییر کرده بود بلند گردید و دامن کشان از منزل حضرت بیرون رفت [۲۲۵]. [صفحه ۱۵۸]

آب را به طلا تبدیل نمود

مرحوم مجلسی از کتاب «قرب‌الاسناد» از علی بن جعفر نقل نموده که کنیزی از کنیزان موسی بن جعفر علیهما السلام که راستگو بود و در وضو به حضرت کمک می‌نمود به من خبر داد که در محله «قدید» حضرت بالای منبری نشسته بود و من برای حضرت آب می‌ریختم آب روی ناودان جاری گردید ناگهان یک جفت گوشواره که روی آنها در بود دیدم که بهتر از آن ندیده بودم حضرت سر مبارک را بلند نمود و فرمود: آن گوشواره را دیدی؟ عرض کردم: آری! فرمود: آن را زیر خاک پنهان کن و به احدی نگو. من آن را پنهان نمودم و تا حضرت زنده بود به کسی نگفتم [۲۲۶].

استجاب دعا

و از همان کتاب از عثمان بن عیسی نقل می‌نماید که به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: هر فرزندی برای حسن بن محمد متولد می‌شود می‌میرد برای وی دعا کن! حضرت فرمود: حاجت روا شد. پس از آن دو پسر برای او متولد گردید. [۲۲۷]. و از همان کتاب نقل می‌نماید که اسماعیل بن الیاس به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نوشت: من چند دختر دارم ولی پسر ندارم مردان خاندان ما کم شده‌اند از کوفه که بیرون آمدم همسرم باردار بود از خدا درخواست کن که حمل او پسر باشد. حضرت نوشت: خدا حاجت تو را روا ساخت او را محمد نام بگذار. اسماعیل گوید: شش روز پیش از رسیدنم به کوفه پسری برایم متولد گردید و روز هفتم از ولادتش ما به کوفه رسیدیم و هم‌اکنون در قید حیات است و دارای فرزندی است [۲۲۸]. [صفحه ۱۵۹]

مناظره‌ها و کلمات قصار

مناظره‌ها

مناظره حضرت درباره دستورات پدر بزرگوارش

مرحوم ثقة الاسلام کلینی با ذکر سند از عیسی شلقان نقل می‌نماید: نشسته بودم که ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام

عبور نمود، و یزغاله‌ای همراه او بود به حضرت عرض کردم: ای نوجوان! پدرت چه کار می‌کند، به ما دستور می‌دهد سپس از انجام آن نهی می‌نماید به ما امر نمود که ابوالخطاب [۲۲۹] را دوست بداریم سپس به ما دستور داد که او را لعن کنیم و از وی بیزاری جویم؟ حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که غلام (کودک نوجوان) بود فرمود: بندگان خدا در ارتباط با ایمان و کفر سه دسته‌اند: دسته‌ای دارای ایمانی هستند استوار که تزلزل پیدا نمی‌نماید، دسته‌ای دیگر کافرند که کفر آنان ثابت است و دست از کفر بر نمی‌دارند، دسته‌ی سوم کسانی هستند که ایمان آنان عاریه است، در اثر کارهایی ناروا که از آنها صادر می‌گردد خدای تعالی ایمان را از آنان سلب می‌نماید. ابوالخطاب از کسانی بود که ایمانش عاریه بود و سلب گردید. عیسی شلقان گوید: خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم و جریان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام با خود را بیان کردم، حضرت فرمود: سخن وی از سرچشمه‌ی نبوت است [۲۳۰]. [صفحه ۱۶۰] پرسش: ممکن است در خاطر خواننده بیاید که امام صادق علیه السلام با علم امامت از اول می‌دانست ایمان ابوالخطاب عاریه است پس چرا به یاران خود دستور می‌داد که با وی طرح دوستی بریزند و از آن وقت به لعن و بیزاری وی امر فرمود؟! پاسخ: معصومان علیهم السلام با علم امامت از همه چیز آگاهند ولی در زندگانی اجتماعی خویش مأمور به عمل نمودن طبق آن علم نمی‌باشند بلکه مانند دیگران رفتار می‌نمایند و ابوالخطاب از ابتداء انحرافی از خود نشان نمی‌داد حضرت با وی آن گونه رفتار می‌نمود وقتی که باطن او کشف شد و منحرف گردید حضرت رفتار خود با آن خبیث را تغییر داد.

مناظره با هارون در موضوعات متفرقه

مرحوم شیخ مفید با ذکر سند از محمد بن زبرقانی دامغانی روایتی را نقل نموده در آن روایت که مفصل است مناظره‌هایی از حضرت با هارون آمده است که ترجمه آنها را می‌آورم: هارون: می‌خواهم مسأله‌ای را از تو بپرسم اگر جواب دادی می‌دانم که راست می‌گویی و آزادت می‌نمایم و به تو جایزه می‌دهم. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام: آنچه علم آن نزد من باشد جواب می‌دهم. هارون: شیعیان به شما خطاب می‌نمایند: «یا بن رسول الله»، چرا آنان را نهی نمی‌نمایید در صورتی که شما فرزندان علی می‌باشید و فاطمه ظرف شما بوده و فرزند به پدر نسبت داده می‌شود نه به مادر؟ امام کاظم علیه السلام: اگر صلاح بدانید مرا از این مسائل معذور دارید! هارون: تو را عفو نمی‌نمایم بایستی جواب گویی. امام کاظم علیه السلام: به من امان بده که از قدرت سلطان آسیبی به من نرسد. هارون: در امان هستی. [صفحه ۱۶۱] امام کاظم علیه السلام: أعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم (و وهبنا له اسحاق و یعقوب کلا هدینا و نوحا هدینا من قبل و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین - و زکریا و یحیی و عیسی) [۲۳۱]. یعنی: «و بخشیدیم به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را، و همه را راهنمایی نمودیم و نوح را از قبل هدایت نمودیم و از دودمان او (نوح یا ابراهیم) است داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون، این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم و از دودمان اوست زکریا و یحیی و عیسی». بگو پدر عیسی کیست؟ هارون: برای عیسی پدر نیست بلکه او از امر خدا و روح القدس آفریده شده! امام کاظم علیه السلام: پس عیسی به دودمان پیامبران ملحق شده از جانب حضرت مریم و ما (فرزندان علی بن ابی‌طالب علیهما السلام) به دودمان پیامبران (پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم) از جانب فاطمه علیها السلام ملحق شده‌ایم نه از جانب علی علیه السلام. هارون: خوب گفتی ای موسی! مانند این را برایم افزون نما. امام کاظم علیه السلام: امت اسلامی از خوبان و بدکاران اتفاق دارند که وقتی پیامبر هیئت نجران را به مباحله دعوت نمود، در زیر «کساء» نبود جز پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین صلی الله علیهم و آله و خداوند فرمود: (فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم) [۲۳۲]. یعنی: «بعد از آنکه برهان را ذکر نمودی هر که با تو مجادله کند بگو بیاید پسرانمان و پسرانمان و زنانمان و زنانتان و نفسهایمان و نفسهایتان [صفحه ۱۶۲] را بخوانیم» تأویل «أبناءنا» حسن و حسین، و تأویل «نساءنا» فاطمه و تأویل «أنفسنا» علی بن ابی‌طالب علیهم السلام می‌باشند (پس خداوند حسن و حسین را

پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده است). هارون: احسنت. بگو بینم چرا شما با بودن فرزند صلیبی برای میت برای عمومی میت ارث قائل نیستید؟ امام کاظم علیه‌السلام: به حق خدا و رسول او مرا از تأویل این آیه و کشف حقیقت آن عفو کن این حقیقتی است که نزد علما مستور است. هارون: تو به من وعده دادی که آنچه پرسیدم جواب دهی، عفو نمی‌نمایم. امام کاظم علیه‌السلام: امان را برای من تجدید کن. هارون: در امان هستی. امام کاظم علیه‌السلام: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای کسی که قادر بر هجرت بود و هجرت نکرد ارث قرار نداد و عمویم عباس بن عبدالمطلب قدرت بر هجرت داشت و هجرت نمود بلکه در مکه ماند تا در جنگ بدر به اسارت در آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای آزادی وی فدیة خواست عباس اظهار داشت که چیزی ندارد به عنوان فدیة پردازد، خدای قادر متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خیر داد که مقداری طلا را زیر خاک دفن نموده است. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه‌السلام را فرستاد تا آن طلاها را که ام‌الفضل همسر عباس مکان آن را می‌دانست بیرون آورد - و به عباس خبر داد که خداوند توسط جبرئیل به من این گونه خبر داده - عباس به علی علیه‌السلام نشانه‌ای داد و حضرت آن طلاها را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد، عباس گفت: «أشهد أنك رسول رب العالمین» ای پسر برادرم مرا به فقر و تنگدستی نشاندی، در این وقت خدا این آیه را وحی نمود: (ان يعلم الله فی قلوبکم خیرا یؤتکم خیرا مما اخذ [صفحه ۱۶۳] منکم و یغفر لکم) [۲۳۳] یعنی: «اگر خدا در دل‌هایتان خیری بداند بهتر از آن که از شما گرفته شده به شما خواهد داد و شما را خواهد آمرزید». و این آیه را فرستاد: (و الذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا) [۲۳۴]. یعنی: «کسانی که ایمان آورده و هجرت نکرده‌اند با شما بستگی ندارند تا هجرت نمایند». سپس فرمود: (ان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصیر) [۲۳۵] «و اگر از شما یاری خواستند یاری آنان نمایید». در این هنگام هارون زیاد اندوهگین گردید. هارون: شما می‌گویید: زیان‌هایی که دامن‌گیر انسان می‌شود از این جهت است که خمس اموالش را به اهل خمس نمی‌پردازد و زنانی که کابین می‌بندند ازدواج آنان نادرست است و از ناحیه آن زنان تبه‌کاری پیش می‌آید، این را از کجا می‌گویید؟ امام کاظم علیه‌السلام: به تو می‌گویم به این شرط که تا وقتی که زنده هستم آن را به احدی نگویی و به زودی خدا میان ما و کسانی که بر ما ستم کردند جدایی می‌اندازد. این مسأله‌ای است که هیچ یک از سلاطین پیش از تو آن را نپرسیده‌اند. هارون: نه ابوبکر و نه عمر و نه بنی‌امیه و نه پدران ما؟! امام کاظم علیه‌السلام: از من و از پدرم امام صادق علیه‌السلام پرسیده نشده. هارون: به خدا سوگند؟! امام کاظم علیه‌السلام: به خدا سوگند! [صفحه ۱۶۴] هارون: اگر اطلاع پیدا کردم که تو یا یکی از اهل بیت تو این مسأله را بیان نموده‌اند از امانی که به تو دادم برمی‌گردم. امام کاظم علیه‌السلام: پذیرفتم [۲۳۶]. تا همین جا مناظره قطع می‌گردد و بقیه آن را با جستجوی زیادی که نمودم پیدا نکردم.

مناظره حضرت با هارون در موضوعات گوناگون

مرحوم طبرسی در کتاب «الاحتجاج» [۲۳۷] مناظره‌ای را از حضرت با هارون نقل نموده که قسمتی از آن در مناظره سابق آمده اما آنچه در آنجا ذکر نشده می‌آوریم: هارون: شما اولاد ابوطالب و ما اولاد عباس از یک دودمانیم. شما اولاد ابوطالب می‌باشید و ما اولاد عباس و آن دو عمومی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند و با آن حضرت نسبت مساوی دارند پس چرا شما بر ما برتری داده شده‌اید؟ حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام: ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک‌تر می‌باشیم. هارون: چگونه؟ حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام: عبدالله پدر رسول خدا و ابوطالب پدر علی علیه‌السلام از یک پدر و یک مادر هستند ولی پدر شما عباس مادرش غیر از مادر عبدالله و ابوطالب است. هارون: چرا شما ادعا دارید که وارث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستید در صورتی که عمو از ارث بردن پسر عمو جلوگیری می‌کند؟ و ابوطالب پیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت و عباس عمومی آن حضرت بعد از آن حضرت زنده بود. [صفحه ۱۶۵] حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام: اگر

صلاح می‌دانی مرا از جواب این مسأله عفو نما و از مسائل دیگر هر چه خواستی بپرس. هارون: تو را عفو نمی‌کنم بایستی جواب دهی. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام: پس به من امان بده. هارون: تو را امان دادم. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام: علی بن ابی طالب فرموده: با بودن فرزند صلبی پسر یا دختر، دیگری ارث نمی‌برد مگر پدر یا مادر و زوج و زوجه، اما عمو با بودن فرزند صلبی میت ارث نمی‌برد، در قرآن و سنت از ارث بردن عمو با بودن فرزند صلبی سخن به میان نیامده فقط ابوبکر و عمر و بنو امیه گفته‌اند: عمو به منزله‌ی پدر است و ارث می‌برد این نظر خود آنهاست و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این باره خبری به دست نرسیده است. از فقیهان کسانی هستند که در این مورد به قول علی علیه السلام عمل نموده‌اند و حکم ایشان بر خلاف حکم ابوبکر و عمر و بنو امیه است. نوح بن دراج در این مسأله به نظر علی علیه السلام عمل نموده است و او کسی است که تو ولایت کوفه و بصره را به او واگذار نمودی و طبق نظر علی علیه السلام عمل نمود و خبر به تو رسید، او و کسانی که خلاف وی نظر می‌دادند مانند سفیان ثوری و ابراهیم مازنی و فضیل بن عیاض همه را احضار نمودی و آنان شهادت دادند که حکم نوح بن دراج در این مسأله مانند حکم علی علیه السلام است تو به کسانی که بر خلاف نظر نوح فتوا داده بودند گفتی: چرا شما مانند نوح فتوا نمی‌دهید؟ در جواب اظهار داشتند: نوح جرأت کرد و ما ترسیدیم و تو حکم نوح را امضاء کردی به این دلیل که حکم وی مانند حکم علی علیه السلام است و قدما‌ی عامه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم [صفحه ۱۶۶] روایت نموده‌اند که فرمود: «أفضاکم علی» در قضاوت علی علیه السلام از همه بالاتر است و از عمر بن خطاب نیز نقل نموده‌اند که «علی أفضانا» و این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برتری علی علیه السلام را در همه صفات می‌رساند زیرا در قضاوت همه مسائل از ارث و غیر آن داخل است. هارون: چرا به عامه و خاصه اجازه می‌دهید که شما را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت دهند و به شما بگویند: ای پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در صورتی که شما پسران علی علیه السلام هستید و فرزند به پدرش نسبت داده می‌شود و فاطمه علیها السلام برای شما ظرفی بوده که در رحم وی پرورش یافته‌اید و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جد مادری شماست. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام: ای هارون! اگر پیامبر دختر تو را خواستگاری نماید به او جواب مثبت خواهی داد یا منفی؟ هارون: سبحان الله! چرا جواب مثبت ندهم بلکه بر عرب و عجم و قریش افتخار می‌کنم. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام: ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دختر مرا خواستگاری نمی‌نماید و من دخترم را به ازدواج آن حضرت در نمی‌آورم. هارون: چرا؟ حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام: زیرا او پدر من است ولی پدر تو نیست. هارون: احسنت ای موسی حوائج را بگو. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام: نخستین حاجت من این است که به پسر عمویت اجازه دهی که به حرم جدش و نزد عیالش برگردد. هارون: باشد تا در این باره فکر کنم [۲۳۸]. [صفحه ۱۶۷]

مناظره حضرت با محمد بن الحسن

محمد بن الحسن از علمای دربار در حضور هارون در مکه به امام موسی بن جعفر علیهما السلام گفت: آیا جایز است که محرم در محمل زیر سایه‌ی آن باشد؟ حضرت فرمود: این کار در حال اختیار جایز نیست. محمد بن الحسن عرض کرد: آیا جایز است در حال اختیار زیر سایه راه برود؟ حضرت فرمود: آری! محمد بن الحسن به جواب حضرت خندید و مسخره نمود. حضرت به او فرمود: از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعجب می‌کنی و مسخره می‌نمایی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که محرم بود زیر سایه راه می‌رفت! ای محمد احکام خدا را نمی‌توان به یکدیگر قیاس نمود و با هم سنجید، هر کس احکام را با یکدیگر قیاس کند و با هم بسنجد از راه منحرف گردیده است. محمد بن الحسن از جواب واماند [۲۳۹].

مناظره با ابویوسف قاضی القضاة دربار بنی عباس

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام مسأله‌ای را از ابویوسف پرسید ابویوسف در آن مورد جوابی نداشت و به حضرت عرض کرد: می‌خواهم چیزی را از شما پرسم. حضرت فرمود: پرس. گفت: بودن زیر سایه محمل برای محرم جایز است یا نه؟ حضرت فرمود: سزاوار نیست. ابویوسف گفت: اگر خیمه نصب نمودند جایز است محرم در آن وارد گردد؟ حضرت فرمود: آری! ابویوسف گفت: چه فرقی است بین سایه‌ی محمل و سایه‌ی خیمه؟ حضرت فرمود: درباره زن حائض چه می‌گویی: نماز را قضا می‌کند یا نه؟ گفت: نه! حضرت فرمود: روزه را قضا می‌کند یا نه؟ گفت: قضا می‌کند! حضرت فرمود: چرا روزه را قضا می‌کند و نماز را قضا نمی‌کند؟ [صفحه ۱۶۸] ابویوسف گفت: این گونه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است. حضرت فرمود: در این مسأله نیز این گونه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است. مهدی عباسی که حاضر بود به ابویوسف گفت: کاری پیش نبردی. ابویوسف گفت: با برهان دهان مرا بست [۲۴۰].

مناظره‌ی حضرت با ابوحنیفه

ثقة الاسلام کلینی از محمد بن مسلم نقل نموده: ابوحنیفه نزد امام صادق علیه السلام آمد به حضرت گفت: دیدم پسر توست نماز می‌خواند و مردم از مقابل روی او می‌گذشتند و موسی آنان را نهی نمی‌نمود و این کار اشکال دارد (اهل سنت می‌گویند کسی که نماز می‌خواند بایستی میان محل سجده و خودش چیزی بگذارد تا کسی از آنجا نگذرد و گرنه نمازش باطل است و شیعه قرار دادن حائل را مستحب می‌داند و عبور را موجب بطلان نماز نمی‌داند) امام صادق علیه السلام فرمود: بگویند موسی بیاید. وقتی که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام خدمت پدر بزرگوارش شرفیاب گردید به او فرمود: ابوحنیفه می‌گوید: شما نماز می‌خواندید و مردم از مقابل تو می‌گذشتند و آنان را نهی نمی‌نمودی؟ عرض کرد: آری پدر عزیزم! من آنان را نهی نکردم زیرا خدایی که من برای وی نماز می‌گزارم از ایشان به من نزدیک‌تر بود خدا فرموده: (و نحن أقرب الیه من جبل الوریث) [۲۴۱] ما به انسان از شاهرگ حیات نزدیک‌تریم. امام صادق علیه السلام فرزند خود را به سینه چسبانید و فرمود: پسر من ای کسی که اسرار نزد تو به امانت سپرده شده پدر و مادرم فدایت [۲۴۲]. [صفحه ۱۶۹]

مناظره حضرت با مهدی عباسی

و از علی بن یقظین نقل نموده که مهدی عباسی از امام موسی کاظم علیه السلام پرسید: آیا شرب خمر در قرآن تحریم شده است؟ زیرا مردم از قرآن تحریم شرب خمر را استفاده نمی‌کنند، می‌گویند نهی تنزیهی در قرآن آمده است نه حرمت شرب خمر. حضرت فرمود: شرب خمر در قرآن حرام شمرده شده. مهدی گفت: در کجای قرآن؟ فرمود: در آیه‌ی (قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغی بغیر الحق) [۲۴۳] «بگو پروردگار من همه کارهای زشت را حرام کرده، آنچه آشکار است و آنچه نهان است و گناه و سرکشی به ناحق را (نیز حرام کرده)». مراد از (ما ظهر منها) زنا و آشکار و پرچم‌هایی است که زنان بدکار و فاحشه در جاهلیت نصب می‌کردند و مراد از (ما بطن) ازدواج با زن پدر است زیرا روش مردم پیش از مبعوث شدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این گونه بود که هر وقت مردی از دنیا می‌رفت و همسری از او به جا می‌ماند پسر آن مرده با زن پدر خود ازدواج می‌کرد در صورتی که مادر او نبود، پس خداوند آن را حرام نمود. و مراد از (الاثم) خمر است. و خدای عزوجل در جایی دیگر از قرآن فرموده: (یسألونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس) [۲۴۴] «از تو راجع به شراب و قمار می‌پرسند بگو: در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است». مراد از «اثم» شرب خمر است و قمار و گناه آن دو بزرگ است همان گونه که خدای تعالی فرموده است. [صفحه ۱۷۰] مهدی عباسی به علی بن یقظین گفت: به خدا سوگند این فتوایی هاشمی است. علی بن یقظین می‌گوید: گفتم: به خدا سوگند راست گفتی حمد خدایی که این علم را از شما اهل بیت خارج نمود. می‌گوید: مهدی

عباسی نتوانست دیگر تحمل نماید به من گفت: ای رافضی راست گفتی [۲۴۵].

کلمات قصار و سخنان کوتاه

۱- قال علیه السلام: «إذا كان الجور أغلب من الحق لم يحل لاحد أن يظن بأحد خيرا حتى يعرف ذلك منه» [۲۴۶]. «هر زمان که ستم بر رفتارهای درست غلبه داشته باشد برای کسی روا نیست که نسبت به کسی حسن نیت داشته باشد مگر اینکه یقین نماید». ۲- «عونك للضعيف من أفضل الصدقة» [۲۴۷]. «یاری نمودن تو ناتوان را از بهترین نوع صدقه است». ۳- «صلاة النوافل قربان الى الله لكل مؤمن» [۲۴۸]. «خواندن نمازهای مستحبی موجب تقرب به خداست برای هر مؤمنی». ۴- «لكل شيء زكاة و زكاة البدن صيام النوافل» [۲۴۹]. «هر چیزی را زکاتی است و زکات بدن روزه‌های مستحبی است». ۵- «أفضل العبادة بعد المعرفة انتظار الفرج» [۲۵۰]. «بهترین عبادت بعد از شناخت اصول و فروع دین انتظار فرج است». ۶- «من دعا قبل الثناء على الله و الصلاة على النبي صلى الله عليه و آله و سلم كان كمن رمى بسهم بلا وتر» [۲۵۱]. [صفحه ۱۷۱] «کسی که پیش از ثنای خدا و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خدا درخواست حاجتی نماید مانند کسی است که تیر را بدون کمک گرفتن از کمان پرتاب نماید». ۷- «كثرة اللهم يورث الهرم» [۲۵۲]. «اندوه زیاد موجب پیری نابهنگام است». ۸- «من اقتصد و قنع بقیت عليه النعمة و من بذر و أسرف زالت عنه النعمة» [۲۵۳]. «کسی که در زندگی میانه‌روی پیشه کند و قناعت نماید نعمت او باقی خواهد ماند و کسی که در زندگی زیاده‌روی کند و اسراف نماید نعمت از دست او می‌رود». ۹- «أداء الامانة و الصدق يجلبان الرزق و الخيانة و الكذب يجلبان الفقر و النفاق» [۲۵۴]. «برگرداندن امانت و راستگویی روزی را جلب می‌نمایند، و خیانت و دروغگویی فقر و نفاق می‌آورند». ۱۰- «المعروف غل لا يفكه الا مكافاة أو شكر» [۲۵۵]. «احسان به شخص زنجیری است در گردن او که آن را باز نمی‌نماید مگر آن جبران نماید و یا سپاس گزارد». ۱۱- «من أتى الى أخيه مكروها فبنفسه بدأ» [۲۵۶]. «کسی که با برادر دینی‌اش بدرفتاری نماید بدرفتاری به خودش را آغاز نموده است». [صفحه ۱۷۲] ۱۲- «من لم يجد للاساءة مضضا لم يكن عنده للاحسان موقعا» [۲۵۷]. «کسی که مزه‌ی تلخ بدرفتاری را نچشیده مزه‌ی احسان و نیکی را درک نمی‌نماید». ۱۳- «من تكلم في الله هلك و من طلب الرئاسة هلك و من دخله العجب هلك» [۲۵۸]. «کسی که در ذات خدا سخن بگوید هلاک می‌شود و کسی که خواستار ریاست باشد هلاک می‌گردد و کسی که خودبین باشد هلاک می‌شود». ۱۴- «ليس حسن الجوار كف الاذى و لكن حسن الجوار الصبر على الاذى» [۲۵۹]. «خوب همسایه‌داری این نیست که همسایه را آزار نرسانی بلکه آن است که آزار و اذیت رساندن وی را تحمل نمایی». [صفحه ۱۷۳]

شهادت حضرت امام موسی بن جعفر

تاریخ شهادت

سال شهادت

در سال شهادت حضرت اختلاف است بعضی سال ۱۶۸ هجری قمری نوشته‌اند. این قول را صاحب جنات‌الخلود در جدول چهاردهم نقل نموده است ولی خود آن را نپذیرفته. و طبری امامی سال ۱۸۴ را ذکر نموده است [۲۶۰] مرحوم مجلسی از کتاب دروس شهید اول نقل نموده که بعضی شهادت حضرت را سال ۱۸۱ ذکر نموده‌اند [۲۶۱]. و از بعضی دیگر سال ۱۸۶ را نقل نموده است [۲۶۲]. اما مشهور آن است که شهادت آن بزرگوار در سال ۱۸۳ واقع شده است که این مختار شیخ مفید و کلینی و بعضی دیگر است [۲۶۳].

ماه شهادت

شهادت حضرت بالاتفاق در ماه رجب بوده شیخ کلینی و شیخ مفید ششم ماه مذکور ذکر نموده‌اند [۲۶۴] و بعضی پنجم این ماه گفته‌اند [۲۶۵] و [صفحه ۱۷۴] بعضی بیست و چهارم ماه مذکور گفته‌اند [۲۶۶] ولی اشهر در تاریخ شهادت حضرت بیست و پنجم ماه رجب است [۲۶۷].

روز شهادت از ایام هفته

صاحب جنات‌الخلود می‌نویسد: روز جمعه وقت چاشت و به قولی وقت عصر (جدول چهاردهم).

سبب شهادت

آن حضرت را به دستور هارون لعنة الله علیه مسموم نمودند و در اثر آن سم از دار دنیا رحلت فرمود.

نقشه به شهادت رساندن حضرت

اشاره

در بخش دوم ذکر نمودم که مدمت امامت حضرت سی و پنج سال و همزمان با سلطنت چهار نفر از سلاطین بنی‌العباس بوده: منصور دوانیقی، مهدی و هادی عباسی و هارون لعنة الله علیهم اجمعین. از مآخذ به دست می‌آید که همه این چهار نفر در زمان سلطنت خود در صدد به شهادت رساندن حضرت برآمده‌اند ولی آخر الامر به دستور هارون لعنة الله علیه به شهادت رسید.

نقشه منصور برای قتل حضرت

در بحث روزگار منصور دوانیقی روایتی را از کافی نقل نمودم، در آن ذکر شده که منصور بعد از شهادت امام صادق علیه‌السلام به محمد بن سلیمان والی مدینه نوشت: اگر جعفر بن محمد به شخص خاصی وصیت نموده [صفحه ۱۷۵] او را احضار کن و گردنش را بزن. مقصود منصور این بود که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را به قتل برساند ولی امام صادق علیه‌السلام با علم امامت نقشه منصور را نقش بر آب نمود و به چند نفر وصیت فرموده بود که یکی خود منصور بود.

نقشه مهدی عباسی برای به شهادت رساندن حضرت

و در بحث دوران مهدی عباسی روایتی را ذکر نمودم که در آن آمده که مهدی عباسی به حمید بن قحطبه دستور داد حضرت را به شهادت برساند ولی در اثر خوابی که دید دست از قتل حضرت برداشت.

تصمیم هادی عباسی بر کشتن حضرت

و در بحث زمان هادی عباسی ذکر نمودم که آن ملعون تصمیم داشت حضرت را به شهادت برساند ولی در اثر خوابی که دید یا در اثر وساطت ابویوسف قاضی دربار دست از قتل حضرت کشید.

نقشه‌های مکرر هارون برای به شهادت رساندن حضرت

اشاره

از مآخذ استفاده می‌گردد که هارون لعنة الله علیه چندین بار با نقشه‌های مختلف در صدد قتل حضرت بود اما هر بار با شکست مواجه می‌شد تا آخر الامر حضرت را مسموم کرد. اکنون برخی از نقشه‌های شوم آن لعین را ذکر می‌نمایم:

تمرین دادن جمعی برای کشتن حضرت

مرحوم علامه مجلسی از کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل نموده که هارون به خادمان خود دستور می‌داد وقتی که موسی بن جعفر علیهما السلام از نزد [صفحه ۱۷۶] او خارج می‌شود آن بزرگوار را به قتل برسانند آنان در صدد این کار برمی‌آمدند ولی وقتی حضرت را می‌دیدند هیبت او، آنها را می‌گرفت و ترس بر آنان عارض می‌شد و کاری انجام نمی‌دادند. مدتی بدین صورت گذشت هارون دستور داد مجسمه‌ای از چوب به شکل و شمایل آن جناب ساختند وقتی که سربازان خزری و ترک شراب می‌خوردند و مست می‌شدند امر می‌کرد به آن مجسمه حمله‌ور شوند و با اسلحه آن را سر ببرند مدتی آنان را به این شکل تمرین داد روزی از روزها که مست شده بودند دستور داد موسی بن جعفر علیهما السلام بیرون رود هنگامی که چشم آنان به حضرت افتاد همان گونه که به آن مجسمه حمله می‌کردند خواستند به حضرت حمله نمایند و سر از بدن وی جدا کنند! آن بزرگوار از قصد آنان باخبر شد و به زبان خزری و ترکی با آنان سخن گفت! ایشان اسلحه‌های خود را افکندند و بر پای حضرت افتادند و بوسیدند و اظهار عجز و الحاح نمودند و حضرت را بدرقه کردند تا به منزلی که در آن سکنا داشت رسید. مترجم جریان را از آنها پرسید اظهار داشتند: این مرد هر سال نزد ما تشریف می‌آورد و میان ما قضاوت می‌کند و ما را با هم آشتی می‌دهد و وقتی که باران نمی‌بارد ما او را واسطه میان خویش و خدا قرار می‌دهیم، باران می‌بارد و در وقت گرفتاری به وی پناه می‌بریم. هارون با آنها پیمان بست که دیگر دستور چنین کاری به آنان ندهد [۲۶۸].

به غلامش رشیق مأموریت داد امام را به قتل رساند

مرحوم طبری امامی با ذکر سند از رشیق غلام هارون نقل می‌نماید که هارون به من دستور داد موسی بن جعفر علیهما السلام را به قتل برسانم نزد [صفحه ۱۷۷] حضرت رفتم تا او را به قتل رسانم عصایی در دست داشت آن را حرکت داد اژدهایی گردید و تب بر هارون عارض شد و اژدها به گردن آن لعین چسبید تا مجبور شد به من دستور دهد که حضرت را آزاد نمایم و من حضرت را آزاد کردم [۲۶۹].

رطب زهر آلود برای کشتن حضرت فرستاد

و او نقل می‌نماید که هارون لعنة الله علیه درباره به شهادت رساندن حضرت فکر کرد سپس دستور داد برای او رطب آوردند سپس ظرفی طلبد و بیست دانه رطب در آن گذاشت آنگاه نخ را در سم گذاشت تا مدتی که سم جذب آن گردید سپس آن را به سوزن داخل کرد و یک دانه رطب برداشت و آن نخ مسموم را چندین بار در آن دانه رطب داخل کرد تا آن رطب مسموم گردید! سپس آن ظرف را به خادمی داد و گفت: این را نزد موسی بن جعفر علیهما السلام ببر و به او بگو: هارون از این رطب خورده است دریغ داشت تو از آن نخوری و تو را سوگند می‌دهد که همه آنها را بخوری اینها را با دست خود برای تو انتخاب کرده است همه اینها را بخور و به کسی نده! خادم رطب‌ها را نزد حضرت برد و پیغام هارون را ابلاغ کرد حضرت چوبی از خارهای نخل خواست و با آن رطب‌ها را برمی‌داشت و میل می‌نمود و آن خادم به حضرت نگاه می‌کرد! هارون سگی داشت که به آن علاقه زیادی داشت که در

تمام مملکت هیچ چیزی را به اندازه آن دوست نداشت ناگهان آن سگ که زنجیرهای طلا و نقره در گردنش بود خود را به آنجا رسانید و کنار امام علیه‌السلام آمد [صفحه ۱۷۸] حضرت آن دانه رطب مسموم را جلو آن انداخت سگ آن رطب را خورد و شروع کرد به عوعو کردن و بر روی زمین افتاد و پاره پاره شد آن گاه حضرت باقی رطب‌ها را میل نمود و خادم ظرف را برداشت و نزد هارون برگشت هارون از او پرسید: همه رطب‌ها را خورد؟ گفت: آری! گفت چه حالی به او دست داد؟ گفت: حال بدی از او ندیدم. جریان هلاکت سگ به هارون رسید خیلی ناراحت شد. آمد و آن را دید که پاره پاره روی زمین افتاده خادم را احضار و وسیله اعدام نیز مهیا کرد و به خادم گفت: جریان رطب‌ها را با صداقت به من بگو و گرنه تو را می‌کشم، خادم تمام جریان را نقل کرد! هارون گفت: از موسی سودی به ما نرسید جز اینکه بهترین رطب‌ها را به او خوراندیم و سم‌ها را از دست دادیم و سگ خود را کشتیم [۲۷۰].

حضرت را نزد درنده‌ها فرستاد تا او را بخورند

و با ذکر سند از ابراهیم بن سعد نقل نموده که هارون لعنه الله علیه امام موسی بن جعفر علیهما السلام را نزد حیوانات درنده فرستاد تا حضرت را بدرند. آن حیوانات در برابر حضرت رام بودند و با عنوان امامت برای وی دعا می‌کردند و از شر هارون به آن بزرگوار پناه می‌بردند. این خبر به هارون رسید دستور داد حضرت را آزاد نمایند و گفت: می‌ترسم موجب گرفتاری من و مردم گردد [۲۷۱].

نقشه قتل حضرت به وسیله برده‌ها

مرحوم بحرانی از کتاب «مشارق‌أنوارالیقین» از مسیب نقل می‌نماید [صفحه ۱۷۹] که وقتی هارون می‌خواست حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را به قتل برساند به کارگزاران خود در اطراف مملکت نوشت: برای من گروهی را پیدا کنید که خدا را نشناسند، کار مهمی دارم! پنجاه نفر را با همان خصوصیت که سفارش کرده بود یافتند که به آنان «عبده» (بردگان) گفته می‌شد و آنان را نزد هارون فرستادند هارون دستور داد آنها را در منزلی کنار آشپزخانه جای دادند سپس امر کرد اموال فراوان و پوشاک و جواهرات و انواع غذاها و نوشیدنی‌ها و پیش‌خدمتان در اختیار آنان قرار دادند! پس از آن ایشان را احضار کرد و پرسید: خدای شما کیست؟ گفتند: ما خدایی را نمی‌شناسیم و تاکنون این کلمه را نشنیده‌ایم. دستور داد به آنها خلعت دادند سپس به مترجم گفت: من در این اطاق دشمنی دارم بر او حمله و او را پاره پاره کنید. خود هارون از جایی بر آنان نظارت داشت! شمشیرها را به دست گرفته و بر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شدند وقتی که حضرت را دیدند شمشیرها را انداختند و در برابر حضرت به سجده افتادند حضرت آنان را نوازش نمود و دست مرحمت بر سر ایشان کشید و با زبان خودشان با آنان به گفت و گو پرداخت. هارون از دیدن این جریان غش کرد وقتی به هوش آمد به مترجم گفت: آنان را بیرون کن مترجم آنها را بیرون کرد. در وقت بیرون رفتن برای احترام به حضرت پشت نمی‌نمودند و به صورت قهقرا بیرون آمدند و اموالی که به آنان داده بود برداشتند و بر مرکب‌ها سوار شده و رفتند [۲۷۲]. مانند همین جریان را در جایی دیگر مفصل‌تر از کتاب «الهدایة الکبری» نقل نموده است [۲۷۳]. [صفحه ۱۸۰]

نحوه‌ی به شهادت رساندن حضرت

هارون لعنة الله عليه پیوسته در صدد قتل حضرت بود تا در سال ۱۸۳ حضرت را مسموم کرد و به شهادت رساند. چگونگی شهادت حضرت علیه‌السلام به اختلاف نقل شده که اکنون به آن موضوع می‌پردازیم. نزدیک‌ترین مأخذ به تاریخ شهادت امام کاظم علیه‌السلام کافی ثقة الاسلام کلینی است ولی در آن کیفیت شهادت حضرت نقل نشده، فقط آمده است که: هارون موسی بن جعفر علیهما السلام را نزد سندی بن شاهک زندانی کرد و در زندان وی از دنیا رفت [۲۷۴]. فاصله درگذشت مرحوم کلینی با تاریخ شهادت حضرت ۱۴۵ سال است. بعد از کافی نزدیک‌ترین و معتبرترین مأخذ کتب شیخ صدوق می‌باشد وفات وی سال ۳۸۱ می‌باشد بنابراین فاصله درگذشت او با تاریخ شهادت حضرت ۱۹۸ سال است در کتب او در ارتباط با کیفیت شهادت حضرت چندین نقل آمده است که آنها را ذکر می‌نمایم: ۱- مرحوم مجلسی از کتاب «عیون اخبار الرضا علیه‌السلام» و کتاب «امالی» نقل نموده که حضرت را از زندان فضل بن ربیع به زندان فضل بن یحیی برمکی منتقل کردند چند روزی نزد وی زندانی بود هر شب فضل بن ربیع سفره‌ای طعام خدمت حضرت می‌فرستاد و نمی‌گذاشت از جایی دیگر برای حضرت غذا بیاورند و آن حضرت فقط از سفره‌ی فضل بن ربیع غذا میل می‌فرمود تا سه روز کار بدین گونه گذشت شب چهارم سفره غذا از جانب فضل بن یحیی برمکی برای حضرت آوردند، آن جناب دست [صفحه ۱۸۱] مبارک را به آسمان بالا کرد و گفت: پروردگارا تو آگاهی اگر پیش از این روز این غذا را می‌خوردم به قتل خود کمک نموده بودم! از آن سفره غذا تناول نمود و مریض گردید. روز بعد طیبی نزد حضرت فرستادند تا از بیماری وی بپرسد آن طیب از حضرت پرسید: حالت چگونه است؟ حضرت جواب نداد طیب اصرار کرد حضرت کف دست خود را به طیب نشان داد که وسط آن رنگش سبز بود و فرمود: سبب بیماری من این است، و این تغییر رنگ کف دست به سبزی دلیل آن بود که حضرت را مسموم کرده‌اند. طیب از خدمت حضرت بیرون آمد و به آنان گفت: به خدا سوگند! او بهتر از من می‌داند که با او چه معامله‌ای کرده‌اید. پس از آن حضرت از دنیا رحلت فرمود [۲۷۵]. از این نقل استفاده می‌شود که فضل بن یحیی برمکی حضرت را مسموم کرده است. ۲- از همان دو کتاب با ذکر سند از حسن بن محمد بن بشار نقل نموده که مردی ثقة از عامه برای او نقل کرده که: سندی بن شاهک عده‌ای از ما را که هشتاد نفر و دارای وجاهت اجتماعی و خیر بودیم، جمع کرد و بر موسی بن جعفر علیهما السلام داخل کرد و گفت: ای مردم! به موسی بن جعفر علیهما السلام نگاه کنید. آیا به او آزار و اذیتی رسیده؟! مردم خیال می‌کنند که نسبت به وی قصد سوئی شده و در این باره فراوان سخن می‌گویند! ببینید این منزل مسکونی او و این فرش اوست، در رفاه و آسایش است بر او سخت گرفته نمی‌شود، هارون نسبت به وی قصد بدی ندارد! تنها بنا دارد با وی مناظره نماید بنگرید او در رفاه است و تندرست می‌باشد همه وسائل زندگی در اختیار اوست از او بپرسید! [صفحه ۱۸۲] امام کاظم علیه‌السلام فرمود: در ارتباط با وسایل زندگی و رفاه آنچه می‌گوید همان گونه است ولی به شما خبر می‌دهم که با نه دانه خرما مرا مسموم کرده‌اند و علامتش این است که فردا رنگ بدنم سبز می‌شود و پس فردا از دنیا می‌روم. آن مرد ثقة می‌گوید: به سندی بن شاهک نظر کردم دیدم بدنش به ریشه افتاد و مانند بید می‌لرزید [۲۷۶]. ۳- و از کتاب «عیون اخبار الرضا علیه‌السلام» نقل نموده که: یک بار هارون حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را در بغداد زندانی کرد سپس آن حضرت را آزاد ساخت پس از آن، حضرت را به سندی بن شاهک لعنة الله علیه سپرد. سندی حضرت را زندانی کرد و بر او سخت می‌گرفت و هارون سمی را در رطب نزد سندی فرستاد و دستور داد آن را به هر نحوه به حضرت بخوراند. سندی آن کار را انجام داد و حضرت از دنیا رفت [۲۷۷]. ۴- و از همان کتاب نقل نموده که بعد از گذشت پانزده سال از سلطنت هارون حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام ولی الله مسموماً به شهادت رسید سندی بن شاهک به امر هارون آن حضرت را در زندان معروف به «دارالمسیب» واقع در «باب الکوفة» مسموم کرد [۲۷۸]. ۵- و از همان کتاب نقل نموده که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به دست سندی بن شاهک لعنة الله علیه به شهادت رسید [۲۷۹]. از آنچه از کتاب‌های مرحوم صدوق نقل نمودم - غیر از روایت اول - استفاده می‌گردد که سندی بن شاهک حضرت را مسموم کرد و در اثر همان سم به شهادت رسید. [صفحه ۱۸۳]

روایت شیخ مفید و شیخ طوسی

شیخ مفید در کتاب «الارشاد» و شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» جریان شهادت حضرت را با مقدمات آن به نحو تفصیل نقل نموده‌اند. نقل آن دو بزرگوار مانند هم است و اندک اختلافی دیده می‌شود، عبارت مرحوم شیخ مفید را ترجمه می‌نمایم. قسمتی از عبارت شیخ مفید را در بخش دوم در بررسی روزگار هارون ذکر کردم و در اینجا بقیه روایت را می‌آورم: در سال ۱۷۹ هارون به عنوان انجام اعمال حج از بغداد بیرون آمد و ابتدا به مدینه رفت و حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را دستگیر و روانه بصره کرد. مدتی آن حضرت در زندان عیسی بن جعفر بن منصور بود. هارون از وی خواست آن جناب را به قتل برساند عیسی نپذیرفت. هارون دستور داد حضرت را به بغداد منتقل و نزد فضل بن ربیع زندانی کردند. از فضل بن ربیع نیز خواست حضرت را به قتل برساند، او هم به دستور هارون عمل نکرد. دستور داد امام علیه السلام را به زندان فضل بن یحیی برمکی منتقل سازند. فضل بن یحیی حضرت را در یکی از اطاق‌های منزلش زندانی کرد و بر حضرت سخت نمی‌گرفت بلکه او را در رفاه قرار داد! هارون آن روزها در «رقه» به سر می‌برد، خبر به او رسید، نامه‌ای به فضل بن یحیی نوشت و او را در ارتباط با رفتارش با موسی بن جعفر علیهما السلام سرزنش کرد و به او دستور داد حضرت را به قتل برساند، فضل نپذیرفت و اقدام به آن کار نکرد! هارون برآشفته و مسرور خادم را طلبید و دو نامه نوشت. یکی به عباس بن محمد و دیگری به سندی بن شاهک و به مسرور داد و گفت: با وسیله تندرو به بغداد می‌روی و به محض ورود به نزد موسی بن [صفحه ۱۸۴] جعفر علیهما السلام می‌روی اگر او را در رفاه و آسایش دیدی نامه مرا به عباس بن محمد می‌دهی و به او می‌گویی به آنچه در آن نوشته‌ام عمل کند و نامه‌ی دیگر را به سندی بن شاهک می‌دهی، و در نامه‌ای که به سندی نوشته بود دستور داده بود که از عباس بن محمد اطاعت کن. مسرور به بغداد آمد و به منزل فضل بن یحیی رفت کسی نمی‌دانست که چه مأموریتی دارد فوراً نزد موسی بن جعفر علیهما السلام رفت دید وضع حضرت همان‌گونه است که به هارون گزارش کرده‌اند. با شتاب نزد عباس بن محمد و سندی بن شاهک رفت و نامه‌های هارون را به آنان داد بلافاصله مردم متوجه شدند که مأموران عباس بن محمد فضل بن یحیی را جلب کرده و در حالی که در خوف و اضطراب بود وی را نزد عباس بن محمد آوردند. عباس دستور داد شلاق و چوبه‌ی تنبیه آوردند و امر کرد فضل را برهنه کرده و سندی بن شاهک جلو روی عباس بن محمد به او صد تازیانه زد. فضل با رنگ دگرگون و حال آشفته از نزد عباس بن محمد بیرون آمد و از راست و چپ به مردم سلام می‌کرد. مسرور نامه‌ای به هارون نوشت و او را از انجام مأموریت خویش آگاه کرد. هارون دستور داد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را به سندی بن شاهک بسپارند و خود در مجلس عمومی نشست. وقتی که مردم جمع شدند رو به آنان کرد و گفت: ای مردم! فضل بن یحیی از دستور من سرپیچی نموده و از من اطاعت نکرده رأی من این است که او را لعن کنم شما نیز او را لعن کنید! صدای جمعیت به لعن فضل بلند شد. این جریان به یحیی بن خالد برمکی پدر فضل رسید. فوراً بر مرکب سوار شد و از دری که متعارف نبود مردم عادی از آن وارد شوند نزد هارون رفت و [صفحه ۱۸۵] بدون اینکه هارون متوجه شود از پشت سر به نزد وی رفت و به او گفت: ای امیرالمؤمنین! به سخن من گوش فراده، سپس با حالت ترس گفت: فضل جوان است و خام، من آنچه را می‌خواهی انجام می‌دهم! هارون خوشحال شد و رو به مردم کرد و گفت: همانا فضل بن یحیی از فرمان من سرپیچی کرد او را لعن کردم ولی از کار خود توبه کرد و به سوی من بازگشت او را دوست بدارید! مردم گفتند: ما دوست کسی هستیم که تو او را دوست بداری و دشمن کسی هستیم که تو او را دشمن بداری! فضل را دوست می‌داریم. یحیی بن خالد با شتاب از رقه به بغداد آمد. سر و صدا در میان افتاد هر کسی چیزی می‌گفت، ولی یحیی وانمود کرد که برای رو به راه کردن کارهای مملکت و کارگزاران آمده. چند روزی به انجام آن کارها پرداخت سپس سندی بن شاهک لعنه الله علیه را احضار کرد و دستور داد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را به قتل برساند. سندی ملعون سمی را در غذا و گویند در رطب کرد و نزد

حضرت آورد. حضرت از آن غذا خورد بلافاصله احساس نمود که مسموم شده است. سه روز بیمار بود و روز سوم مسموما به شهادت رسید [۲۸۰].

روایت کتاب عیون المعجزات

مرحوم علامه مجلسی از کتاب «عیون المعجزات» نقل نموده که سندی بن شاهک لعنة الله علیه ظرف رطبی مسموم را نزد حضرت آورد. ده دانه از آن خورد سندی گفت: بیشتر بخور! حضرت فرمود: مقصود تو حاصل شد! سپس سندی قاضی‌ها و عدول را سه روز پیش از وفات [صفحه ۱۸۶] حضرت جمع کرد و آن بزرگوار را نزد آنان آورد و گفت: مردم می‌گویند: موسی بن جعفر علیهما السلام در فشار و سختی است، ببینید نه آسیبی به او رسیده و نه مریض است! حضرت رو به آنان نمود و فرمود: شاهد باشید که سه روز است مرا مسموم کرده‌اند، شهادت دهید که در ظاهر تندرست می‌باشم ولی مرا مسموم کرده‌اند. در آخر این روز رنگ بدنم به شدت قرمز می‌شود و روز بعد زرد و روز سوم سفید می‌شود و به ملاقات پروردگارم نائل می‌گردم، همان‌گونه که فرموده بود در آخر روز سوم رحلت فرمود [۲۸۱]. همه نقل‌هایی که گذشت متفق است که حضرت را با خوراندن سم به شهادت رسانده‌اند ولی مرحوم علامه مجلسی از کتاب «عمدة الطالب» نقل نموده که گفته شده: حضرت را در فرشی پیچیدند و فشار دادند تا به شهادت رسید [۲۸۲].

در وقت شهادت چه شخصی نزد حضرت بود؟

مرحوم شیخ مفید نقل نموده که وقت شهادت، آن حضرت از سندی بن شاهک لعنة الله علیه درخواست نمود یکی از غلامان آن بزرگوار که از اهل مدینه بود و در بغداد به سر می‌برد نزد وی حاضر گردد و غسل و کفن نمودن آن جناب را عهده‌دار گردد سندی درخواست حضرت را پذیرفت. و از خود سندی بن شاهک ملعون نقل نموده که از حضرت درخواست نمودم اجازه دهد که خودم او را کفن کنم. حضرت تقاضای من را نپذیرفت و فرمود: ما از اهل بیتی می‌باشیم که مهر زنانمان و هزینه حج نخستمان و کفن مردگانمان از اموال خالص و پاکیزه خودمان می‌باشد. کفنم نزد من موجود است می‌خواهم فلاں غلامم عهده‌دار غسل و تجهیز من گردد [۲۸۳]. [صفحه ۱۸۷] یکی از عقائد مسلمه شیعیان راستین این است که امام را بایستی امام بعد از او غسل دهد و کفن نماید و بر بدن مبارک او نماز بگذارد و اگر کسی دیگر عهده‌دار گردد ظاهر امر است و در واقع امام، امام دیگر را تجهیز می‌نماید. در مورد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نیز فرزندش امام رضا علیه السلام برای تجهیز وی با اعجاز آمدند و عهده‌دار امور پدر بزرگوار خویش شدند. مرحوم طبری امامی با ذکر سند از امام حسن عسکری علیه السلام روایت نموده که حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام سه روز پیش از شهادت خود مسیب بن زهیر را (که شیعی مذهب و از طرف هارون نگهبان حضرت بود) [۲۸۴] طلبید و به او فرمود: من امشب از تو غایب می‌گردم و به مدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌روم تا وداع امامت را به امام بعد از خود بسپارم و از او پیمان بگیرم. مسیب گوید: به حضرت عرض کردم: با بسته بودن درها و بودن نگهبانان چگونه درهای زندان را برای شما باز نمایم؟ حضرت فرمود: ای مسیب! ایمانت به خدا و به ما ضعیف است. عرض کردم: ای سید من! برایم بیان نما. فرمود: ای مسیب! وقتی که یک سوم از شب گذشت بایست و نظر کن! مسیب گوید: آن شب را نخواییدم و به عبادت مشغول و منتظر وعده امام علیه السلام بودم یک سوم از شب که گذشت در حالی که نشسته بودم به خواب رفتم وقتی متوجه شدم که سیدم موسی بن جعفر علیهما السلام با پای مبارکش مرا حرکت داد با ترس برخاستم دیدم تمام ساختمان‌های استوار زندان به زمین تبدیل شده و حضرت مرا از زندان بیرون برد عرض کردم: مرا از هارون [صفحه ۱۸۸] ستمگر نجات بده! حضرت فرمود: ای مسیب! از کشته شدن می‌ترسی؟ عرض کردم: تا وقتی که با تو هستم از کشته شدن نمی‌ترسم. فرمود:

ای مسیب! در جای خود آرام باش که من بعد از یک ساعت نزد تو برمی‌گردم و وقتی که من از نزد تو رفتم زندان به حال اول برمی‌گردد. عرض کردم: ای مولای من! با این آهن و زنجیر که بر دست و پای شماست چه می‌کنی؟ فرمود: ای مسیب! وای بر تو! به خدا سوگند! خداوند به برکت ما آهن را برای داود نرم نمود، برداشتن آهن برای ما سخت نیست. مسیب می‌گوید: حضرت چند قدم برداشت دیگر ندانستم که چه وقت از نظرم غایب گردید. پس از آن ساختمان‌ها به صورت اول برگشت. به خود مسلط شدم و فهمیدم که وعده آن حضرت حق است. پیوسته سر پا ایستاده بودم. ساعتی بیش نگذشت که دیدم ساختمان‌ها و دیوارها به سجده افتادند ناگهان دیدم امام علیه‌السلام به زندان برگشت و زنجیرها بر پای مبارکش برگشت در مقابل حضرت به سجده افتادم! حضرت فرمود: سر از سجده بردار و ای مسیب بدان که امام تو در روز سوم به رحمت الهی نائل خواهد شد. عرض کردم: ای مولای من! پس سیدم علی (امام رضا علیه‌السلام) کجاست؟ فرمود: او حاضر است و غایب نیست، دور نیست و می‌شنود و می‌بیند! عرض کردم: ای سید من! نزد او رفته بودی؟ فرمود: ای مسیب! به خدا سوگند قصد کسی کرده بودم که در مشرق و مغرب زمین برگزیده خدا از میان همه آفریدگان است. بر همه حتی جن و ملائکه دارای مقاماتی هستند برتری دارد و برگزیده است. مسیب گوید: از سخن حضرت به گریه افتادم! فرمود: ای مسیب! گریه [صفحه ۱۸۹] نکن، ما نوری هستیم که خاموش نمی‌شود. اگر من از دنیا رفتم پس علی (امام رضا علیه‌السلام) امام بعد از من می‌باشد. گفتم: الحمدلله. سپس امام علیه‌السلام در شب روز سوم مرا خواست و فرمود: ای مسیب! همان‌گونه که گفتم امام تو صبح این شب به ملاقات پروردگار نائل می‌گردد وقتی که از تو شربت آبی خواستم و نوشیدم و دیدی که شکم باد کرد و رنگم زرد و سرخ و سبز گردید و رنگ به رنگ شد پس خبر وفاتم را به آن ستمگر بده و تا من زنده هستم جریانی را که دیدی به کسی نگو. مسیب گوید: پیوسته منتظر وعده آن حضرت بودم تا وقتی که از من آب خواست و نوشید. سپس به من فرمود: این پلید، سندی بن شاهک به زودی خواهد گفت که عهده‌دار تجهیز و دفن من بوده، هرگز، هرگز که چنین باشد! وقتی که نعش مرا به قبرستان قریش بردی برایم لحد بچینید، قبرم را از زمین بالاتر قرار ندهید و از خاک قبرم برای تبرک بر ندارید زیرا خوردن تربت هر یک از ما حرام است جز تربت قبر جدم حسین بن علی علیهما السلام که خداوند برای شیعیان و دوستان ما آن را شفا قرار داده است. مسیب گوید: حال حضرت همان‌گونه شد که فرموده بود پس از آن شخصی را دیدم که شبیه‌ترین مردم به حضرت بود. کنار آن بزرگوار نشسته بود نشستن او مانند حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بود. من امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام را در زمان کودکی وی دیده بودم خواستم از او پرسم تو علی بن موسی الرضا هستی که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام صدا زد: ای مسیب! تو را از پرسیدن نهی می‌نمایم. از نزد آنان رفتم و منتظر ماندم تا حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام قبض روح گردید و امام رضا علیه‌السلام رفت، آن گاه فوت حضرت را به هارون خبر دادم پس هارون با [صفحه ۱۹۰] سندی بن شاهک آمدند آنان خیال می‌کردند که حضرت را غسل می‌دهند ولی من به چشم خود می‌دیدم که آنها دست به بدن مبارک حضرت نمی‌زنند و دستشان به وی نمی‌رسد. آن حضرت غسل داده و کفن و حنوط شده بود و در قبرستان قریش دفن گردید [۲۸۵]. و مانند همین روایت را مرحوم مجلسی از کتاب «عیون اخبار الرضا علیه‌السلام» نقل نموده است [۲۸۶].

جریانات بعد از شهادت

دستگاه سلطنت هارون که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را به شهادت رسانده بود می‌خواست جنایت را پنهان نماید که کسی با خبر نگردد، روی این جهت از کسانی که دارای وجه اجتماعی بودند درخواست می‌کردند که شهادت دهند که موسی بن جعفر علیهما السلام با مرگ طبیعی از دنیا رفته است. مرحوم مجلسی از کتاب «عیون اخبار الرضا علیه‌السلام» از عمر بن واقد نقل می‌نماید: من در بغداد بودم شبانه سندی بن شاهک مرا احضار کرد. ترسیدم که نسبت به من قصد سوئی داشته باشد، پس به

بستگانم وصیت کردم و گفتم: (انا لله و انا الیه راجعون) پس بر مرکب سوار شدم و نزد او رفتم وقتی مرا دید گفت: ای ابو حفص! شاید تو را به وحشت انداختم؟ گفتم: آری! گفت: جز خیر چیزی نیست. گفتم: پس کسی را بفروست تا خبر سلامتی مرا به بستگانم بدهد. گفت: باشد. پس گفت: می‌دانی برای چه تو را خواستم؟ گفتم: نه! گفت: موسی بن جعفر علیهما السلام را می‌شناسی؟ گفتم: آری به خدا سوگند! او را کاملاً می‌شناسم و مدت‌هاست میان من و او [صفحه ۱۹۱] رابطه دوستانه است! گفت: در بغداد افرادی که سخن آنان مورد قبول مردم باشد و موسی بن جعفر را بشناسند، می‌شناسی؟ جمعی را برای او نام بردم و در دلم خطور کرد که حضرت از دنیا رفته است، فرستاد آنان را نیز حاضر کردند از ایشان نیز خواست تا جمعی را معرفی کنند، پنجاه و چند نفر نزد او بودیم که موسی بن جعفر علیهما السلام را می‌شناختیم و با آن حضرت رابطه دوستانه داشتیم! عمر بن واقد گوید: سندی لعنه الله علیه از نزد ما برخاست و ما نماز خواندیم آن گاه نویسنده او نزد ما آمد. نام و آدرس و خصوصیات همه ما را نوشت و نزد سندی برد. سندی نزد ما برگشت و به من گفت: برخیز. ما برخاستیم ما را به اطاقی برد و گفت: پارچه را از روی موسی بن جعفر علیهما السلام کنار بزن. من آن کار را انجام دادم و دیدم حضرت از دنیا رفته است پس کلمه استرجاع گفتم و گریه کردم! سندی بن شاهک لعنه الله علیه به آن جمعیت گفت: به او نگاه کنید یکی پس از دیگری جلو آمده و به حضرت نظر کردند و سندی گفت: همه شما شهادت می‌دهید که این موسی بن جعفر بن محمد است؟ گفتم: آری شهادت می‌دهیم که او موسی بن جعفر بن محمد علیهم السلام است. سپس به غلامش دستور داد تمام بدن مبارک حضرت جز عورت او را برهنه کند و گفت: نگاه کنید آیا اثر زخمی یا ضربی در بدن او می‌بینید؟ گفتم: اثری را نمی‌بینیم، می‌بینیم وفات نموده است! گفت: باشید و او را غسل دهید تا وی را کفن و دفن کنیم. ما بودیم، حضرت غسل داده و کفن پوشیده شد و سندی بر بدن وی نماز گزارد و او را دفن کردیم پس از آن برگشتیم [۲۸۷]. [صفحه ۱۹۲] و شیخ طوسی از یونس بن عبدالرحمان نقل می‌نماید که: حسین بن علی روایی بر جنازه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام حاضر گردید وقتی که جنازه حضرت را کنار قبر گذاشتند کسی از طرف سندی بن شاهک لعنه الله علیه آمد و دستور داد پیش از دفن روی آن حضرت را باز کردند تا او را ببینند که صحیح و سالم بدون آنکه آسیبی به او رسیده باشد از دنیا رفته است. حسین بن علی روایی گوید: من بدن مبارک آن حضرت را دیدم و شناختم پس از آن دفن گردید [۲۸۸]. و شیخ مفید و شیخ طوسی نقل نموده‌اند: وقتی که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به شهادت رسید سندی بن شاهک لعنه الله علیه فقیهان و اعیان بغداد را طلبید که هیثم بن عدی در میان آنان بود به بدن حضرت نگاه کردند و اثری از جراحت و ضرب در آن ندیدند و از آنان خواست شهادت دهند که حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. ایشان نیز شهادت دادند. آن گاه جنازه حضرت را آوردند و روی پل بغداد گذاردند و ندا داده شد این موسی بن جعفر علیهما السلام است که رافضه گمان می‌کردند نمی‌میرد، از دنیا رفته است و مردم به صورت حضرت نگاه می‌کردند [۲۸۹]. و مرحوم علامه مجلسی از کتاب «کمال‌الدین» و کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السلام» از محمد بن صدقه عنبری نقل نموده که پس از شهادت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام هارون لعنه الله علیه بزرگان آل ابی طالب و بنی عباس و سایر اهل مملکت و حاکمان را جمع و جنازه مبارک آن حضرت را حاضر کرد و به آنان گفت: این موسی بن جعفر علیهما السلام است که با [صفحه ۱۹۳] مرگ طبیعی از دنیا رفته است و من مرتکب قتل او نشده‌ام تا از خدا طلب آمرزش کنم به او نظر کنید! پس از آن هفتاد نفر از شیعیان به بدن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نظر نمودند آثار جراحت و یا خفه کردن ندیدند و در کف پای آن حضرت اثر حنا پیدا بود پس سلیمان بن جعفر جنازه را گرفت و عهده‌دار غسل و کفن نمودن او گردید و با پای برهنه و مصیبت‌زده در پی جنازه وی روان گردید [۲۹۰]. و مرحوم حسین عمادزاده نوشته است: چون امام هفتم مسموم گردید سندی بن شاهک و هیثم بن عدی و برخی از علمای بغداد و معاریف درباری را دعوت کردند. جسد امام را بیرون آوردند گفتند: ببینید اثر زخم و جراحتی بر اعضای او نیست، بدانید که به اجل طبیعی مرده است. این سخن، خود مردم را ظنین کرد زیرا به مفاد ضرب‌المثل معروف که می‌گوید: «گفتی قبول کردم اصرار کردی به شک

افتادم قسم خوردی یقین به دروغ کردم» مردم جسد را گرفتند و روی پل بغداد بردند شیعیان می‌دانستند موسی بن جعفر امام هفتم و خلیفه جعفر بن محمد می‌باشد و غیبت او همان مدتی که زندانی بوده ولی مردم نمی‌دانستند. یحیی بن خالد وزیر خلیفه دستور داد منادی با صدای رسا اعلان کند: «هذا موسی بن جعفر الذی یزعم الرافضه أنه لا یموت فانظروا الیه». این اعلان موجب شد که مردم پست و بلند کنار پل بغداد را گرفتند تا پیشوای شیعیان را ببینند که چگونه مرده است. چند نفر از علمای شیعه گفتند: امام متصرف عالم هستی است و زنده و مرده او یکسان است، از او می‌پرسیم چگونه در گذشته؟ غسل کردند، دو رکعت نماز خواندند با کمال ادب در مقابل [صفحه ۱۹۴] جنازه‌اش ایستادند و عرض کردند: چگونه رحلت فرمودی؟ در حضور بسیاری با کمال وضوح فرمود: «قتلا قتلا سما سما» [۲۹۱]. و مرحوم محدث قمی در کتاب منتهی‌الآمال می‌نویسد: در آن حال که سندی و مردمان در روی پل اجتماع کرده بودند اسب سندی بن شاهک رم کرد و او را در آب افکند، پس سندی غرق شد [۲۹۲]. از روایاتی که ذکر گردید استفاده می‌گردد که جنازه شریف حضرت را روی پل بغداد گذاشته بودند ولی مرحوم محدث قمی نقل کرده که آن جناب را آوردند و در بازار گذاشتند و روایت شده: آن بازاری که نعش شریف را در آن گذاشتند به «سوق الریاحین» نامیده شد و در آن موضع شریف بنایی ساختند و دری بر آن قرار دادند که مردم پا بر آن موضع نگذارند بلکه به آن تبرک جویند و آن محل را زیارت نمایند. و از مولا اولیاء الله صاحب تاریخ مازندران نقل شده که گفته: من مکرر به آن موضع مشرف گشته‌ام و آن محل را بوسیده‌ام [۲۹۳].

تشییع جنازه و جسارت به حضرت

مرحوم علامه مجلسی از کتاب «کمال‌الدین» و کتاب «عیون‌اخبارالرضا علیه‌السلام» از عبدالله صیرفی نقل نموده که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به دست سندی بن شاهک وفات نمود و بدن شریف آن حضرت را روی تابوتی حمل کردند و صدا می‌زدند این امام رافضه است پس او را بشناسید. وقتی که جنازه را به محل شهربانی آوردند چهار نفر برخاستند و ندا دادند: [صفحه ۱۹۵] «ألا من أراد أن یری الخبیث ابن الخبیث موسی بن جعفر فلیخرج». سلیمان بن ابی جعفر عموی هارون از کاخ خویش بیرون آمد، به طرف شط فرات روانه شد صدای داد و فریاد شنید به فرزندان و غلامانش گفت: چه خبر است؟ گفتند: این سندی بن شاهک است که جنازه موسی بن جعفر علیهما السلام را روی تابوتی حمل می‌کند و آن گونه او را معرفی می‌کند. سلیمان گفت: ممکن است بدن او را در قسمت غربی بغداد ببرند بروید و جنازه را از دست آنان بگیرید و اگر ممانعت کردند با آنها بجنگید و لباس‌های سیاه (که شعار بنی‌عباس بود) ایشان را پاره کنید. وقتی که جنازه را بر قصر سلیمان عبور دادند فرزندان و غلامان سیاه رفتند و با درگیری جنازه را گرفتند و آن را در چهارراه عمومی گذاشتند و دستور داد ندا کنند که: «ألا من أراد أن یری الطیب ابن الطیب موسی بن جعفر فلیخرج؛ هر کس می‌خواهد پاکیزه پسر پاکیزه را ببیند پس بیرون آید». مردم جمع شدند و حضرت غسل داده شد و با حنوطی فاخر او را حنوط نمودند و در پارچه‌ای که دو هزار و پانصد دینار هزینه آن شده بود و تمام قرآن بر روی آن نوشته بود، حضرت را کفن نمودند و سلیمان خود را با پای برهنه و گریبان چاک زده تا قبرستان قریش (همین جایی که اکنون حرم حضرت می‌باشد) جنازه را تشییع نمود و همانجا دفن کرد پس از آن جریان را به هارون گزارش داد. هارون لعنه الله علیه (از روی سیاست و مکر) به سلیمان نوشت: ای عمو! صله رحم نمودی، خدا پاداش نیکو به تو عنایت نماید! به خدا سوگند آنچه سندی بن شاهک با موسی بن جعفر انجام داد به دستور من نبوده [۲۹۴]. [صفحه ۱۹۶]

اولاد حضرت موسی بن جعفر

بررسی حالات اولاد آن حضرت و به دست آوردن تعداد دقیق آنان کاری دشوار است و بدون تعارف این کار از عهده حقیر کم بضاعت بیرون است. روی همین جهت در این مورد از کتاب منتهی‌الآمال مرحوم محدث قمی استفاده نموده و احوالات بعضی از اولاد بلافصل آن جناب را در این نوشته می‌آورم و تا جایی که در توان است مأخذ نوشته مرحوم محدث قمی را می‌آورم و گاهی از کتاب‌هایی غیر از منتهی‌الآمال نیز نقل می‌نمایم ولی زمینه اصل نوشته آن کتاب است. در این بخش به چند مطلب می‌پردازم:

عدد و شماره اولاد امام کاظم

در عدد و شماره اولاد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به اختلاف سخن گفته شده است: مرحوم مجلسی از مناقب ابن شهر آشوب نقل نموده که اولاد آن حضرت سی نفر است [۲۹۵]. و از صاحب عمده‌الطالب نقل نموده که حضرت دارای شصت اولاد بوده، سی و هفت دختر و بیست و سه پسر [۲۹۶]. و شیخ مفید فرموده که اولاد حضرت سی و هفت نفر می‌باشند هجده تن ذکور و نوزده تن اناث و اسامی آنان بدین طریق است: ۱- علی بن موسی الرضا علیه السلام. ۲- ابراهیم. ۳- عباس. ۴- قاسم که [صفحه ۱۹۷] مادر ایشان کنیزی است ام ولد. ۵- اسماعیل. ۶- جعفر. ۷- هارون. ۸- حسن که مادر آنان کنیزی دیگر است. ۹- احمد. ۱۰- محمد. ۱۱- حمزه مادر این دو نیز کنیزی است. ۱۲- عبدالله. ۱۳- اسحاق. ۱۴- عبیدالله. ۱۵- زید. ۱۶- حسن. ۱۷- فضل. ۱۸- حسین. ۱۹- سلیمان مادر اینها کنیزان هستند. ۲۰- فاطمه‌الکبری. ۲۱- فاطمه‌الصغری. ۲۲- رقیه. ۲۳- حکیمه. ۲۴- ام‌ابیها. ۲۵- رقیه‌الصغری. ۲۶- ام‌جعفر. ۲۷- لبابه. ۲۸- زینب. ۲۹- خدیجه. ۳۰- علییه. ۳۱- آمنه. ۳۲- حسنه. ۳۳- بریهه. ۳۴- عائشه. ۳۵- ام‌سلمه. ۳۶- میمونه. ۳۷- ام‌کلثوم [۲۹۷]. اکنون که عدد اولاد حضرت تا حدی معلوم گردید به بیان حالات چند نفر از ایشان می‌پردازیم:

پسران حضرت

علی بن موسی الرضا

بررسی زندگانی آن حضرت نیاز به نوشته‌ای جداگانه دارد و اگر عمری باقی بود و توفیقی حاصل گردید در زندگانی حضرت کتابی نوشته می‌شود.

ابراهیم بن موسی بن جعفر

شیخ مفید رحمه الله فرموده: ابراهیم بن موسی مردی شجاع و کریم بود. در دوران حکومت مأمون عباسی که محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم السلام خروج کرد و ابوالسرایا در کوفه با او بیعت کرد، ابراهیم از جانب محمد بن زید به امارت یمن منصوب گردید و به آنجا رفت و یمن را فتح نمود و مدتی در آنجا بود تا وقتی که ابوالسرایا کشته شد و طالبین متفرق شدند، از مأمون برای ابراهیم بن موسی امان گرفته [صفحه ۱۹۸] شد. مأمون به وی امان داد. [۲۹۸]. و تاج‌الدین ابن زهری حسینی در حق وی گفته: امیر ابراهیم المرتضی، سیدی جلیل، امیری نبیل، عالم و فاضل بود. از پدرانش علیهم السلام حدیث نقل کرده. در روزگار ابوالسرایا به یمن رفت و آنجا را فتح نمود. و بعضی گفته‌اند: مردم را به امامت برادرش، حضرت امام رضا علیه السلام دعوت می‌نمود. جریان او به مأمون گزارش شد و نزد مأمون لعنه الله علیه برای او شفاعت کردند. مأمون پذیرفت و او را امان داد و متعرض وی نشد. در بغداد وفات کرد و قبر او در قبرستان قریش، نزد پدر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام معروف است. و نیز تاج‌الدین ابن زهره در حالات ابوسبحة، موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیهما السلام گفته: موسی بن ابراهیم از اهل صلاح و عبادت و ورع و فاضل از روای حدیث بود. کتابی از او دیدم در ارتباط با حدیث «سلسله‌الذهب».

مؤالف و مخالف از او نقل حدیث کرده‌اند. و موسی گفته: خبر داد مرا، پدرم ابراهیم، گفت: حدیث کرد مرا، پدرم موسی کاظم علیه‌السلام، گفت: حدیث کرد مرا، امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام، گفت: حدیث کرد مرا، پدرم امام محمد باقر علیه‌السلام، گفت: حدیث کرد مرا، پدرم زین‌العابدین علیه‌السلام، گفت: حدیث کرد مرا، پدرم امام حسین علیه‌السلام شهید کربلا، گفت: حدیث کرد مرا، پدرم امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب علیهما السلام، گفت: حدیث کرد مرا، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، گفت: حدیث کرد مرا، جبرئیل علیه‌السلام، از خدای تعالی که فرموده: «لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی». [صفحه ۱۹۹] کلمه‌ی «لا اله الا الله» حصار من است، پس هر که آن را بگوید در حصار من داخل شود، و کسی که در حصار من داخل شود ایمن خواهد بود از عذاب من. نویسنده: «حدیث سلسله‌الذهب» از احادیث معروف است و مرحوم علامه مجلسی آن را در کتاب شریف بحارالانوار جلد سوم صفحه ۱۴ - ۵ نقل نموده است به آنجا مراجعه شود. مرحوم مجلسی از صاحب عمده‌الطالب نقل کرده که حضرت امام موسی علیه‌السلام را، دو ابراهیم بوده: ابراهیم الاکبر [۲۹۹] و در اعقاب داشتن اکبر، خلاف است. و ابونصر بخاری گفته: ابراهیم اکبر بوده که در یمن در ایام ابوالسرایا خروج کرده، و او بلا عقب (اولاد) بوده. و دیگر ابراهیم اصغر است، که ملقب است به مرتضی، و مادرش ام ولدی از اهل نوبه و زنگبار و اسمش نجیه بود، و او را عقب از دو پسر بوده: موسی ابوسبحة و جعفر. از تحقیقی که فاضل معاصر محمد مهدی موسوی خراسان در پاورقی بحار به عمل آورده معلوم می‌شود که ابراهیم بن موسی در اوایل سال ۲۱۰ در بغداد مسموما از دنیا رفته [۳۰۰].

عباس بن موسی بن جعفر

مرحوم شیخ صدوق در کتاب «عیون‌اخبارالرضا علیه‌السلام» و کلینی در «کافی» وصیتی را از امام کاظم علیه‌السلام نقل نموده‌اند: در ذیل آن وصیتنامه آمده است که عباس بن موسی با برادرش امام رضا علیه‌السلام به نزاع برخاسته و نزد قاضی درباری از حضرت شکایت نموده و حضرت با اخلاق با وی [صفحه ۲۰۰] برخورد نموده است [۳۰۱] و این موضوع دلالت دارد که عباس بن موسی آن گونه که از این خانواده انتظار می‌رود نبوده است و الله العالم. و جناب سید العلماء و الفقهاء، سید مهدی قزوینی در مزار کتاب «فلک‌النجاه» فرموده: دو قبر از اولاد ائمه علیهم‌السلام در حرم امام موسی کاظم علیه‌السلام مشهور است و از اولاد آن حضرت می‌باشند ولی معروف نیستند. و بعضی گفته‌اند یکی از آن دو قبر، قبر عباس، پسر امام موسی علیه‌السلام است که درباره وی مذمت شده. ولی مرحوم آیت الله العظمی خوئی از نسخه‌ای از کتاب شیخ طوسی وثاقت وی را نقل نموده و به روایت صدوق و کلینی اشاره نموده و فرموده: وثاقت عباس بن موسی ثابت نیست زیرا در همه نسخ رجال شیخ آن جمله وجود ندارد و در عین حال نمی‌توان به انحراف عباس جزم پیدا نمود زیرا روایت صدوق و کلینی هر دو از جنبه سند ضعیف می‌باشند [۳۰۲].

قاسم بن موسی بن جعفر

او سیدی جلیل‌القدر بوده است. از بعضی روایات مدح وی استفاده می‌گردد مرحوم کلینی با ذکر سند از یزید بن سلیط نقل نموده که امام موسی بن جعفر علیهما السلام به وی فرموده: اگر امر امامت به اختیار من بود قاسم را امام بعد از خود قرار می‌دادم به خاطر اینکه او را دوست می‌دارم و مورد علاقه‌ام می‌باشد ولی امر امامت مربوط به خدای عزوجل است، هر که را اراده نماید امام قرار می‌دهد [۳۰۳]. [صفحه ۲۰۱] و در روایتی آمده است که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام قاسم را بعد از امام رضا علیه‌السلام یا ابراهیم، متولی صدقات خویش قرار داده است [۳۰۴]. و قبر قاسم در هشت فرسخی حله است، و مزار شریفش زیارتگاه عامه‌ی خلق است. علما و اخیار به زیارت او عنایتی دارند و سید بن طاووس به زیارت او ترغیب نموده است.

اسماعیل بن موسی الکاظم

سیدی است جلیل‌القدر، اگرچه علمای رجال به جلالت او اشاره نکرده‌اند ولی بس است در مدح او آنچه که مرحوم کشی نقل کرده در حال ثقه‌ی جلیل‌القدر صفوان بن یحیی: زمانی که در سال ۲۱۰ صفوان در مدینه از دنیا رفت حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام کفن و حنوط برای او فرستادند و امر کردند که اسماعیل بن موسی بر او نماز گزارد [۳۰۵]. و مرحوم نجاشی و شیخ طوسی برای وی حدود سیزده کتاب ذکر نموده‌اند و این کتاب‌ها به نام «اشعثیات» معروف است [۳۰۶]. روایتی را از پدرش موسی بن جعفر از پدرش امام صادق از پدرش امام باقر از پدرش امام زین‌العابدین علیهم‌السلام نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «من زار قبری بعد موتی کان کمن هاجر الی فی حیاتی فان لم تستطیعوا فابعثوا الی السلام فانه یبلغنی» [۳۰۷]. هر کس بعد از وفاتم قبرم را زیارت نماید مانند کسی است که در [صفحه ۲۰۲] حیاتم به سوی من مهاجرت نموده و اگر نتوانستید به زیارت قبرم بیایید از دور بر من سلام نمایید که به من می‌رسد.

احمد بن موسی معروف به شاه چراغ، مدفون در شیراز

اشاره

مرحوم شیخ مفید فرموده: احمد بن موسی، سیدی کریم، جلیل و صاحب ورع بوده. حضرت ابوالحسن موسی علیه‌السلام او را دوست می‌داشت و مقدم می‌داشت، و یک قطعه زمین با آب، آنکه به «یسیره» معروف بود، به او بخشیده بود. و نقل شده که احمد هزار برده را از مال خویش آزاد نمود. و از اسماعیل بن موسی علیهما‌السلام نقل نموده که می‌گفت: پدرم موسی بن جعفر علیهما‌السلام با فرزندان خود، به بعضی از املاک خود بیرون مدینه تشریف برد و با احمد بن موسی علیهما‌السلام، بیست نفر از خدم و حشم پدرم بودند که اگر احمد می‌ایستاد، آنان با او می‌ایستادند و اگر می‌نشست، با او می‌نشستند. علاوه بر این، پدرم پیوسته نظرش به احمد بود، و پاس احترام او را می‌داشت و از او غافل نمی‌شد [۳۰۸]. مرحوم محدث قمی گوید: این احمد معروف به شاه چراغ است، که در داخل شهر شیراز مدفون است. در ظاهر نیز، از جهت قبه، صحن، ضریح، خدام و غیره، تعظیم و احترام دارد. این احقر در سال ۱۳۱۹ در مراجعت از بیت الله الحرام، از شیراز برگشتم. در آن بلده، تربت پاک او را زیارت کردم، و از باطن آن بزرگوار استمداد نمودم. نویسنده: احقر نیز بحمد الله مکرر آن سید بزرگوار را در شیراز زیارت نموده‌ام. بقعه و بارگاهی مجلل دارد. اکنون جهت آشنا شدن با آن بزرگوار و علت دفن او در شیراز بیانات مرحوم سلطان الواعظین شیرازی را نقل می‌نمایم، می‌نویسد: [صفحه ۲۰۳] سید امیر احمد شاه چراغ: جناب سید امیر احمد معروف به شاه چراغ که بعد از حضرت رضا علیه‌السلام در علم و زهد و ورع و تقوا سرآمد سی و هشت اولاد ذکور و اناث حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام بوده که آن حضرت در زمان حیات باغستانی به نام «سریه» را که هزار دینار خریداری نموده بودند به آن جناب هبه فرمودند و این امامزاده واجب‌التعظیم در مدت عمر هزار بنده در راه خدا آزاد نمودند. وقتی به شیراز وارد شدند در منزل یکی از دوستان صمیمی اهل بیت طهارت در محله «سر دزدک» همین مکان که الآن بقعه و بارگاه آن حضرت است پنهان شدند و شب و روز را به عبادت می‌گذرانیدند. از طرف قتلغ خان والی فارس مفتشین بسیاری برای پیدا کردن امامزادگان معظم گماشتند. بعد از یک سال جناب سید امیر احمد را یافتند. خبر به حکومت دادند، لشکر بسیاری برای دستگیری آن حضرت فرستادند.

جنگ و شهادت سید امیر احمد شاه چراغ

جناب احمد با آن قوم دغا به عنوان دفاع از خود جنگ نموده یک تنه با یک شهر مخالف چنان دفاعی به کار برده و شجاعتی به

خرج داده که هنوز بعد از هزار و صد سال عبرت و حیرت ارباب تاریخ می‌باشد. عاقبت چون دیدند از عهده‌اش بر نمی‌آیند از طرف خانه‌ی همسایه را سوراخ کرده وارد خانه‌ای شدند که پناهگاه آن حضرت بود و هر وقت از جنگ خسته می‌شد در آنجا تنفس و قدری استراحت می‌نمود و به حمله دوباره می‌پرداخت. در موقع استراحت که تکیه به دیوار داده بود از عقب شمشیری به فرق نازینش و از طرف دیگر در همان حال جمعی مشغول خراب کردن [صفحه ۲۰۴] خانه بودند از این جهت بدن مبارکش زیر توده‌های خاک پنهان شد. خبر قتلش معروف و آن خانه خرابه منفور اهالی گردید (چون شهر شیراز عموماً به استثنای عده‌ای قلیل از مخالفین بودند). تا اوایل قرن هفتم هجری که سلطنت فارس به وجود ذیجود اتابک ابوبکر بن سعد مظفرالدین قرار گرفت که پادشاهی بسیار صالح بود و در سی و شش سال سلطنت خود به زهاد و عباد و علما و فضلا تعظیم بسیار می‌نمود و در ترویج شریعت مطهر اسلامیة سعی بلیغ داشت [۳۰۹]. نظر به فحوای کلام «الناس علی دین ملوکهم» وزیران و بزرگان مملکت فارس همگی مردمانی پاک و متظاهر به شعایر اسلام بودند از جمله وزیران و مقربان دربار اتابک مظفرالدین، امیر مقرب‌الدین مسعود بن بدرالدین بوده، که میل بسیاری به عمران و آبادی داشت روی این جهت امر کرد آن تل که وسط شهر شیراز را به صورت بدی درآورده بود بردارند و در محل آن خانه‌ی خراب شده عمارت بزرگی به پا کنند. کارگرهای بسیاری به کار افتادند، خاک‌ها و زباله‌ها را به خارج شهر می‌بردند. روزی در اثنای کار دیدند جسد تر و تازه مقتولی بدون تغیر و تبدل با فرق شکافته، زیبا و وجیه روی زمین زیر آوار قرار گرفته. خبر به وزارت‌خانه رسید حسب الامر وزیر اعظم جمعی به تفتیش قضیه برآمدند.

پیدا شدن جسد شاه چراغ

پس از تفتیشات بسیار تنها اثری که در بدن آن مقتول دیدند که معرف او شد، حلقه انگشتری بود که بر خاتمش نقش بود «العزة لله احمد بن [صفحه ۲۰۵] موسی» با سابقه‌ی تاریخی و شهرت کامل جنگ هاشمی در آن مکان و شهادت احمد بن موسی فهمیدند آن، جسد شریف جناب سید امیر احمد بن موسی الکاظم علیهما السلام امام‌زاده واجب‌التعظیم شهید است که تقریباً بعد از چهارصد سال به این طریق صحیح و سالم، ظاهر و اسباب هدایت بینندگان و باعث استبصار جمعی از مخالفان گردید. حسب الامر اتابک و وزیر اعظم در همان محل که جسد ظاهر گردید، بقعه‌ای عالی برپا کردند و قبری حفر نمودند و با احترام بسیار در حضور علما و بزرگان جسد شریف را به خاک سپردند و بر احترام بقعه افزودند و پیوسته مورد احترام بود تا در سال ۶۵۸ قمری که اتابک وفات یافت و در سال ۷۵۰ که سلطنت شیراز و فارس با شاه اسحاق بن محمود شاه بود، مادر شاه ملکه تاشی خاتون که بانویی جلیله، خیره و صالحه بوده بقعه‌ی مبارکه‌ی آن حضرت را تعمیری عالی نموده و گنبد بسیار زیبایی بر آن قبر برافراشت و قصبه‌ی میمند را که در هجده فرسخی شیراز است وقف بر آن بقعه مبارکه نمود که الی الحال باقی و گلاب میمند معروف جهان است [۳۱۰]. صاحب «روضات الجنات» گفته که در بعضی کتب رجال است که احمد مدفون در شیراز است و مسمی است به «سید السادات» و در این زمان مشهور شده به شاه چراغ و به تحقیق به تواتر رسیده کرامات باهره از مرقد طاهرش پس نقل کرده کلمات اشخاصی که تصریح کرده‌اند به آنکه احمد بن موسی در شیراز مدفون است.

محمد بن موسی

اشاره

برادر اعیانی، (یعنی برادر پدری و مادری) احمد نیز، مردی [صفحه ۲۰۶] جلیل‌القدر، صاحب فضل و صلاح بوده. پیوسته با وضو و طهارت و صلاة بود و شب‌ها مشغول وضو و نماز می‌گشت. چون از نماز فارغ می‌شد، ساعتی استراحت می‌کرد، دیگر باره از

خواب برمی‌خاست، و مشغول طهارت و نماز می‌گشت باز استراحت می‌کرد، باز برمی‌خاست و وضو می‌گرفت، و مشغول نماز می‌شد و این بود عادت او، تا صبح طلوع می‌کرد. چنان چه هاشمیه، کنیز رقیه، دختر موسی بن جعفر علیهما السلام نقل کرده: من هیچ‌گاه محمد را دیدار نکردم، مگر آنکه این آیه را از کتاب خدا یاد می‌کردم: (کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون) [۳۱۱]. مرحوم سلطان الواعظین درباره محمد بن موسی علیهما السلام می‌نویسد: اولین مهاجر از اجداد ما به ایران حضرت سید امیر محمد عابد فرزند بلافضل امام هفتم حضرت موسی الکاظم علیه السلام بوده است که بسیار بافضل و تقوا و از کثرت عبادت معروف به عابد گردیده و تمام عمر قائم الیل و صائم النهار بوده و به ندرت ایامی را افطار می‌نموده. علاقه بسیاری به کتابت کلام الله مجید داشته و از حق‌الکتابه کلام الله بندگان بسیار خریداری و آزاد نمودند. بقعه‌ی مبارکه‌اش الی‌الحال در شیراز مطاف و مزار عامه‌ی ناس من الاعالی و الابدانی می‌باشد قبه و بارگاهش بسیار عالی و در اطراف قبر مبارکش برای حفاظت قبر از پامال شدن در موقع هجوم جمعیت بسیار از زائرین آن جناب، شاهزاده اوریس میرزا معتمد الدوله‌ی ثانی فرزند دانشمند عالیقدر مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمد الدوله عم اکرم مرحوم ناصرالدین شاه قاجار ضریح زیبایی از نقره ساخته و حرم مطهرش را که [صفحه ۲۰۷] مسجدی است برای عبادت زائرین و ادای فرائض و مستحبات و اقامه‌ی نماز جماعت آئینه‌کاری نموده و اهالی فارس بالخصوص توجه زیادی به آن بقعه‌ی مبارکه دارند و به وسیله‌ی روح پر فتوح صاحب بقعه که از عترت پاک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مورد توصیه و سفارش آن حضرت بوده‌اند درک فیض از مبدأ فیاض می‌نمایند.

حرکت قافله هاشمی از مدینه و جنگ با قتلغ خان

در اواخر قرن دوم هجری که حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام را مأمون خلیفه‌ی عباسی جبراً ولیعهد خود ساخت و به طوس مرکز خلافت برد مدتی بین اخوان با آن حضرت جدایی افتاد و شوق زیارت آن حضرت اخوان بزرگوارش را تحریک نمود به وسیله نامه از حضور مقدس حضرت رضا علیه السلام و از مأمون برای حرکت به سمت طوس استیذان نمودند مأمون مکار و حیل‌گر حسن استقبال کرد و همگی آنها را احضار کرد. جناب سید امیر احمد (شاه چراغ) به اتفاق جناب سید امیر محمد عابد (جد اعلا‌ی سلطان الواعظین) و جناب سید علاءالدین حسین برادران معظم و جمع کثیری از برادرزادگان و بنی‌اعمام و اقارب و دوستان به قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام از حجاز به سمت طوس حرکت نموده (طریق مسافرت به طوس در آن زمان غالباً از راه کویت، بصره، اهواز، بوشهر و شیراز بوده) در بین راه نیز جمع کثیری از شیعیان و علاقه‌مندان به خاندان رسالت به سادات معظم ملحق و به اتفاق حرکت می‌نمودند. می‌نویسند: به نزدیک شیراز که رسیدند تقریباً یک قافله پانزده هزار نفری از مرد و زن تشکیل شده بود مأموران و حاکمان شهرها خبر حرکت چنین قافله‌ی بزرگی را به مأمون دادند، مأمون ترسید که اگر چنین [صفحه ۲۰۸] جمعیتی از بنی‌هاشم و دوستداران و فدایی‌های آنها به طوس برسند اسباب تزلزل مقام خلافت گردد، از این رو امری‌ای صادر کرد به تمام حاکمان شهرها که در هر جا قافله‌ی بنی‌هاشم رسیدند مانع از حرکت آنها شوید و آنها را به سمت مدینه برگردانید. به هر کجا این حکم رسید قافله حرکت کرده بود مگر شیراز که قبل از رسیدن قافله حکم به حکومت وقت رسید. قتلغ خان حاکم شیراز مردی بود بسیار جدی و مقتدر. فوری با چهل هزار لشکر جرار در «خان زنیان» هشت فرسخی شیراز اردو زدند همین که قافله بنی‌هاشم رسید پیغام داد برای امامزادگان معظم که حسب الامر مأمون آقایان از همین جا باید برگردید حضرت سید امیر احمد فرمودند اولاً- ما قصدی از این مسافرت نداریم جز دیدار برادر بزرگوارمان حضرت رضا علیه السلام. ثانیاً ما بی‌اجازه نیامدیم از شخص مأمون استیذان نمودیم و به دستور خود او حرکت نمودیم. قتلغ خان گفت: امر است که ما ممانعت از حرکت کنیم. ممکن است به اقتضای وقت امر ثانوی صادر شده و باید اجرا شود. آقایان ناچارند از همین جا مراجعت نمایند. جناب سید امیر احمد با اخوان و سایر بنی‌هاشم و دوستان و همراهان مشورت نمودند، هیچ‌یک حاضر به مراجعت نشدند. صبح که قافله خواست حرکت

نماید احتیاطا زنان را عقب قافله قرار دادند. همین که کوس رحیل نواخته شد لشکر قتلغ خان سر راه را بستند عاقبت کار از حرف به عمل کشید. جنگ شدید خونینی شروع شد. لشکر قتلغ خان در اثر فشار و شجاعت بنی‌هاشم پراکنده شدند و شکست بر آنها وارد آمد در این بین سران لشکر شکست خورده تدبیری کردند (راست یا دروغ) عده‌ای بالای بلندی‌ها فریاد زدند: آقایان اگر به پشت گرمی علی بن [صفحه ۲۰۹] موسی ولیعهد مأمون جنگ می‌کنید الآن خبر رسید که ولیعهد وفات کرد. یک مرتبه این خبر مانند برق ارکان وجود شیعیان و مردم سست عنصر را تکان داده از اطراف امامزادگان متفرق شدند. از این جهت جناب سید امیر احمد شبانه با اخوان و اقارب از بیراهه به شیراز رهسپار گردیدند. جناب سید احمد فرمودند: چون دشمن در تعقیب ماست خوب است با لباس مبدل پراکنده شوید تا گرفتار نشوید. امامزادگان همان شبانه به اطراف پراکنده شدند (که گویند: غالب امامزادگان در ایران متفرق شدگان همان نهضت هستند). ولی جناب امیر احمد و سید امیر محمد عابد و سید علاءالدین حسین به شیراز وارد و هر یک با لباس ناشناس از هم جدا شدند و در گوشه‌ای تنها به عبادت مشغول شدند [۳۱۲].

مادر احمد بن موسی و محمد بن موسی

این دو بزرگوار از یک پدر و مادرند. مرحوم سید جعفر آل بحرالعلوم در شرح حال احمد بن موسی می‌نویسد: مادرش از بانوان محترمه بود به عنوان ام احمد خوانده می‌شد و امام موسی کاظم علیه‌السلام به آن مخدره لطف زیادی داشت وقتی که خواست از مدینه عازم بغداد گردد ودایع امامت را به وی سپرد و به او فرمود: هر وقت که کسی آمد و این ودایع را از تو خواست بدان که من به شهادت رسیده‌ام و آن شخص امام بعد از من است و طاعت او بر تو و بر همه مردم واجب است. و حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام وقتی خواست به بغداد برود امام رضا علیه‌السلام را مأمور حفظ منزل نمود وقتی که هارون حضرت را در بغداد [صفحه ۲۱۰] مسموم کرد و به شهادت نائل آمد امام رضا علیه‌السلام نزد ام احمد تشریف آورد و از وی خواست امانات و ودایع امامت را به او بدهد ام احمد پرسید: مگر پدر بزرگوارت به شهادت رسیده؟ امام رضا علیه‌السلام فرمود: آری! الان از دفن وی فارغ شده‌ام. امانت‌هایی که وقت رفتن به بغداد به تو داد به من بده و من امام بعد از او بر تمام انس و جن هستم. ام احمد گریبان چاک زد و امانت‌ها را به آن حضرت داد و به عنوان امامت با وی بیعت نمود [۳۱۳].

حسین بن موسی کاظم

معروف به سید علاءالدین حسین. مرحوم بحرالعلوم و سلطان الواعظین در شرح حال او نوشته‌اند: جناب سید علاءالدین حسین فرزند دیگر حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام که با برادر بزرگوارش به شیراز آمدند و در گوشه‌ای پنهان، و شب و روز به عبادت مشغول شدند. در آن نزدیکی قتلغ خان را باغی وسیع بود، روزی حضرت در گوشه‌ای از آن باغ تفریح می‌نمود که آن حضرت را شناختند همانجا شهیدش کردند در حالی که قرآن در دست مبارکش بود زیر خاک پنهان گردید. سال‌ها گذشت و قتلغ خان مرد و آن باغ خراب شد. اثری از آن سید بزرگوار ظاهر نبود تا در زمان صفویه در این باغ خرابه ساختمان می‌ساختند، جسد خون‌آلود جوان مقتولی تر و تازه از زیر خاک نمایان شد، گویی او را تازه کشته‌اند در حالتی که در یک دستش قرآن مجید و در دست دیگرش شمشیر و صحیح و سالم بود. با علامت و قرآینی که در دست داشتند فهمیدند بدن مبارک جناب سید علاءالدین حسین فرزند [صفحه ۲۱۱] شهید موسی بن جعفر علیهما السلام است. در آن باغ او را دفن نمودند و قتلغ خان (این قتلغ خان غیر از آن قتلغ خان جنایت کار است که حضرت سید علاءالدین حسین را به شهادت رسانده) بر قبر او بقعه‌ای ساخت. بعد از مدت‌ها میرزا علی مدنی از مدینه به زیارت امامزادگان معظم آمد چون صاحب ثروت بسیار بود بنایی عالی بر قبر آن بزرگوار گذارد، املاک و باغات بسیاری خرید و بر آن بقعه مبارکه وقف نمود و بعد از فوت، خودش را هم در همان آستانه مقدسه دفن نمودند و در زمان

شاه اسماعیل مرحوم مرمت زیبایی بر آن قبر شد که تاکنون مزار عموم اهالی فارس و مورد توجه آنها می‌باشد [۳۱۴].

حمزه بن موسی الکاظم

وی سیدی جلیل‌الشان بوده و در نزدیک شاهزاده عبد‌العظیم علیه‌السلام قبری است با بقعه‌عالیه، منسوب به او و زیارتگاه همه‌ی مردم است. و در روایت نجاشی است: زمانی که حضرت عبد‌العظیم در ری مخفی بود، روزها روزه می‌داشت و شب‌ها به نماز می‌ایستاد. مخفیانه بیرون می‌آمد، و زیارت می‌کرد قبری را که در مقابل قبر اوست، و می‌گفت: این قبر مردی از فرزندان امام موسی علیه‌السلام است [۳۱۵]. علامه مجلسی رحمه‌الله در «تحفه‌الزائر» فرموده: قبر شریف امامزاده حمزه، فرزند حضرت موسی علیه‌السلام، نزدیک قبر حضرت عبد‌العظیم است. ظاهراً همان امامزاده باشد که حضرت عبد‌العظیم او را زیارت می‌نموده، و باید آن مرقد منور را هم زیارت نمود. این یکی از اقوال در محل دفن و قبر آن بزرگوار است. [صفحه ۲۱۲] قول دوم: از صاحب کتاب «المجدی» نقل شده که گفته: حمزه بن امام موسی علیه‌السلام، مکنی به ابوالقاسم است و قبرش در اصطخر شیراز، معروف و مشهور، و محل زیارت نزدیک و دور است. از تاریخ عالم‌آرا نقل است که گفته: نسب سلسله‌ی جلیله‌ی صفویه، به حضرت حمزه بن موسی علیه‌السلام منتهی می‌شود. مدفن آن امامزاده در قریه‌ای از قرای شیراز است. سلاطین صفویه برای وی بقعه‌ای عالی بنا نموده‌اند، و موقوفات زیاد قرار داده‌اند. قول سوم: و در ترشیز نیز قبری است که جمعی اعتقاد دارند قبر حمزه بن موسی الکاظم علیه‌السلام است. قول چهارم: در بلده طیبه قم، زیارتگاهی است معروف به شاهزاده حمزه، و به جلالت قدر معروف است. اهل این شهر اعتقاد تمامی به او دارند، و در احترام و اکرام او بسیار می‌کوشند. از برای او صحن و قبه و بارگاهی است. و از کلام صاحب تاریخ قم معلوم می‌شود که این بزرگوار همان حمزه بن موسی علیه‌السلام است.

عبدالله بن موسی بن جعفر

شیخ طوسی وی را از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام شمرده است [۳۱۶]. مرحوم شیخ مفید روایتی را از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن هاشم نقل نموده که از آن استفاده می‌شود که عبدالله بن موسی علیه‌السلام فتوایی داد و امام جواد علیه‌السلام به او تذکر داد که اهل فتوا نیستی، او قبول کرد و استغفار نمود. ترجمه این روایت این است: ابراهیم بن هاشم گوید: بعد از شهادت امام رضا علیه‌السلام برای انجام اعمال حج رفتیم. خدمت امام جواد علیه‌السلام شرفیاب شدیم. جمعی از شیعیان از [صفحه ۲۱۳] شهرهای مختلف برای دیدار با حضرت آمده بودند. عموی آن حضرت عبدالله بن موسی علیه‌السلام که پیرمردی بزرگسال و با جلالت بود در حالی که لباس زیر پوشیده و بر پیشانی‌اش اثر سجده پیدا بود نزد مردم آمد و نشست. امام جواد علیه‌السلام در حالی که پیراهن نازک کتان و عبای کتانی پوشیده بود و نعلین سفید نویی به پا داشت از اطاق بیرون آمد. عبدالله بن موسی علیه‌السلام برخاست و موم به استقبال حضرت رفت و پیشانی وی را بوسید شیعیان نیز برخاستند و امام جواد علیه‌السلام بر کرسی نشست! مردم حاضر در مجلس از رسیدن حضرت به امامت در سن کودکی متحیر بودند و به یکدیگر نظر می‌کردند! مردی از میان جمعیت از عبدالله بن موسی علیه‌السلام پرسید: چه می‌گویید درباره مردی که با یکی از چهارپایان نزدیکی کرده؟ عبدالله گفت: دستش قطع و حد بر وی جاری می‌شود. امام جواد علیه‌السلام از سخن عمویش در غضب شد و به وی نظر نمود و فرمود: ای عمو! از خدا بترس! روزی سخت در پیش است روز قیامت، که در دادگاه عدل الهی حاضر شوی و خداوند عزوجل به تو بفرماید: چرا به حکمی فتوا دادی که از آن آگاه نبودی؟ عبدالله عرض کرد: استغفر الله! ای پسر مگر پدرت (امام رضا علیه‌السلام) این گونه نفرمود؟ حضرت فرمود: از پدرم سؤال شد که اگر مردی قبر زنی را نبش و با او نزدیکی کرد حکمش چیست؟ پدرم فرمود: دست راستش به خاطر نبش قبر قطع می‌شود و به خاطر زنا بر او حد جاری می‌شود زیرا احترام مرده همانند احترام زنده است. عبدالله

عرض کرد: ای سید من! راست گفתי و من از خدا درخواست مغفرت می‌نمایم [۳۱۷]. [صفحه ۲۱۴] عبدالله بن موسی از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر علیهما السلام یک روایت را نقل نموده است، می‌گوید: از پدرم پرسیدم: دو فرشته موکل انسان وقتی که انسان قصد گناه یا کار خوب نمود از آن آگاهند؟ پدرم فرمود: آیا بوی گند و بوی معطر یکی است؟ عرض کردم: نه! فرمود: وقتی که بنده قصد نمود کار خوبی انجام دهد از وی بوی معطر به مشام می‌رسد. فرشته دست راست به فرشته دست چپ می‌گوید: برخیز که این بنده قصد نموده کار خوب انجام دهد. وقتی که آن کار خوب را انجام داد زبان او برایش قلم و آب دهانش مرکب می‌گردد پس آن را می‌نویسد و وقتی اراده کرد کار بدی را مرتکب شود بوی گندی از او به مشام می‌رسد. فرشته دست چپ به فرشته دست راست می‌گوید: توقف نما که این بنده قصد گناه کرده. وقتی که آن کار زشت را انجام داد زبانش قلم و آب دهانش مرکب می‌گردد و آن گناه را می‌نویسد [۳۱۸].

امامزاده حسن و امامزاده جعفر

نویسنده متببع آقای غلامحسین هادی‌نژاد از اهالی کاکلی درباره این دو امامزاده در یادداشتی مختصر نوشت: این دو در روستای شیخیان محله باغ پیر از بخش کاکلی از بخش‌های شهرستان دشتی (خورموج) واقع در ۵۱ کیلومتری جنوب غربی خورموج مرکز شهرستان مدفون هستند. معروف و مشهور است که این دو بزرگوار از اولاد بلافصل حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می‌باشند که وارد باغ پیر می‌شوند و توسط شخصی به نام ابواسحاق شهید می‌شوند. [صفحه ۲۱۵] این دو امامزاده عظیم‌الشأن دارای بقعه و بارگاه بوده و بسیار مورد توجه مردم می‌باشند. غلامحسین هادی‌نژاد، کاکلی، خرداد ۱۳۸۶. نویسنده: دستنویسی نزد آقای ایرج کشوری از بستگان دیدم، دستخط حاج غلامحسین عبدی یکی دیگر از بستگان بود که نوشته بود: شعری از فایز دشتی بر درب امامزاده جعفر واقع در شیخیان از روستاهای بوشهر به چشم می‌خورد: لوحش الله عالم از فیض شما آباد شد خاک کفر از پرتو تیغ شما آباد شد حبذا این بارگاه جعفر موسی بود یا مگر قصر بهشتی در جهان ایجاد شد

دختران حضرت

ام احمد

در مآخذی که اولاد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را ذکر نموده‌اند دختری به نام ام احمد را برای حضرت ذکر نکرده‌اند ولی در کافی روایتی را نقل نموده است که قسمتی از سند روایت و متن آن چنین است: الحسین بن موسی عن امه و ام احمد بنت موسی قالتا: کنا مع ابي الحسن عليه السلام بالبادية و نحن نريد بغداد فقال لنا يوم الخميس: «اغتسلا اليوم لغد يوم الجمعة فان الماء بها غدا قليل»، فاغتسلنا يوم الخميس ليوم الجمعة [۳۱۹]. حسین بن موسی از مادرش و از ام احمد دختر موسی نقل نموده که [صفحه ۲۱۶] گفتند: با ابوالحسن علیه السلام در بیابان بودیم و به طرف بغداد می‌رفتیم حضرت روز پنج‌شنبه به ما فرمود: امروز برای فردا که روز جمعه است غسل نمایید زیرا فردا در بیابان آب کم است. ما روز پنج‌شنبه برای روز جمعه غسل نمودیم. از کلام مرحوم آیت الله العظمی خویی برداشت می‌شود که ام احمد بنت موسی درست نیست بلکه ام احمد بن موسی بن جعفر علیهم السلام صحیح است که مراد از آن ام احمد همسر موسی بن جعفر علیهما السلام است [۳۲۰]. به نظر احقر این مطلب را نمی‌توان به اثبات رساند زیرا حضرت موسی بن جعفر در سفری که وی را به بغداد بردند ام احمد همسرش را در مدینه به عنوان وصی خود معرفی نمود و در مدینه ماند که در گذشته به این موضوع اشاره شد. مگر اینکه کسی بگوید: ممکن است حضرت سفری پیش از آن به بغداد داشته که اثبات آن مشکل است و وجهی ندارد که دست از ظهور کلام برداریم.

حکیمه بنت موسی

برقی وی را از کسانی به شمار آورده که از امام رضا علیه‌السلام حدیث نقل نموده است [۳۲۱]. دو روایت از او در مآخذ دیده می‌شود: ۱- مرحوم کلینی با ذکر سند از او نقل نموده که امام رضا علیه‌السلام را دیدم درب انبار هیزم ایستاده و آهسته سخن می‌گوید. من کسی را ندیدم، پس عرض کردم: ای سید من! با چه شخصی راز می‌گویی؟ فرمود: با عامر زهرایی که نزد من آمده و شکایت می‌نماید! عرض کردم: ای سید من دوست دارم سخن او را بشنوم. فرمود: اگر سخن وی را بشنوی یک [صفحه ۲۱۷] سال مبتلا به تب می‌شوی. عرض کردم: دوست دارم سخنش را بشنوم. پس حضرت فرمود: بشنو، صدایی همانند سوت شنیدم و تب بر من عارض گردید و تا یک سال ادامه داشت [۳۲۲]. ۲- مرحوم علامه مجلسی از کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل نموده که حکیمه دختر ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام می‌گوید: هنگامی که زایمان خیزران مادر امام جواد علیه‌السلام فرا رسید امام رضا علیه‌السلام مرا خواست پس فرمود: ای حکیمه! در هنگام زایمان او حاضر شو و تو و او و قابله در اطای بروید! و امام رضا علیه‌السلام برای ما چراغی گذاشت و در را به روی ما بست هنگامی که درد زایمان به خیزران دست داد و مقابل او طشتی بود، چراغ خاموش شد. من از خاموش شدن چراغ غمگین شدم در این اثنا امام جواد علیه‌السلام در طشت درخشید ناگهان دیدم که بر بدن او چیز نازکی است مانند پارچه، نور او می‌درخشید به گونه‌ای که اتاق را روشن کرد پس ما امام جواد علیه‌السلام را دیدیم پس من او را برداشتم و در دامنم گذاشتم و آن پرده را از روی او برداشتم سپس امام رضا علیه‌السلام تشریف آورد و در را باز کرد، در وقتی که ما از جریان او فارغ شده بودیم پس حضرت او را گرفت و در گهواره گذاشت و به من فرمود: ای حکیمه! از گهواره‌ی او دور نشو. حکیمه می‌گوید: در روز سوم از ولادت امام جواد علیه‌السلام دیده‌اش را به طرف آسمان گشود سپس به راست و چپ خویش نگاه کرد آن گاه فرمود: «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا رسول الله». من وحشت‌زده و متعجب برخاستم و خدمت امام رضا علیه‌السلام شرفیاب شدم و به او عرض کردم: من از این کودک چیز عجیبی شنیدم. حضرت [صفحه ۲۱۸] فرمود: چه شنیدی؟ من جریان را به حضرت خبر دادم! فرمود: ای حکیمه! آنچه از عجایب او خواهی دید بیش از این است [۳۲۳]. مرحوم سید جعفر آل بحرالعلوم فرموده: در کوه‌های راه بهبهان قبری است که به او نسبت داده می‌شود و شیعیان آنجا را زیارت می‌نمایند [۳۲۴]. نویسنده: حقیق در سال ۱۴۲۸ هجری قمری روز هشتم ماه جمادی الاولی برابر با چهارم خرداد سال ۱۳۸۶ هجری شمسی به زیارت بی‌بی حکیمه مشرف شدم جریان و خاطرات آن سفر را نقل می‌نمایم: در تاریخ مذکور در خدمت آقای سید جواد موسوی (از سادات محترم و موفق چهار روستایی) به اتفاق آقای حاج محمد فولادی و جناب حاج محمد بازاریار (از دوستان خوب حقیق از اهالی همان روستا) از آنجا به قصد زیارت آن بانوی محترمه به راه افتادیم. حدود ساعت هفت و پانزده دقیقه از گناوه گذشتیم و در جاده آسفالت گناوه - بهبهان ادامه مسیر دادیم با سرعت متعارف حدود دو ساعت راه پیمودیم تا به امامزاده محترمه رسیدیم. حرم مطهرش در کوه‌های بهبهان و گچسازان به فاصله ۴۷ کیلومتر از جاده اصلی گناوه به بهبهان فاصله دارد. جاده آسفالت، ولی کم عرض و پرپیچ و خم است و گردنه‌هایی خطرناک دارد. حرم شریف در غاری واقع است که اکنون آن را توسعه داده‌اند و صحن و رواقی باصفا دارد ولی در عین حال ضریح مطهر زیر کوه قرار دارد و بسیار جالب است. بر روی آن نوشته شده: [صفحه ۲۱۹] بسمه تعالی ضریح مطهر و مبارک حضرت بی‌بی حکیمه علیها السلام بنت امام موسی بن جعفر علیهما السلام در سال ۱۳۸۳ ساخته و نصب گردید. ساخت و قلم‌زنی: سید محسن احمد، نجاری ابن یمین. اطراف ضریح یک ردیف آیات سوره «الدهر» تا (لؤلؤا منتورا) و ردیفی دیگر اسماء الله، یا کافی و... و قسمتی دیگر دوازده بند مرثیه از ملا محتشم: باز این چه شورش است که در خلق عالم است، نوشته شده. در قسمت بالای سر جلو رو ضریح کوچکی است که روی آن نوشته شده: بی‌بی گل خاتون کنیز بی‌بی حکیمه. آن روز که ما شرفیاب بودیم هوا نسبتا گرم بود ولی حدود ۱۵۰ نفر زائر از زن و مرد، بزرگ و کوچک آنجا بودند.

حضرت فاطمه معصومه بنت موسی بن جعفر

اشاره

بررسی زندگانی وی نیاز به نوشته‌ای جداگانه دارد در این کتاب به مختصری از حالات او اکتفا می‌نمایم و چند موضوع را ذکر می‌کنم:

تاریخ ولادت

مرحوم محدث معاصر شیخ علی نمازی شاهرودی در کتاب «مستدرک سفینه البحار» واژه «سنه» و «فطم» می‌نویسد: در اول ماه ذیقعه سال ۱۷۳ فاطمه دختر موسی بن جعفر علیهما السلام که در قم مدفون است متولد گردید.

فضائل و مناقب

در فضائل و مناقب حضرت فاطمه معصومه علیها السلام روایاتی وارد شده که بعضی از آنها را ذکر می‌نمایم: [صفحه ۲۲۰] قاضی نور الله شوشتری در کتاب «مجالس المؤمنین» از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: همانا خدا را حرمی است و آن مکه است! آگاه باشید که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرمی است و آن مدینه است! آگاه باشید برای امیرالمؤمنین علیه السلام حرمی است و آن کوفه است! آگاه باشید که قم کوفه کوچک است. آگاه باشید که بهشت را هشت در است سه در آن به سوی قم باز می‌شود. زنی از فرزندان من در آن قبض روح می‌شود که با شفاعت وی همه شیعیان به بهشت وارد می‌گردند نام او فاطمه دختر موسی است [۳۲۵] همین مضمون را مرحوم علامه مجلسی از کتاب تاریخ قم نقل کرده و در ذیل آن آمده: راوی می‌گوید: این سخن را که از امام صادق علیه السلام فرمود هنوز مادر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به آن حضرت حمله نشده بود [۳۲۶]. در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده: «أن زیارتها تعدل الجنة» [۳۲۷]. «پاداش زیارت وی بهشت است». مرحوم ابن قولویه با سند صحیح از سعد بن سعد نقل کرده است که از امام رضا علیه السلام درباره زیارت فاطمه دختر موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال نمودم فرمود: «من زارها فله الجنة» [۳۲۸] «هر که او را زیارت نماید برایش بهشت است». [صفحه ۲۲۱] و با ذکر سند از امام جواد علیه السلام نقل نموده که فرمود: «من زار قبر عمتی بقم فله الجنة» [۳۲۹]. «هر که قبر عمه‌ام را در قم زیارت کند برایش بهشت است». و مرحوم صدوق در کتاب «ثواب الاعمال» و کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السلام» با سند صحیح از سعد بن سعد نقل کرده که از امام رضا علیه السلام مقام و فضیلت فاطمه دختر موسی بن جعفر علیهما السلام را پرسیدم، فرمود: «من زارها فله الجنة» [۳۳۰]. و همه روایاتی که در مدح قم وارد شده دلالت بر فضیلت و بزرگواری این بانوی با عظمت دارد زیرا فضیلت قم به این است که آن مخدره در آن مدفون است. مرحوم علامه مجلسی می‌گوید: در بعضی کتب زیارات دیدم که علی بن ابراهیم از پدرش از سعد از امام رضا علیه السلام نقل کرده که فرمود: ای سعد! قبر یکی از ما در قم نزد شماست! عرض کردم: فدایت شوم! مراد شما قبر فاطمه دختر موسی علیه السلام است؟ فرمود: آری! هر که او را با شناخت حشش زیارت نماید پاداش او بهشت است. پس وقتی که نزد قبر او رفتی بالای سر رو به قبله بایست و سی و چهار مرتبه الله اکبر و سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله بگو پس از آن بگو: «السلام علی آدم صفوة الله السلام علی نوح نبی الله السلام علی ابراهیم خلیل الله السلام علی موسی کلیم الله السلام علی عیسی روح الله السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا خیر خلق الله السلام علیک یا صفی الله السلام علیک یا محمد بن عبدالله خاتم النبیین السلام علیک یا امیرالمؤمنین علی بن [صفحه ۲۲۲] ابی طالب وصی رسول الله السلام علیک یا فاطمه سیده نساء العالمین السلام علیکما یا سبطی نبی الرحمة و سیدی شباب اهل الجنة السلام علیک یا علی بن الحسین

سید العابدین و قره عین الناظرین السلام علیک یا محمد بن علی باقر العلم بعد النبی السلام علیک یا جعفر بن محمد الصادق البار الامین السلام علیک یا موسی بن جعفر الطاهر الطهر السلام علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی السلام علیک یا محمد بن علی التقی السلام علیک یا علی بن محمد النقی الناصح الامین السلام علیک یا حسن بن علی السلام علی الوصی من بعده اللهم صل علی نورک و سراجک و ولی ولیک و وصی وصیک و حجتک علی خلقک السلام علیک یا بنت رسول الله السلام علیک یا بنت فاطمه و خدیجه السلام علیک یا بنت امیرالمؤمنین السلام علیک یا بنت الحسن و الحسین السلام علیک یا بنت ولی الله السلام علیک یا اخت ولی الله السلام علیک یا عمه ولی الله السلام علیک یا بنت موسی بن جعفر و رحمه الله و بركاته السلام علیک عرف الله بیننا و بینکم فی الجنة و حشرنا فی زمرتکم و اوردنا حوض نبیکم و سقانا بکأس جدکم من ید علی بن ابی طالب صلوات الله علیکم اسئل الله ان یرینا فیکم السرور و الفرج و ان یجمعنا و ایاکم فی زمرة جدکم محمد صلی الله علیه و آله و ان لا یسلبنا معرفتکم انه ولی قدیر اتقرب الی الله بحبکم و البرائه من اعدائکم و التسلیم الی الله راضیا به غیر منکر و لا مستکبر و علی یقین ما اتی به محمد و به راض نطلب بذلک وجهک یا سیدی اللهم و رضاک و الدار الآخرة یا فاطمه اشفعی لی فی الجنة فان لک عند الله شأن من الشأن اللهم انی اسئلك ان تختم لی بالسعادة فلا- تسلب منی ما انا فیہ و لا- حول و لا- قوة الا بالله العلی العظیم اللهم استجب لنا و تقبله بکرمک و عزتک و برحمتک و عافیتک و صلی الله علی محمد و آله اجمعین و سلم تسلیما یا ارحم الراحمین». [صفحه ۲۲۳]

علت تشریف آوردن حضرت فاطمه معصومه به قم

استاد بزرگوار ما آیت الله العظمی حاج آقا تقی طباطبایی قمی دام ظلّه می نویسد: علامه مجلسی از تاریخ قم نقل می کند: زمانی که مأمون حضرت رضا علیه السلام را از مدینه به مرو احضار نمود برای اینکه حضرت را ولیعهد خود قرار دهد، در سال دویست هجری، فاطمه علیها السلام خواهر آن حضرت در سال دویست و یک به طلب و جستجوی برادرش از مدینه خارج گردید و چون به ساوه رسید مریض شد پس سؤال نمود: تا قم چه قدر راه است؟ گفتند: ده فرسخ. فرمود: مرا به قم ببرید. او را به قم آوردند و در خانه موسی بن خزرج بن سعد اشعری جای دادند. و در صحیح ترین نقل ها این گونه نقل شده است که: زمانی که خبر آمدن بی بی علیها السلام به قم رسید اشراف قم به استقبال رفتند و مقدم بر همه موسی بن خزرج بود وقتی که خدمت بی بی رسید مهار شتر بی بی را گرفت و به طرف منزل خودش برد و آن حضرت هفده روز در آنجا بود سپس وفات فرمود [۳۳۱].

تاریخ ورود آن حضرت به قم

بنابراین که وفات حضرت در روز دوازدهم ربیع الثانی بوده و هفده روز در قم بوده پس از آن وفات نموده تاریخ ورود حضرت به قم ۲۵ ماه ربیع الاول است..

تاریخ رحلت حضرت فاطمه معصومه و جریان دفن آن مخدیره

مرحوم نمازی شاهرودی می گوید: نقل شده که حضرت فاطمه دختر امام کاظم علیهما السلام در دوازدهم ماه ربیع الثانی سال ۲۰۱ وفات نمودند [۳۳۲]. استاد بزرگوار ما جریان تجهیز بی بی را از علامه مجلسی چنین نقل نموده: [صفحه ۲۲۴] آن حضرت هفده روز در آنجا (قم) بود سپس وفات فرمود. موسی بن خزرج امر نمود بی بی را غسل دادند و کفن نمودند و بر جنازه نماز خواند و آن حضرت را در زمینی که مال خود بود دفن نمود و آن همین جایی است که الآن حرم مقدس آن بی بی است، و سقفی از بوری بر قبر شریف درست نمود تا این که زینب دختر امام جواد علیه السلام بر قبر قبه ای بنا نمود. و به سند دیگر از احمد بن ولید نقل شده: زمانی که حضرت فاطمه معصومه علیها السلام را غسل دادند و کفن کردند، جنازه را به قبرستان «بابلان» بردند و پهلوی سردابی که

کنده بودند گذاردند، آل سعد اختلاف کردند که چه کسی جنازه را به قبر داخل نماید سپس اتفاق کردند بر مرد صالحی که اسمش قادر بوده و مدت زیادی از عمرش گذشته بود و خادم آنها بود. موقعی که فرستادند او بیاید دیدند دو نفر سوار از طرف رمله می‌آیند (ظاهراً مراد از رمله ریگزار باشد) و روی خود را بسته بودند زمانی که به جنازه نزدیک شدند پیاده شدند و بر جنازه نماز خواندند سپس به سرداب داخل شدند و جنازه را به سرداب داخل نمودند و دفن کردند سپس خارج شدند و با احدی حرف نزدند و سوار شدند و رفتند و کسی نفهمید که آنها چه کسانی بودند. و علامه مجلسی از قول راوی خبر نقل می‌کند: آن محرابی که آن حضرت در خانه موسی بن خزرج در آن نماز می‌خوانده باقی است و مردم به زیارت آن می‌روند [۳۳۳]. مرحوم محدث قمی گوید: در زمان ما نیز آن محراب مبارک موجود است و آن در محله میدان میر واقع است و به ستیه معروف است و «ستی» به معنای خانم و بی‌بی است. نویسنده: در زمان ما نیز آن محراب در مدرسه «ستیه» موجود است. [صفحه ۲۲۵]

اصحاب حضرت موسی بن جعفر

اشاره

مرحوم شیخ طوسی نام ۲۷۱ نفر از اصحاب حضرت را ذکر نموده است [۳۳۴]. شرح حال عده‌ای را ذکر می‌نمایم:

ابراهیم بن ابی محمود

شیخ طوسی وی را از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السلام به شمار آورده و فرموده: دارای مسائل می‌باشد [۳۳۵]. مرحوم ثقه الاسلام کلینی با ذکر سند نقل می‌نماید: ابراهیم بن ابی محمود گفته: ابوالحسن (موسی بن جعفر) علیهما السلام را دیدم که با خانه کعبه وداع نمود وقتی که خواست از در مسجد خارج گردد به سجده افتاد سپس برخاست و رو به کعبه نمود و گفت: «اللهم انی أنقلب علی أن لا اله الا أنت» [۳۳۶].

ابراهیم بن عبدالحمید

شیخ در دو مورد او را از اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام ذکر نموده در یک مورد فرموده: او را کتابی است و در مورد دیگر فرموده: از واقفه است [۳۳۷]. از این رو که او را در دو مورد ذکر نموده برداشت می‌شود که دو نفرند. در کامل‌الزیارات از وی نقل می‌کند که از ابوالحسن علیه السلام پرسیدم: من نماز را نزد قبر امام حسین علیه السلام و در مکه و مدینه شکسته می‌خوانم [صفحه ۲۲۶] می‌توانم نزد قبر امام حسین علیه السلام و در مکه و مدینه نماز مستحبی بخوانم؟ فرمود: هر مقدار خواستی نماز مستحبی نزد قبر آن حضرت و در مسجد الحرام و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و در مشهد آن حضرت بخوان که کار خوبی است [۳۳۸]. و مرحوم کلینی در نماز جعفر علیه السلام از وی نقل نموده که ابوالحسن علیه السلام به او فرموده: در رکعت اول سوره زلزلت و در رکعت دوم سوره عادیات و در رکعت سوم سوره نصر و در رکعت چهارم سوره توحید را بخوان. ابراهیم گوید: به حضرت عرض کردم: ثوابش چیست؟ فرمود: اگر گناهان مانند ریگ روی هم انباشته باشد خداوند خواننده آن را می‌آمرزد! سپس به من نظر نمود و فرمود: این مخصوص تو و کسانی است که با تو هم عقیده باشند [۳۳۹]. ناگفته نماند که اگر ابراهیم از واقفه بوده این سخن حضرت مربوط به پیش از واقفی شدن اوست.

ابراهیم بن عمر الیمانی

مرحوم کلینی با ذکر سند از وی نقل نموده که امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: «لیس منا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم فان عمل حسنا استزاد الله و ان عمل سیئا استغفر الله منه و تاب الیه» [۳۴۰]. کسی که هر روز خود را به حساب نکشد از ما نیست (بایستی از خود حسابرسی کند) اگر کار خوبی انجام داده از خدا بخواهد که افزون نماید و اگر مرتکب کار بدی شده از خدا درخواست آمرزش و توبه نماید. [صفحه ۲۲۷]

احمد بن سلیمان

شیخ او را از اصحاب حضرت به شمار آورده است [۳۴۱]. مرحوم کلینی با ذکر سند از وی نقل کرده: مردی از امام موسی بن جعفر علیهما السلام، وقتی حضرت در طواف بود پرسید و گفت: جواد (سخی) کیست؟ حضرت فرمود: سخن تو دو صورت داد اگر از جواد در بین مخلوقین سؤال می‌کنی، جواد آن کسی است که آنچه را خدا بر او واجب نموده بپردازد و اگر از خالق می‌پرسی او چه بدهد و چه ندهد، جواد است زیرا اگر روزی به تو داد چیزی را به تو داده که از تو نیست و اگر روزی به تو ندهد از چیزی دریغ ورزیده که باز مال تو نیست [۳۴۲]. و نیز از وی روایت نموده که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: «البخیل من بخل بما افترض الله علیه» [۳۴۳]. بخیل آن کسی است که نسبت به آنچه خدا بر او واجب نموده بخل ورزد.

احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی مولی سکونی

شیخ وی را از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السلام به شمار آورده و فرموده: ثقه‌ی جلیل القدری است [۳۴۴]. و در فهرست در حق وی فرموده: احمد بن محمد بن ابی نصر معروف به بزنطی از اهل کوفه و ثقه است و دو کتاب را از وی نام برده است و فرموده سال ۲۲۱ وفات نموده [۳۴۵]. [صفحه ۲۲۸] و در کتاب «الغیبه» درباره احمد بن محمد بن ابی نصر و جمعی فرموده: اول واقفی مذهب بودند (امامت امام رضا علیه السلام را قبول نداشتند) ولی در اثر دیدن معجزات و کرامات از آن حضرت معتقد به حق شدند و امامت آن بزرگوار و امامان بعد از وی را پذیرفتند. احمد بن محمد بن ابی نصر از آل مهران بود که همگی معتقد به وقف بودند از جمله احمد بن محمد ولی به حضرت امام رضا علیه السلام نامه‌ای نوشت و بعد از دریافت جواب و دیدن معجزاتی از عقیده فاسد خود برگشت. خود احمد بن محمد می‌گوید: نامه‌ای به حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام نوشتم و در خاطر خود گذراندم که هر وقت خدمت آن حضرت مشرف شدم از سه آیه قرآن از او سؤال نمایم: ۱- (أفأنت تسمع الصم أو تهدی العمی) «آیا تو کر را می‌شنوایی یا کور را هدایت می‌نمایی». ۲- (فمن یرد الله أن یهدیه یشرح صدره للاسلام) «هر که را خدا اراده نماید که هدایت نماید دل او را برای پذیرفتن اسلام باز نماید». ۳- (انک لا تهدی من أحببت و لکن الله یهدی من یشاء) «تو هر که را دوست داری هدایت نمایی نمی‌توانی ولی خدا هر که را خواست هدایت می‌نماید». احمد گوید: حضرت نامه مرا جواب داد و در آخر آن، آیه‌هایی را که در خاطر گذرانده بودم که از وی بپرسم نوشته بود! وقتی که جواب نامه به دستم رسید آنچه را در خاطر گذرانده بودم فراموش کرده بودم پیش خود گفتم: این چه جوابی است که به من داده؟ پس از آن، آنچه را در خاطر گذرانده بودم یاد آوردم [۳۴۶]. [صفحه ۲۲۹] مرحوم نجاشی نیز او را ذکر نموده و فرموده: امام رضا و امام جواد علیهما السلام را درک نموده و نزد آن دو بزرگوار دارای منزلتی بزرگ بوده! آن گاه کتب وی را برشمرده و گفته: احمد در سال ۲۲۱ وفات نموده [۳۴۷]. و مرحوم کشی از احمد بن محمد بن ابی نصر نقل نموده که خدمت امام رضا علیه السلام شرفیاب شدم. شب شد خواستم برگردم حضرت فرمود: شب دست داده نرو. خدمت حضرت ماندم به کنیزش فرمود، متکا و فراش مرا بیاور و برای احمد در اطاق بینداز. وقتی که وارد آن اطاق شدم در خاطرم گذشت که مانند من کیست در خانه‌ی ولی خدا و روی بستر او! حضرت مرا صدا زد و فرمود: ای احمد! امیرالمؤمنین به عیادت صعصعه بن صوحان تشریف برد و فرمود: ای صعصعه! اینکه من به عیادت آمده‌ام و وسیله فخر بر

قومت قرار نده برای خدا فروتنی نما تو را رفعت می دهد [۳۴۸]. احمد بن محمد بن ابی نصر احادیث زیادی را روایت نموده است اکنون یکی از آنها را ذکر می نمایم: از امام موسی کاظم علیه السلام نقل نموده که برای رزق این دعا را بخوان: «یا الله یا الله یا الله أسألك بحق من حقه عليك عظیم أن تصلي علی محمد و آل محمد و أن ترزقني العمل بما علمتني من معرفة حقهك و أن تبسط علی ما حضرت من رزقك» [۳۴۹].

حسین بن محمد القمی

شیخ او را از اصحاب امام کاظم علیه السلام ذکر نموده است [۳۵۰]. ابن قولویه با ذکر سند از وی روایت نموده که امام موسی بن [صفحه ۲۳۰] جعفر علیهما السلام فرمود: کمترین پاداشی که به زائر قبر امام حسین علیه السلام داده می شود این است که گناهان گذشته و آینده‌ی زائر بخشوده می شود به شرط اینکه عارف به حق و حرمت و ولایت آن حضرت باشد [۳۵۱]. مرحوم کلینی نیز این روایت را از حسین بن محمد بدون لفظ قمی نقل نموده است. [۳۵۲].

حماد بن عثمان ناب

شیخ او را از اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام ذکر نموده است [۳۵۳]. در فهرست فرموده: حماد بن عثمان بن الناب ثقه‌ی جلیل‌القدر، او را کتابی است [۳۵۴]. و مرحوم کشی فرموده: شنیدم اساتیدم یادآوری می کردند: حماد، جعفر و حسین فرزندان عثمان بن زیاد رواسی، همه‌ی آنان از فضلا و خیرین و ثقات می باشند. و حماد بن عثمان در سال ۱۹۰ در کوفه وفات نمود [۳۵۵].

حماد بن عیسی جهنی

شیخ او را از اصحاب امام موسی بن جعفر علیهما السلام به شمار آورده است [۳۵۶]. مرحوم نجاشی درباره وی فرموده: وی از کوفه است ولی ساکن بصره شده بود در حدیثش ثقه و بسیار راستگو بوده از امام صادق علیه السلام بیست حدیث روایت نموده. [صفحه ۲۳۱] خود او گفته: هفتاد حدیث از امام صادق علیه السلام شنیدم ولی در اثر تردیدی که داشتم به روایت بیست حدیث اکتفا نمودم و از امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت نقل نموده است و تا زمان امام رضا و امام جواد علیهما السلام حدیث از وی نقل نشده. چند کتاب دارد و در سن نود و چند سالگی در سال ۲۰۹ یا ۲۰۸ در وادی قنّاء غرق شد [۳۵۷]. شیخ نیز وی را توثیق نموده است، فرموده: بصری و ثقه است و دارای کتبی است [۳۵۸]. و در کتاب «الغیبه» فرموده: حماد بن عیسی از واقفه بود و با دیدن معجزات از امام رضا علیه السلام از آن عقیده برگشت [۳۵۹]. و مرحوم کشی از عیسی از حماد نقل کرده است: خدمت امام موسی بن جعفر علیهما السلام شرفیاب شدم و عرض کردم: فدایت شوم! از خدا درخواست کن که خانه‌ای و همسری و پسری و خادمی و در هر سال حج روزی من نماید. حضرت فرمود: اللهم صل علی محمد و آل محمد خدایا خانه‌ای و همسری و پسری و خادمی و پنجاه حج روزی حماد بفرما! وقتی که فرمود: پنجاه حج دانستم که بیش از پنجاه بار حج نصیب نمی گردد. الآن حج چهل و هشتمین من است و این خانه من است که می بینی و این همسر من است که از پشت پرده سخن مرا می شنود و این پسر من و این خادم من است، همه اینها روزی من شده است. محمد بن عیسی عیسی گوید: بعد از آن دو بار حج انجام داد پس از آن در معیت ابوالعباس نوفلی برای انجام حج پنجاه و یکم به راه افتاد [صفحه ۲۳۲] وقتی که به میقات رسید رفت که غسل نماید سیل جاری شد و غرق گردید رحمه الله علیه [۳۶۰]. مرحوم کلینی با سند صحیح از او نقل نموده که مردی از اهل بصره خدمت امام موسی بن جعفر علیهما السلام مشرف شد و عرض کرد: فدایت شوم با گروهی می نشینم که شطرنج بازی می نمایند من فقط نگاه می کنم و

بازی نمی‌نمایم! حضرت فرمود: تو را با مجلسی که خدا به اهل آن مجلس نگاه نمی‌نماید چه کار؟ [۳۶۱].

داود بن زربی

شیخ وی را از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام به شمار آورده است [۳۶۲]. و فرموده: یک اصل (کتاب) دارد: نجاشی نیز فرموده: کتابی دارد [۳۶۳]. و شیخ مفید او را از خواص و ثقات امام رضا علیه‌السلام به شمار آورده و فرموده: از اهل ورع و علم و فقه و از شیعیان آن حضرت است و از کسانی است که از امام موسی کاظم علیه‌السلام نص بر امامت امام رضا علیه‌السلام نقل نموده است [۳۶۴]. و مرحوم کلینی با ذکر سند از وی نقل نموده که مقدار مالی را خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بردم حضرت قسمتی را برداشت و بقیه را برنداشت! عرض کردم: چرا این مقدار را نزد من گذاشتی؟ فرمود: امام بعد از من آن را از تو درخواست می‌نماید! وقتی که خبر شهادت آن [صفحه ۲۳۳] حضرت به ما رسید امام رضا علیه‌السلام پسرش را فرستاد و آن اموال را از من خواست، به او دادم [۳۶۵] شیخ مفید نیز این روایت را نقل نموده است [۳۶۶].

داود بن سلیمان

شیخ مفید وی را از خاصان و ثقات حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و ورع و عالم از شیعیان آن حضرت و از کسانی که نص آن بزرگوار را بر امامت امام رضا علیه‌السلام نقل نموده، بر شمرده است [۳۶۷]. و مرحوم کلینی و مفید از وی نقل کرده‌اند که به امام موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: می‌ترسم حادثه‌ای پیش آید و دیگر شما را ملاقات ننمایم به من بگو امام بعد از شما کیست؟ حضرت فرمود: پسر ابوالحسن علیه‌السلام (امام رضا) [۳۶۸].

زید نرسی

ابن قولویه با ذکر سند از او روایت نموده که موسی بن جعفر به امام رضا علیهم‌السلام اشاره نمود و فرمود: هر که این پسر را زیارت نماید بهشت برای اوست [۳۶۹].

سعد بن سعد بن احوص الاشعری

برقی وی را از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السلام به شمار آورده است و نجاشی و شیخ وی را از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام شمرده‌اند و او را توثیق نموده‌اند و گفته‌اند: کتابی دارد [۳۷۰]. [صفحه ۲۳۴] ابن قولویه با ذکر سند از وی نقل نموده که از ابوالحسن (موسی بن جعفر علیهما السلام) از حکم خاک پرسیدم، حضرت فرمود: خوردن خاک حرام است مانند مردار و خون و گوشت خوک، مگر خاک قبر امام حسین علیه‌السلام که در آن شفای هر دردی و امان از هر ترسی است [۳۷۱].

صفوان بن یحیی بجلي

از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام و اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام است و از امام صادق علیه‌السلام نقل حدیث نموده و سی کتاب تألیف کرده است. شیخ طوسی و نجاشی درباره وی گفته‌اند: کوفی ثقة ثقة عین. نزد امام رضا علیه‌السلام دارای منزلتی مهم بود. وکیل امام رضا و امام جواد علیهما السلام بود. موثق‌ترین و عابدترین اهل زمان خویش بود. گرایش به مذهب واقفه پیدا نکرد هر چند عده‌ای از واقفه مال فراوانی را به او پیشنهاد کردند. با عبدالله بن جندب و علی بن نعمان رفیق بودند در خانه خدا با هم

پیمان بستند که هر کدام زودتر از دنیا رفتند آنکه زنده ماند از جانب دیگری نماز بخواند و روزه بگیرد و حج انجام دهد و زکات بپردازد. عبدالله بن جندب و علی بن نعمان پیش از صفوان از دنیا رفتند و صفوان بعد از آنان تا در حیات بود روزی ۱۵۰ رکعت نماز می‌خواند و سالی سه ماه روزه می‌گرفت و سه بار زکات می‌داد و از جانب آنها حج و سایر کارهای خیر انجام می‌داد. در معاصرین خود در عبادت و ورع مانند نداشت. سال ۲۱۰ از دنیا رفت [۳۷۲]. [صفحه ۲۳۵] امام موسی بن جعفر علیهما السلام درباره وی در حدیثی فرمود: برای دین شخص مسلمان خطری بدتر از حب ریاست نیست. خطر ریاست برای دین مسلمان بیشتر از این است که دو گرگ گرسنه در گله بی‌چوپان بیفتند، ولی صفوان ریاست را دوست ندارد [۳۷۳].

عبدالرحمان بن الحجاج البجلی

شیخ طوسی وی را از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام به شمار آورده است [۳۷۴]. و نجاشی در حق او فرموده: از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام نقل حدیث کرده و بعد از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام زنده بود و از عقیده به وقف برگشت و خدمت امام رضا علیه‌السلام را درک نمود، ثقة بود، ثقة بود دارای عنوان و پا برجا بود، کتاب‌هایی دارد [۳۷۵] حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در حق وی فرموده: «انه لثقیل علی الفؤاد» [۳۷۶]. در معجم رجال‌الحديث فرموده: صحیح این جمله این است: لثقیل فی الفؤاد و معنایش این است که: در دل‌ها دارای مقام و منزلتی بزرگ است [۳۷۷] و امام صادق علیه‌السلام به عبدالرحمان فرمود: با اهل مدینه سخن بگو (بحث کن) که من دوست دارم در میان شیعه مانند تو دیده شود [۳۷۸]. عبدالرحمان از کسانی بود که معتقد به مذهب واقفه بود ولی با دیدن معجزات از امام رضا علیه‌السلام از آن عقیده برگشت [۳۷۹]. [صفحه ۲۳۶] و شیخ مفید وی را از خواص اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و از ثقات و صالحان به شمار آورده است [۳۸۰].

عبدالله بن جندب بجلی کوفی

شیخ وی را در شمار اصحاب امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام ذکر و توثیق نموده است [۳۸۱]. و در کتاب «الغیبه» فرموده: وکیل امام موسی بن جعفر و امام رضا علیهم‌السلام و عابد بود، و نزد آن دو بزرگوار دارای مقامی بلند بود [۳۸۲]. و مرحوم کشی نقل کرده که عبدالله بن جندب به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کرد: آیا شما از من راضی نیستی؟ حضرت فرمود: آری به خدا سوگند من از تو راضی هستم و رسول خدا و خدا از تو راضی هستند [۳۸۳]. و مرحوم کلینی با سند معتبر از ابراهیم بن هاشم نقل نموده که: عبدالله بن جندب را در موقف (عرفات) دیدم، هیچ وقوفی بهتر از وقوف او ندیدم. دست‌هایش را به آسمان بلند کرده بود و اشک بر گونه‌اش جاری بود که بر زمین می‌ریخت. وقتی که مردم از عرفات کوچ کردند به او گفتم: موقف هیچ کس را بهتر از وقوف تو ندیدم! گفت: به خدا سوگند دعا نکردم مگر برای برادرانم زیرا امام موسی بن جعفر علیهما السلام به من فرمود: هر که در غیاب برادر دینی‌اش برای وی دعا کند از عرش به او خطاب شود برای تو صد هزار برابر آنچه برای برادرت خواستی می‌باشد خوش نداشتم صد هزاری که تضمین شده برای یکی که نمی‌دانم به اجابت می‌رسد یا نه، واگذارم [۳۸۴]. [صفحه ۲۳۷]

عبدالله بن مغیره بجلی کوفی

شرح حال او را از منتهی‌الآمال با تصرف در عبارات ذکر می‌نمایم: او ثقة و از فقهای اصحاب است و از لحاظ جلالت و دین و پرهیزکاری احدی همپایه او نیست. از امام موسی کاظم علیه‌السلام نقل حدیث نموده است. شیخ کشی گفته: او واقفی بود و به حق برگشت و از او نقل کرده: من واقفی بودم و در همان زمان که واقفی بودم به حج رفتم. وقتی که به مکه رسیدم، در دلم حالتی پیدا

شد. پس به ملتزم، (محل استجابت دعا از خانه کعبه) چسیدم و دعا کردم، عرض کردم: خدایا! تو خواسته و مقصود مرا می‌دانی، مرا به بهترین دین راهنمایی فرما. در دلم افتاد که خدمت امام رضا علیه‌السلام شرفیاب شوم. به مدینه رفتم و بر در خانه‌ی آن حضرت ایستادم به غلام آن حضرت گفتم: به مولایت بگو مردی از اهل عراق بر در منزل است. ناگاه شنیدم حضرت فرمود: ای عبدالله بن مغیره! داخل شو! پس داخل شدم. همین که نظرش به من افتاد، فرمود: خداوند دعای تو را مستجاب فرمود و تو را به دین خود هدایت نمود! عرض کردم: شهادت می‌دهم که تو حجت‌خداایی بر من، و امین‌الله بر خلقی. عبدالله بن مغیره از اصحاب اجماع است (همه روایاتی را که او نقل نماید درباره آن سخنی ندارند). و گفته شده که سی کتاب تصنیف کرده، از جمله: کتاب وضو و کتاب صلاه. و از کتاب اختصاص نقل شده: روایت شده وقتی کتاب خود را تصنیف نمود، با اصحاب خود وعده کرد که آن کتاب را برای آنان در یکی از زاویه‌های مسجد کوفه بخواند. [صفحه ۲۳۸] و او را برادری بود که در مذهب با وی مخالف بود. هنگامی که اصحابش جمع شدند تا آن کتاب را بشنوند برادرش آمد و همانجا نشست عبدالله به ملاحظه برادرش که در مذهب با او مخالف بود به اصحاب خود فرمود: امروز بروید. برادرش گفت: کجا بروند؟ من نیز آمده‌ام برای همان جهت که آنها آمده‌اند. عبدالله گفت: مگر آنان برای چه آمده‌اند؟ گفت: ای برادر! در خواب دیدم که ملائکه از آسمان فرود می‌آیند، گفتم: این ملائکه برای چه از آسمان فرود می‌آیند؟ شنیدم که گوینده‌ای گفت: فرود می‌آیند تا بشنوند آن کتابی را که عبدالله بن مغیره تصنیف نموده. روی این جهت من نیز آمدم تا مطالب آن را بشنوم پس هم اکنون توبه می‌کنم از مخالفت خود با تو، عبدالله خوشحال گردید [۳۸۵].

عبدالله بن یحیی الکاهلی

شیخ او را از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام به شمار آورده است [۳۸۶]. و در فهرست فرموده: کتابی دارد [۳۸۷] و مرحوم نجاشی فرموده: از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام نقل حدیث نموده و عبدالله نزد امام موسی بن جعفر علیهما السلام محترم بود و سفارش او را به علی بن یقظین نمود. به وی فرمود: کاهلی و عیالش را برای من تضمین کن و من برایت بهشت را ضمانت می‌نمایم. دارای کتابی است [۳۸۸]. [صفحه ۲۳۹] همانند این را مرحوم کشی نیز نقل نموده است و از عبدالله نقل نموده که: سالی به حج رفتم و خدمت امام کاظم علیه‌السلام شرفیاب شدم حضرت به من فرمود: این سال کارهای خیر انجام بده که مرگت نزدیک است، من گریه کردم! حضرت فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کردم: خبر مرگم را به من دادی! فرمود: مژده باد تو را که از شیعیان ما می‌باشی و کارت صحیح است. راوی گوید: پس از آن به مدت کمی عبدالله از دنیا رفت [۳۸۹].

عثمان الاحول

مرحوم کلینی با ذکر سند از وی نقل نموده که شنیدم ابوالحسن علیه‌السلام فرمود: هیچ دارویی نیست مگر اینکه دردی را تحریک می‌نماید. هیچ چیزی بهتر از این نیست که از چیزهایی که به آن نیازی نیست امساک شود [۳۹۰].

علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین

از اصحاب امام صادق و امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السلام است و او را توثیق نموده‌اند. شیخ طوسی فرموده: جلیل‌القدر و ثقه است. کتاب «المناسک» و مسائل برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام برای اوست و از امام صادق علیه‌السلام پدر بزرگوارش نیز نقل حدیث نموده است. و نجاشی فرموده: علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام، ابوالحسن، ساکن عریض از نواحی مدینه بود، به آنجا نسبت داده می‌شود، گفته می‌شود: علی بن جعفر عریضی، کتابی در حلال و حرام دارد [۳۹۱]. [صفحه ۲۴۰] شیخ مفید درباره‌ی او فرموده: در فضل و بزرگواری و ورع به مرتبه‌ای بود که کسی در حق او اختلاف

نموده [۳۹۲]. ابن شهر آشوب وی را از ثقات حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و از موثقین شمرده که نص بر امامت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را نقل نموده است. مرحوم کشی با ذکر سند از وی نقل نموده است: مردی که گمان می‌کنم از واقفه بود به من گفت: برادرت موسی بن جعفر علیهما السلام چه کرد؟ گفتم: وفات نمود! گفت: از کجا این را دانستی؟ گفتم: اموال وی تقسیم شد و همسرانش شوهر نمودند و امام بعد از او منصب امامت را به دست گرفت. گفت: امام بعد او کیست؟ گفتم: پسرش علی. گفت: او چه کار کرد؟ گفتم: از دنیا رفت! گفت: از کجا می‌دانی که از دنیا رفته؟ گفتم: اموالش تقسیم شد و همسرانش شوهر کردند و امام بعد از او به منصب امامت نائل گردید! گفت: امام بعد از او کیست؟ گفتم: پسرش ابوجعفر (امام جواد علیه السلام). گفت: تو در این سن و سال و مقام و پدرت جعفر بن محمد علیهما السلام درباره این کودک (امام محمد تقی علیه السلام) این گونه عقیده داری؟! گفتم: نمی‌بینم تو را مگر شیطان. راوی گوید: آن گاه علی بن جعفر محاسن خود را به دست گرفت و به طرف آسمان بالا نمود و گفت: وقتی که خدا این نوجوان را (امام جواد علیه السلام) مستحق امامت می‌داند من چاره‌ای ندارم جز اینکه بپذیرم خدا من پیرمرد را لایق امامت نمی‌داند [۳۹۳]. و از حسین بن موسی بن جعفر نقل نموده که: در مدینه خدمت امام [صفحه ۲۴۱] جواد علیه السلام شرفیاب بودم، علی بن جعفر خدمت آن حضرت بود و مردی اعرابی نیز آنجا نشسته بود. به من گفت: این جوان (امام محمد تقی علیه السلام) کیست؟ گفتم: او وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است! گفت: سبحان الله! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدود دویست سال پیش از دنیا رفته و این نوجوان است! چگونه وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؟ گفتم: این وصی علی بن موسی و علی، وصی موسی بن جعفر و موسی بن جعفر، وصی جعفر بن محمد و جعفر بن محمد، وصی محمد بن علی و محمد بن علی، وصی علی بن الحسین و علی بن الحسین، وصی حسین بن علی و حسین بن علی، وصی حسن بن علی و حسن بن علی، وصی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب علیهما السلام، وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. راوی گوید: در این وقت طیب خدمت امام جواد علیه السلام شرفیاب گردید تا رگ را باز و حجامت نماید. علی بن جعفر برخاست و عرض کرد: ای سید من! اجازه بده اول رگ حجامت مرا باز نماید که تیزی تیغ را من احساس نمایم. راوی گوید: به آن اعرابی گفتم: حال بین این پیرمرد عموی پدر این نوجوان است. سپس طیب رگ حجامت امام جواد علیه السلام را باز نمود و حجامت کرد امام جواد علیه السلام برخاست که برود علی بن جعفر بلند شد و کفش حضرت را جفت نمود تا بپوشد [۳۹۴]. و مرحوم ثقة الاسلام با ذکر سند از محمد بن حسن بن عمار نقل می‌نماید که: دو سال در مدینه خدمت علی بن جعفر بودم و احادیثی را که از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شنیده بود می‌نوشتم. روزی در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد او بودم که امام جواد علیه السلام تشریف آورد. علی بن [صفحه ۲۴۲] جعفر پابرنه و بدون ردا برجست و به حضرت احترام نمود و دست وی را بوسید! امام جواد علیه السلام به علی بن جعفر فرمود: ای عمو خدا تو را رحمت کند بنشین! عرض کرد: ای سید من! در حالی که شما ایستاده‌اید من چگونه بنشینم؟! وقتی که علی بن جعفر به مجلس خود برگشت، اصحابش او را سرزنش نمودند و گفتند: تو عموی پدر او هستی! سزاوار نیست این مقدار از او تجلیل و در برابر وی فروتنی نمایی! علی بن جعفر در حالی که محاسن خود را به دست گرفته بود گفت: ساکت باشید که خدا این ریش سفید مرا مستحق امامت ندانسته و این جوان را مستحق آن می‌داند. امر امامت به خدا مربوط است هر جایی که اراده نمود قرار می‌دهد، من فضل او را انکار نمایم؟! به خدا پناه می‌برم از سخن شما بلکه من بنده او هستم. [۳۹۵]. جلالت و بزرگواری علی بن جعفر علیه السلام بیش از آن است، به همین مقدار اکتفا می‌شود.

علی بن یقظین بن موسی بغدادی

بررسی شرح حال او نیاز به کتابی مستقل دارد. در این نوشته مختصری از زندگانی او را می‌نگارم: مرحوم شیخ نجاشی می‌گوید:

اصل او کوفی است ولی ساکن بغداد بود، پدرش یقظین از مبلغان بنی‌عباس علیه حکومت بنی‌مروان بود. مروان خواست وی را دستگیر نماید فرار کرد و به کوفه رفت و در آنجا سال ۱۲۴ علی متولد گردید. مادر علی او و برادرش عبید را فراری داد و [صفحه ۲۴۳] به مدینه برد. در آنجا بودند تا وقتی که دولت بنی‌عباس ظاهر گردید و به بغداد برگشتند. در سال ۱۸۲ که موسی بن جعفر علیهما السلام در بغداد و در زندان هارون بود علی بن یقظین وفات نمود. اصحاب ما گفته‌اند: علی بن یقظین از امام صادق علیه السلام فقط یک حدیث نقل نموده است ولی از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام احادیث زیادی را نقل نموده است، یک کتاب نیز دارد [۳۹۶]. و شیخ الطائفة در فهرست فرموده: علی بن یقظین رحمه الله علیه ثقه‌ای جلیل‌القدر است. نزد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام جایگاهی بزرگ داشت. در میان شیعه مقامی رفیع داشت. پدرش یقظین از اعیان مبلغان بنی‌عباس علیه حکومت مروانیان و امویان بود. مروان در صدد دستگیری وی بر آمد، او فرار کرد و به کوفه آمد. در سال ۱۲۴ پسرش علی در کوفه متولد گردید. مادرش او و برادرش را فراری داد و به مدینه برد. وقتی که دولت بنی‌عباس آشکار گردید یقظین خود را ظاهر نمود و مادر علی، او و برادرش عبید را برگرداند و یقظین در عین حالی که خود و فرزندانش اظهار تشیع می‌نمودند و قائل به امامت بودند در دستگاه دولت ابوالعباس و منصور دوانیقی بود و در همان وقت اموالی خدمت امام صادق علیه السلام می‌فرستاد. جریان تشیع یقظین به منصور و مهدی عباسی گزارش شد ولی خداوند او را از شر آنان حفظ نمود. علی بن یقظین در سال ۱۸۲ در سن پنجاه و هفت سالگی در بغداد وفات نمود و ولیعهد هارون، محمد امین بر جنازه او نماز خواند. پدرش یقظین بعد از او در سال ۱۸۵ وفات کرد. علی بن یقظین چندین کتاب دارد [۳۹۷]. [صفحه ۲۴۴] در کتاب رجال او را در ردیف اصحاب امام کاظم علیه السلام ذکر نموده است [۳۹۸]. و شیخ مفید او را از اصحاب خاص و مورد اعتماد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و اهل ورع و علم و فقه و راویان نص بر امامت امام رضا علیه السلام معرفی نموده است [۳۹۹]. ابن شهر آشوب نیز علی بن یقظین را از یاران خاص حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام برشمرده است [۴۰۰]. و مرحوم کشی، رجالی معروف درباره وی روایاتی را با ذکر سند نقل نموده است: ۱- از خود علی بن یقظین نقل نموده که: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بهشت را برای او تضمین نموده است. ۲- عبدالرحمان بن حجاج گوید: به امام موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: علی بن یقظین به وسیله من به شما پیامی داده برای او دعا کنید! فرمود: در ارتباط با آخرت؟ عرض کردم: آری! پس حضرت دست مبارک خود را بر سینه شریفش گذارد و فرمود: بهشت را برای علی بن یقظین ضمانت نمودم و تضمین می‌نمایم که آتش او را مس ننماید. ۳- یعقوب بن یقظین گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم فرمود: علی بن یقظین در حالی از دنیا رفت و امام زمانش موسی بن جعفر از وی راضی بود. ۴- عبدالله بن یحیی کاهلی گوید: خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شرفیاب بودم که دیدم علی بن یقظین دارد می‌آید. امام کاظم علیه السلام به اصحاب حاضر در مجلس التفاتی نمود و فرمود: هر که [صفحه ۲۴۵] خوشش می‌آید به یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نظر نماید به این مرد که دارد می‌آید نگاه کند! یکی از حاضران عرض کرد: بنابراین او اهل بهشت است! حضرت فرمود: من که شهادت می‌دهم او از اهل بهشت است. ۵- داود رقی گوید: روز عید قربان خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شرفیاب شدم. حضرت بدون اینکه من سخنی عرض کنم فرمود: در موقف عرفات هیچ شخصی در خاطر من نیامد جز علی بن یقظین که پیوسته با من بود و از من جدا نشد تا از عرفات کوچ نمودم. ۶- یونس گوید: امام کاظم علیه السلام فرمود: از سعادت علی بن یقظین این است که من در عرفات او را یاد نمودم. ۷- حسین بن عبدالرحیم می‌گوید: امام موسی بن جعفر علیهما السلام به علی بن یقظین فرمود: یک چیز را برای من ضمانت کن تا سه چیز را برایت ضمانت نمایم! علی عرض کرد: فدایت شوم! چه چیزی را برای شما ضمانت نمایم؟ و آن سه چیز که شما برای من ضمانت می‌نمایید چه چیزهایی است؟ فرمود: سه چیزی که من برایت ضمانت می‌نمایم این است: ۱- گرمی آهن به تو نرسد که با آن کشته شوی. ۲- دچار تنگدستی نگردی. ۳- زندان بر تو سایه نیفکند. باز علی عرض کرد: من چه چیزی را برای شما ضمانت نمایم؟ فرمود: هر که از دوستان ما نزد تو آمد او را اکرام

نمایی! علی آن را ضمانت نمود و حضرت نیز برای علی ضمانت نمودند. ۸- بکر بن محمد اشعری گوید: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: من دیشب از خدای عزوجل درخواست نمودم علی بن یقظین را به من [صفحه ۲۴۶] ببخشد، خدا او را به من بخشید. همانا علی بن یقظین اموالش و مودتش را به ما بذل نمود پس مستحق آن گردید که چنین درخواست بنمایم. ۹- علی بن یقظین که از طرف هارون سمت وزارت داشت به موسی بن جعفر علیهما السلام عرض نمود: وضع حال من را می‌بینی که در دربار هارون هستم! حضرت به او فرمود: ای علی برای خدا دوستانی است با ستمگرانی که دفع شر آنان از دوستان خدا شود و تو از آن دوستان خدا می‌باشی در دربار هارون. ۱۰- در بعضی روایات آمده که در موسم حج شماره کردند ۱۵۰ نفر و یا ۳۰۰ نفر به نیابت از علی بن یقظین تلبیه گفتند [۴۰۱]. روایات در مدح و بزرگواری وی بیش از این است ولی به همین مقدار اکتفا می‌نمایم.

مثنی الحنط

ابن قولویه از او روایت نموده که شنیدم موسی بن جعفر علیهما السلام می‌فرمود: هر که به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برود در حالی که به حق او عارف باشد خداوند گناهان گذشته و آینده وی را بیامرزد [۴۰۲].

هشام بن الحکم

شیخ او را از اصحاب امام کاظم علیه السلام شمرده است [۴۰۳]. در فهرست فرموده: هشام بن حکم از اصحاب خاص مولانا موسی بن جعفر است و با مخالفان بحث‌های زیادی در اصول و غیر آن داشته. [صفحه ۲۴۷] دارای اصلی است و کتاب‌های فراوانی دارد. از اهل کوفه است و از آنجا به بغداد منتقل گردید. محضر امام صادق و حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را درک نموده و روایات زیادی از آن دو بزرگوار نقل کرده است. و از ایشان مدح‌های فراوانی درباره وی به دست رسیده است. از افرادی است که در ارتباط با مسأله امامت و مذهب شیعه به نحو اساسی و ریشه‌ای سخن گفته. در علم کلام زبردست و حاضر جواب بوده. از وی سؤال شد: آیا معاویه بن ابی سفیان در جنگ بدر حاضر بوده؟ گفت: آری! از آن طرف (یعنی با مشرکان و مخالفان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم). [۴۰۴]. و نجاشی فرموده: ولادت وی در کوفه و نشو و نمایش در واسط و تجارتش در بغداد بود و در اواخر عمرش سال ۱۹۹ به بغداد منتقل گردید. از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام نقل حدیث نموده. در نقل روایات ثقه بوده و در سال ۱۹۹ در بغداد وفات نمود. کتاب‌های فراوانی دارد [۴۰۵]. شیخ مفید وی را از بزرگانی شمرده است که مسایل حلال و حرام و فتوا و احکام از آنان گرفته می‌شده و راهی برای مذمت احدی از آنان نیست و مورد سرزنش قرار نگرفته‌اند. ابن شهر آشوب فرموده: امام صادق علیه السلام وی را که نوجوان بود بر پیرمردان برتری می‌داد و می‌فرمود: این با قلب و زبان و دست، ناصر ما می‌باشد. و فرمود: هشام بن الحکم پیشتاز در دفاع از حق ما و نشر کننده سخن ما و مؤید راستگویی ما و دفع کننده سخنان باطل می‌باشد. هر که از وی و آثارش پیروی نماید از ما پیروی نموده و هر که با او مخالفت نماید و از او [صفحه ۲۴۸] روگردان شود با ما مخالفت نموده و از ما روگردان شده است [۴۰۶]. روایات از ائمه علیهم السلام و سخنان بزرگان در مدح هشام فراوان و مناظرات وی با مخالفان معروف و مشهور است به جهت رعایت اختصار از آوردن آنها صرف نظر می‌نمایم.

هشام بن سالم جوالیقی

شیخ در رجال او را از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام شمرده است [۴۰۷]. در فهرست فرموده: یک کتاب دارد [۴۰۸]. و نجاشی فرموده: از امام صادق و امام موسی بن جعفر علیهما السلام نقل حدیث کرده، ثقه ثقه. سپس کتاب‌های او را بر شمرده است [۴۰۹]. و شیخ مفید با همان عبارت که در حالات هشام بن حکم ذکر نمودم وی را توصیف نموده است [۴۱۰]. و

شیخ کشی با ذکر سند از هشام نقل نموده که: بعد از شهادت امام صادق علیه‌السلام من و مؤمن الطاق، ابوجعفر در مدینه با هم بودیم. مردم اطراف عبدالله پسر امام صادق علیه‌السلام جمع بودند و می‌گفتند: بعد از پدر بزرگوارش او امام است، به این بهانه که از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کردند که امامت بعد از هر امام برای پسر بزرگش می‌باشد اگر نقصی در بدنش نباشد. پس من و مؤمن الطاق نزد عبدالله رفتیم تا همان‌گونه که از پدر بزرگوارش امام صادق علیه‌السلام مسأله می‌پرسیدیم از وی مسأله پرسیم. او پرسیدیم: زکات در چه مقدار واجب است؟ گفت: در دوست [صفحه ۲۴۹] درهم که بایستی پنج درهم پرداخت. گفتیم: در صد درهم چه مقدار زکات است؟ گفت: دو درهم و نیم. به او گفتیم: به خدا سوگند مرجئه چنین حکم نمی‌کنند! دستش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: به خدا سوگند! من نمی‌دانم مرجئه چه می‌گویند. پس از نزد وی بیرون آمدیم. سرگردان بودیم و نمی‌دانستیم به کجا برویم در یکی از کوچه‌های مدینه نشستیم و مشغول گریه شدیم. متحیر بودیم به کجا رویم می‌گفتیم: نزد کی برویم؟ مرجئه یا قدریه یا زیدیه یا معتزله یا خوارج [۴۱۱]. هشام گوید: در این سخن بودیم که ناگاه پیرمردی را دیدم که سابقه آشنایی با او نداشتم با دست به من اشاره نمود ترسیدم که از جاسوسان منصور باشد زیرا منصور در مدینه جاسوسانی گماشته بود که هر کس از شیعیان امام صادق علیه‌السلام را بیابند او را به قتل رسانند. خیال کردم این مرد از آنان است! از این جهت به مؤمن طاق گفتم: تو از من دور شو زیرا بر خود و بر تو می‌ترسم و این مرد اکنون مرا خواسته و به تو کاری ندارد تو دور شو و خود را به هلاکت نینداز. مؤمن طاق از من دور شد من که خیال می‌کردم نمی‌توانم از دست آن پیرمرد رها شوم از پی او رفتم تا در منزل موسی بن جعفر علیهما السلام (که بعد از آن مطلع شدم) رسیدیم مرا آنجا گذاشت و رفت. خادمی در منزل بود به من گفت: خدا تو را رحمت کند! وارد منزل شو. وارد شدم چشمم به حضرت افتاد بدون مقدمه فرمود: نه به سوی مرجئه و نه به سوی قدریه و نه به سوی زیدیه و نه به سوی معتزله و نه به سوی خوارج! به سوی هیچ یک از آنان نرو! به سوی من، به سوی من، به سوی من بیا! [صفحه ۲۵۰] به حضرت عرض کردم: فدایت شوم! پدرت از دنیا رفت؟ فرمود: آری! عرض کردم: فدایت شوم! بعد از او ما به که مراجعه نماییم؟ فرمود: اگر خدا اراده نماید تو را هدایت می‌کند! عرض کردم: عبدالله گمان می‌کند که بعد از درگذشت پدرت او امام است؟! فرمود: عبدالله می‌خواهد کسی خدا را عبادت نماید! عرض کردم: پس امام ما بعد از پدر بزرگوارت کیست؟ فرمود: باز هم می‌گویم: اگر خدا اراده نماید تو را هدایت کند، هدایت می‌فرماید! عرض کردم: تو امام ما هستی! فرمود: من این را به تو نمی‌گویم! هشام می‌گوید: متوجه شدم که از راه درست سؤال را طرح ننموده‌ام از این جهت به گونه‌ای دیگر سؤال نمودم. عرض کردم: فدایت شوم! تو را امامی هست که زیر فرمان او باشی؟ فرمود: نه! در این هنگام هیبت و عظمت او مرا به اندازه‌ای گرفت که در حضور پدرش امام صادق علیه‌السلام این چنین رعبی مرا نمی‌گرفت. عرض کردم: فدایت شوم! از تو مسائلی را که از پدرت می‌پرسیدم بپرسم؟ فرمود: بپرس، جواب می‌دهم ولی افشا نکن که اگر افشا نمودی باعث کشتن من می‌گرددی. هشام گوید: مسائلی را پرسیدم، دیدم دریای مواج علم است! عرض کردم: فدایت شوم! شیعیان تو و شیعیان پدرت در ضلالت هستند شما را برای ایشان معرفی بنمایم؟ شما از من پیمان گرفتید که کتمان نمایم! فرمود: هر که را به او اطمینان داشتی از او پیمان بگیر که کتمان نماید آن گاه به او بگو که اگر آشکار نمودند منجر به قتل من و شما می‌گردد. هشام گوید: از خدمت حضرت بیرون آمدم و نزد مؤمن طاق رفتم. [صفحه ۲۵۱] مؤمن طاق به من گفت: چه شد؟ گفتم: راه هدایت را پیدا نمودم و جریان را به او گفتم. سپس مفضل بن عمر و ابوبصیر را ملاقات کردم جریان را به آنها نیز گفتم! خدمت حضرت می‌آمدند و از فرمایشات وی بهره‌مند می‌شدند. جریان را به شیعیان دیگر نیز گفتم همه خدمت او می‌آمدند و کسی جز اندکی نزد عبدالله نمی‌رفتند. عبدالله از مردم پرسید چرا اطراف من خلوت شده؟ که جریان مرا به او گفتند در صدد انتقام برآمد عده‌ای را گماشته بود که در مدینه مرا کتک بزنند [۴۱۲].

ابن قولویه و ثقة‌الاسلام کلینی با ذکر سند از وی روایت کرده‌اند: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: هر که قبر پسر علی را زیارت کند برای او نزد خدا مانند هفتاد حج مبرور پاداش است! عرض کردم: ثواب هفتاد حج؟ فرمود: آری و هفتاد هزار حج! عرض کردم: هفتاد هزار حج؟ فرمود: چه بسا حجتی که قبول نگردد اما هر که او را زیارت نماید و یک شب نزد او به سر ببرد مانند کسی است که خدا را در عرش (به معنای صحیح آن) زیارت نموده است. سپس فرمود: آری روز قیامت که فرا رسد چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین بر عرش پروردگار هستند چهار نفر از اولین: نوح است و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و چهار نفر از آخرین محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم می‌باشند آن گاه میزان سنجش برقرار گردد پس هر که قبور امامان علیهم السلام را زیارت نموده باشد با ماست. آگاه باشید که والاترین زائران از لحاظ مرتبه زائران قبر پسر علی علیه السلام خواهند بود [۴۱۳]. [صفحه ۲۵۲] همین جا بحث در حالات اصحاب حضرت را پایان می‌دهم. از اباحتی که با زندگانی امام هفتم و امام هشتم ارتباط تام و خاصی دارد فتنه واقعه است که اکثرا از اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بودند و امامت آن حضرت را قبول داشتند اما امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام را منکر شدند و اظهار می‌کردند که حضرت امام کاظم علیه السلام همان مهدی موعود است و از دنیا نرفته است. علت اظهار این مطلب طمع در مال دنیا بود زیرا اموالی از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نزد آنان گرد آمده بود برای اینکه آن اموال را به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ندهند منکر فوت امام موسی بن جعفر علیهما السلام شدند و گفتند: امام هفتم زنده است. از بیان فتنه آنان صرف نظر می‌نمایم اگر کسی مایل به تحقیق در این مورد باشد به کتاب‌هایی که در این باره نوشته شده مخصوصا کتاب «الغیبه» شیخ طوسی مراجعه نماید. [صفحه ۲۵۳]

محل دفن و قبه و بارگاه و حرم حضرت موسی بن جعفر

اشاره

بررسی این موضوع از عهده و توان این حقیر بیرون است از این جهت تحقیقات نویسنده‌ی توانا و پرکار، مرحوم حسین عمادزاده را از کتاب «مجموعه‌ی زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام» در اینجا نقل می‌نمایم. گاهی تغییر و تبدیلی در جملات و کلمات داده می‌شود و گاهی مطالبی حذف می‌گردد و احیانا اضافه می‌شود. تاریخ چاپ چهارم کتاب آن مرحوم که مطالب را از آن گرفته‌ام ۱۳۴۰ هجری شمسی می‌باشد که از چاپ آن تاکنون که سال ۱۳۸۶ هجری شمسی است ۴۶ سال می‌گذرد امکان دارد در طول این مدت تغییراتی در بنا و ساختمان حرم مطهر رخ داده باشد.

تاریخ جغرافیایی کاظمین

اشاره

آرامگاه حضرت ابا ابراهیم موسی بن جعفر و حضرت ابوجعفر محمد بن علی بن موسی الجواد علیهم السلام. در سال ۱۴۴ هجری قمری منصور دوانیقی دستور ساخت شهر بغداد را صادر نمود [۴۱۴] مرحوم محدث قمی از مسعودی نقل کرده: پنجاه هزار نفر کارگر در آن کار می‌کردند [۴۱۵]. در کنار آن شهر قصبه‌ای بوده به نام «شونیزی صغیر» و در آنجا مقابر قریش در کنار مسجدی واقع شده بود و سادات قریش را در آنجا دفن می‌کردند. از سال ۱۸۳، این سرزمین شهرت گرفت و سیل زائران بود که از [صفحه ۲۵۴] اطراف به زیارت آستانه‌ی مقدسه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می‌شتافتند و در سال ۲۳۰ که امام نهم هم در آنجا دفن شد عظمت بیشتری گرفت. شهر کاظمین در ۱۰ کیلومتری غرب بغداد و پنج کیلومتری دجله واقع است. اهالی آن در روزگار گذشته بیشتر سنی و کمی شیعه بودند اما اکنون به عکس است. وجه نامگذاری آن به «کاظمین» این است که قبر امام کاظم و امام

جواد علیهما السلام در آن است و به مناسبت «کاظم» که از القاب حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است به آن دو بزرگوار «کاظمین» می‌گویند. گنبدی کنار مسجد جامع ساخته شده و طلا کاری و مزین است. از مجموع تاریخ کاظمین به دست می‌آید که قبه و بارگاه حضرت امام هفتم و امام نهم علیهما السلام سه بار ساخته شده است:

بنای نخستین

در زمان هارون به دستور سلیمان بن ابی جعفر منصور عموی هارون ساخته شد که از سال ۱۸۳ تا سال ۳۷۱ موجود بوده است و قبر مطهر حضرت جواد نیز در سال ۲۲۰ در قبه‌ای جداگانه پشت سر جدش امام کاظم علیهما السلام واقع شد و بارگاه جدا برای آن حضرت از طرف دوستانش ساخته شد تا زمان معزالدوله در سال ۳۳۶ و سلطنت «عضدالدوله» دیلمی که در سال ۳۷۱ به زیارت آنجا رفت و به کربلا مشرف شد و بر این قبه و بارگاه، بنای مفصلی نهاد.

بنای دوم

ساخته عضدالدوله دیلمی است که او و برادرانش و وزرای آل‌بویه و هواخواهان آنها بر این قبر مطهر قبه و بارگاهی مفصل بنا نهادند که هر [صفحه ۲۵۵] یک جداگانه بوده و تزییناتی داشته. این بنا تا زمان شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۷ موجود بوده.

بنای سوم

ساخته سلاطین صفویه است که عمارت کنونی همان است که قبه و بارگاه را به ترتیب سابق ساخته‌اند ولی روضه را یکی نموده‌اند و تزیینات و ساختمان‌های مفصل برای صحن و رواق ساخته‌اند و بعد از آن دانشمند بزرگوار حاج فرهاد میرزای معتمدالدوله آن را توسعه داده و تزیینات کنونی را او انجام داده است. گنبد ساختمان از شاه اسماعیل صفوی است و طلای آن مال گنبد حضرت سیدالشهدا علیه السلام است که به وسیله آقا باقر بهبهانی در زمان سلطنت محمد شاه قاجار خواجه انجام پذیرفته است. محمد شاه سال ۱۳۱۰ هجری قمری نذر کرده بود گنبد حضرت سیدالشهدا علیه السلام را طلا نماید، طلای سابق آنجا را که مال زمان نادر بوده به کاظمین انتقال داد و چون کربلا یک گنبد و کاظمین دو گنبد دارد طلا کم آمد کسری آن را نیز محمد شاه تقدیم داشت. سبک بنای عتبات عالیات همه از یک نقشه بوده و مانند قلعه‌های تو در تو بر روی قبر، صندوق و روی صندوق ضریح و ضریح، وسط روضه و روضه میان رواق و رواق در میان صحن ساخته شده و صحن از چهار طرف دور می‌زند و به دیوار خارجی خاتمه می‌یابد و در این عصر صحن در میان فلکه واقع شده است.

صندوق مطهر

صندوق مطهر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و حضرت جواد علیه السلام به فاصله ۵ / ۱ متر برقرار شده و صندوق بسیار بزرگی است که قدیمی‌ترین [صفحه ۲۵۶] صندوق از دوره سلاطین عباسی در سال ۶۲۴ باقی مانده و تاریخ روی مرقد را نشان می‌دهد و صندوق خاتم بعدی از بهترین و نفیس‌ترین آثار صفویه است. این صندوق به طول ۳ متر و عرض ۲ متر ساخته شده و تاریخ آن ۹۲۶ می‌باشد که اواخر سلطنت شاه اسماعیل اول (۹۳۰ - ۹۰۷) می‌باشد تاریخ اتمام آن ماه رمضان سال ۹۲۶ بوده که نصب شده است. مشاهدات من در سال ۱۳۶۲ هجری قمری بوده و خوشبختانه در سال ۱۳۶۶ قمری دو صندوق مهم و دو شاهکار صنعت به صورت خوبی درآمد.

خاتم کاری صندوق کاظمین

در شب جمعه آخر ماه ربیع‌الاول ۱۳۶۶ که در کاظمین مشرف بودم از طرف کلید دار آستانه‌ی مقدسه به مجلس جشن دعوت شدم و این مجلس به مناسبت خاتم کاری ضریح مقدس حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که چهار سال بود زیر دست آقای صنیع خاتم انجام می‌گرفت منعقد شده بود [۴۱۶].

ضریح مطهر

ضریح فولادی در روی این هر دو صندوق به طول ۶ متر و عرض ۴ متر بنا شده و روی آن ضریح نقره‌ای است که اولی را شاه سلیمان صفوی و دومی را نوبه‌ی عالیه صبیبه‌ی حاج مشیر الملک ابوالحسن میرزا شیرازی تقدیم داشته و ضریح کنونی (دوران مرحوم عمادزاده) که بر دو مرقد است از آثار حاج فرهاد میرزا می‌باشد که تقدیم نموده.

روضه منوره

در قسمت درب قبله روضه‌ای وسیع است به اندازه‌ی ۱۰ متر در ۹ متر [صفحه ۲۵۷] ولی عبور از پایین پا و بالای سر مبارک فاصله‌ای کمتر از یک متر است که ستون سرتاسری برای نگهداری دو گنبد به پا نموده‌اند و تاریخ بنا را بالای سر مبارک در دیوار نوشته‌اند که به امر شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۲۶ بنا و ساختمان شده و با طلا روی آن نوشته: بسم الله الرحمن الرحیم هذا ضریح الامام ابوالحسن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی‌عبدالله حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم السلام. و از پشت سر مبارک حضرت جواد علیه‌السلام مانند پیش روی مبارک حضرت امام کاظم علیه‌السلام در حدود ۱۱ در ۱۲ متر می‌باشد و به خط ثلث آیه تطهیر را نوشته‌اند. روضه منوره از پیش رو یک در، مقابل درب پشت سر دارد و دو در از طرف مشرق و مغرب در روضه پیش رو و پشت سر می‌باشد که مجموع درهای روضه از رواق ۶ درب می‌شود. داخل روضه با بهترین نقاشی، میناکاری و آینه‌کاری (که در هیچ یک از حرم‌های ائمه علیهم‌السلام نظیر ندارد) تزیین شده و حاج فرهاد میرزا با مبالغه‌ی هنگفت با ذوق شاعرانه و ادیبانه داخل روضه را از بالای ازارها تا سقف گنبد تمامی را با طلای اشرفی و رنگ مینای اصل به انواع گوناگون، نقاشی نموده. بسیار جالب توجه است و قسمتی را آینه‌کاری نموده و روی آینه را نقاشی نموده و در نهایت زیبایی و قشنگی و منتهای قدرت نقاشی در رنگ آمیزی به کار رفته است که مستشرقان، نقاشی آنجا را بالغ بر چندین میلیارد [۴۱۷] برآورد نموده‌اند. [صفحه ۲۵۸] روی ضریح قندیل طلا- و نقره نصب است و داخل آن سیم برق شده و در اطراف دیوارها و گنبدها و کتیبه‌ها جارهای بسیار بزرگ کشیده شده و بادبزن‌های برقی (پنکه) و لوسترهای گوناگون برق نصب شده و شب روشن تر از روز است و منظره بسیار بهجت آوری دارد.

رواق مطهر

رواق که تقریباً به طول ۳۰ در ۲۰ متر اطراف روضه می‌گردد و آینه‌کاری زیبا و جالب توجهی دارد و با فرش‌های تقدیمی و اشیای نفیس قیمتی از چراغ و آینه و تابلوی نقاشی و غیره که تحفه و هدیه فرستاده‌اند تزیین گشته و در غرفه‌های رواق بسیار از علمای بزرگ مدفون هستند. رواق به وسیله‌ی ۹ درب از صحن خارج می‌شود و یک قسمت شمالی آن به مسجد است و این همان مسجد جامعی است که قبل از دفن حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام وجود داشته و مسجد مربع مستطیل است که از سنگ‌های مرمر کف روضه‌ی منوره را فرش ساخته‌اند. این رواق به سه ایوان مزین شده و هر یک با طارمی چوبی و آهنی جلوی آن بسته و از

کفش کن‌های اطراف ایوان داخل و خارج می‌شوند ایوان شرقی را ناصرالدین شاه ساخته است. ایوان قبله‌ی طلا را محمد شاه قاجار و آینه‌کاری آن مال حاجی محمد حسین چرم‌چی و کاشی آن مال ناصرالدین شاه است. ایوان غربی را مرحوم حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل علامه ساخته و تزیینات ساختمان ایوان‌ها و آینه‌کاری و کاشی‌کاری آن مال حاجی فرهاد میرزا می‌باشد که در سال ۱۳۰۰ ساخته و در مراجعت از سفر مکه بهترین یادگار را برای خود گذاشته. [صفحه ۲۵۹]

صحن

صحن کاظمین تا قرن ۱۳ کوچک بود و محمد جعفر قلی خان وزیر ایرانی در زمان داود پاشا، پادشاه عراق آن را بزرگ کرد و اینک مانند صحن حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام قریب ۶۰ غرفه دارد و تقریباً ۷۰ در ۶۰ متر می‌باشد. این صحن پنج درب دارد دو درب قبلی و دو درب غربی و یک شرقی. در مقابل درب قبلی ایوان طلاست که در کتیبه مینایی آن در زمان شاه اسماعیل صفوی این شعر نوشته شده است: باب‌الحوائج است که روی نیاز خلق در پنج‌گه ز چار طرف سوی این در است کاشی آن قسمتی در سال ۱۳۲۲ و کاشی سر درب در سال ۱۲۹۸ مال ناصرالدین شاه است که ساعت را نیز تقدیم کرده. در چهار طرف ایوان مناره‌هایی است که مناره‌ی جنوب شرقی را سلطان سلیم ثانی و سه مناره دیگر را که پایه‌های آن مال شاه اسماعیل صفوی است فتحعلی شاه قاجار بنا کرده و حاجی فرهاد میرزا طلا- گرفته است. مرحوم فتحعلی شاه قاجار تزیینات آینه‌کاری و مینا‌کاری داخل حرم کاظمین علیهما السلام را نموده و از نفیس‌ترین آثار اوست که در سال ۱۱۱۲ به بعد باقی مانده. در سال ۱۳۵۰ ملک فیصل پادشاه عراق ۱۵ هزار دینار عراقی برای اصلاحات اماکن متبرکه و عتبات عالیات و بقاع مقدسه معین کرده که صرف شود و هر سال چهار هزار دینار عراقی برای عتبات عالیات معین کرده که صرف تعمیر و ترمیم و اصلاح می‌شود.

درهای صحن

۱- درب قبله است که آن را باب‌القبله می‌گویند که از بازار و خیابان می‌گذرد. [صفحه ۲۶۰] ۲- باب‌المراد است که از قدیمی‌ترین درهای این صحن بوده و در ساقه‌ی ضلع شرقی قرار دارد. ۳- باب صاحب‌الزمان که در بین ضلع غربی واقع شده. ۴- باب فرهادیه است که از مآثر حاجی فرهاد میرزا عموی ناصرالدین شاه می‌باشد و در ضلع شرقی شمالی واقع است. ۵- باب قاضی الحاجات است که در ضلع شمالی جهت شرقی قرار گرفته. ۶- باب قریش است که در ضلع شمالی در جهت غربی واقع شده. ۷- باب صافی است که در منتهی‌الیه ضلع غربی جنوبی قرار گرفته. ۸- باب‌الحدید است که در سال ۱۳۵۹ در ضلع جنوب شرقی مفتوح شده و در سال ۱۳۶۰ پایان یافته. در همین بارگاه ساعتی بزرگ نصب است و مردم از روی آن وقت را می‌فهمند. درهای صحن و رواق و روضه هر یک مشحون بر احادیث نبوی درباره‌ی اهل بیت است که شاهکار صنعت می‌باشد. صحن از سه طرف ایوان دارد و در زوایای آن کفشداری‌ها قرار گرفته و خدام مخصوص به خدمت اشتغال دارند. ایوان جنوبی - شرقی - غربی که با وضع هندسی منظم و زیبایی بنا شده است و در آنجا مدفن بسیاری از علما و بزرگان می‌باشد و اولین ایوان آن اثر شاه اسماعیل صفوی است که در سال ۹۲۶ ساخته است. کتیبه‌های ایوان و صحن و رواق به خط ثلث و نسخ و نستعلیق جالب توجه هر بیننده و مشحون بر آیات قرآن و احادیث و ماده تاریخ و فرمان بنا و اشعار زیبا می‌باشد. ابن بطوطه در ذکر جانب غربی بغداد قبوری را که دیده می‌نویسد از [صفحه ۲۶۱] آن جمله می‌گوید: در دروازه‌ی بصره قبری است که بر آن نوشته «هذا قبر عون من اولاد علی بن ابی‌طالب». و در ادامه گفته: می‌رسیم به قبر موسی الکاظم بن جعفر الصادق والد علی بن موسی الرضا علیهم السلام و پهلوی او قبر حضرت جواد علیه‌السلام است و هر دو قبر داخل روضه‌ای است که برای آنها ساخته‌اند و روی قبرها صندوق چوبی قرار دارد که الواح نقره بر آن کوبیده شده است. از کلام ابن بطوطه معلوم می‌شود در موقعی که او به کاظمین رسیده عین دو قبر دو امام در دو

گنبد و دو روضه بوده است که از روضه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بیرون می‌آمده‌اند و به روضه حضرت جواد علیه‌السلام می‌رفتند. مرحوم شیخ جعفر نقدی می‌نویسد: به فاصله کوتاهی از دفن امام نهم علیه‌السلام، شیعه بر مقابر قریش بنایی گذاشتند و اطراف آن خانه‌ها ساختند و به صورت قریه‌ای درآمد. در همان زمان بر دو قبر مقدس ضریحی گذاشتند که از هم جدا بود. در عصر دیالمه که زوار روز افزون زیاد شدند و خانه‌های اطراف بقعه فزونی یافت به امر معزالدوله در سال ۳۳۶ گنبدی بزرگ بر دو ضریح بنا گذاشتند. این دو ضریح از چوب ساج و بسیار مجلل و زیبا بوده و برای هر یک قبه‌ای ساختند و صحنی بزرگ برای هر دو بنا نمودند و داخل آن را تزیین کردند. در سال ۳۵۲ که عزای عمومی در بغداد اعلان شد مردم در کاظمین برای زیارت از هم سبقت می‌گرفتند و از روزهای تاریخی کاظمین بوده و تا سال ۳۵۶ که معزالدوله وفات کرد ایام عاشورا روز رسمی عزاداری برای آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود. در سال ۳۶۷ عضدالدوله تجدید عهد کرده و در سال ۳۵۹ بنای مفصلی برای کربلا و کاظمین نهاد و شهری به وجود آورد که مجاری آب [صفحه ۲۶۲] و بازار و کوچه‌های منظم و ابنیه‌ی عالیه اطراف آرامگاه حضرت موسی بن جعفر و حضرت جواد علیهما السلام ساخت. در سال ۳۷۱ بیمارستان عضدی موجبات تسهیل کار زایران را فراهم کرد و در سال ۳۷۷ رشته آبی فراوان برای کاظمین آورد تا زایران در آسایش باشند. در سال ۴۲۲ فتنه‌ای بین شیعه و سنی رخ داد که موجب منع زایران از کاظمین شد و تا سال ۴۴۱ از شیعه جلوگیری می‌کردند که در کاظمین عزاداری نکنند. در سال ۴۳۷ زد و خوردی شدید بین این دو طبقه شد و تا سال ۴۴۶ باز این فتنه تجدید شد. در این فتنه حرم موسی بن جعفر علیهما السلام آتش گرفت و در صندوق چوب ساج سوخت و به قبور اطراف هم اثر کرد و نقیب هاشمیان و عباسیان آنجا را تعمیر کردند و در سال ۴۶۶ هزار دینار صرف تعمیر مشهد کاظمین کردند و در سال ۴۹۰ مجدالملک ابوالفضل اسعد بن موسی قمی وزیر برکیارق روضه مقدسه کاظمین را بنا کرد و تزیین نمود و دوباره صندوقی از ساج بر قبور شریف گذاشتند و مسجد شمالی را ساخت و غرفه‌های اطراف صحن را برای استراحت زوار ساخت و تا سال ۵۱۷ که بین المسترشد بالله عباسی و دبیس بن صدقه جنگ شد و آخر الامر المسترشد پیروز شد باز برای تزیین روضه منوره کوشش کرد. در سال ۵۶۹ آب دجله طغیان کرد و خانه‌های اطراف صحن را خراب کرد و بیمارستان و آسایشگاه عضدالدوله را منهدم کرده و به روضه رسید تا سال ۵۷۵ که المستنصر بالله آنجا را تعمیر کرد و این بنا بود تا سال ۶۰۴ که الناصر لدین الله در اطراف شهر دیوار کشید و مهمانخانه‌ای برای کاظمین ساخت که فقیران در آن پذیرایی می‌شدند و در سال ۶۰۸ [صفحه ۲۶۳] حجره‌های اطراف صحن تجدید و تعمیر شد و بازاری جدید ساختند و تعمیر آنجا ادامه داشت تا اینکه الناصر در سال ۶۲۲ وفات یافت. پس از او در زمان الظاهر بامر الله دوباره آتش سوزی وحشتناکی در کاظمین رخ داد. سال ۶۶۳ تعمیر کردند و صندوق مقدس باقی بود تا دوره صفویه که شاه اسماعیل صفوی صندوق خاتم کنونی را مرصع به تاج نمود و بر مرقد دو امام همام و همچنین بر قبر سلمان فارسی صندوق و ضریحی گذاشت. در سال ۶۴۷ بنای دیوار صحن عوض شد و قبه و بارگاهی عظیم بنا کردند. در سال ۶۵۴ حوادث مهمی رخ داده که از آن جمله طغیان آب و سقوط دولت بنی‌عباس بوده ولی روضه مشهدین کاظمین از حوادث مصون ماند. پس از دولت بنی‌عباس در سال ۶۵۷ خواجه نصیرالدین طوسی وزیر هلاکوخان به ترمیم مشهد کاظمین پرداخت و تزیینات مهمی نموده و داخل و خارج روضه و صحن و رواق را تزیین کرد. در سال ۷۶۵ باز دجله طغیان کرد و آب دیوار صحن را ویران کرد به مشهد رسید تا اینکه سلطان اویس به حسن جلایری در سال ۷۶۹ آنجا را ساخت و خرابی‌ها را ترمیم نمود. در سال ۷۶۶ باز آب دجله طغیان کرد و بسیاری از مردم را غرق نمود. به گنبد و بارگاه هم زیان بسیاری رسید تا امیر وجیه‌الدین اسماعیل بن امیر زکریا یا روضه مقدسه و سایر مشاهد شریفه را ترمیم و تعمیر و تزیین کرد تا سال ۹۶۶ که شاه اسماعیل صفوی تمام بناهای گذشته را خراب کرد و از نو بنایی رفیع و کاخی شایسته آن مقام به صورت کنونی بنا کرد و در تزیین و آینه‌کاری و تهذیب و تذهیب آن کوشش زیادی کرد. صحن را کاشی کرد و بناهای لازم را اطراف حرم ساخت و حجره‌ها را منظم نمود [صفحه ۲۶۴] از این رو آنجا را جامع صفوی گویند و درهای صحن و رواق روضه را با بهترین

چوب و زیباترین سلیقه نصب کرد. در سال ۹۷۵ این تعمیرات تمام شد و در سال ۹۷۸ بین او و سلطان سلیم عثمانی جنگ شد و عراق از ایران جدا شد و به دست عثمانی‌ها افتاد تا سال ۱۰۳۲ که شاه عباس صفوی به زیارت عتبات مشرف گردید و ضریح فولادی و صندوق خاتم بر مشهد کاظمین اضافه کرد و هدایایی به آنجا داد. در سال ۱۰۴۲ باز آب دجله طغیان کرد و ضرر بسیاری بر روضه وارد آورد شاه صفی دستور داد آنجا را ترمیم و تعمیر کردند. در سال ۱۰۴۵ به امر شاه صفی مناره‌های حرم را ساختند و در سال ۱۰۴۷ سلطان مراد چهارم بر کاظمین تاخت و تمام اموال و اثاثیه قیمتی آنجا را به غارت بردند. در سال ۱۱۱۱ حسن پاشا سقف روضه را ترمیم کرد و در جمادی الثانی سال ۱۱۱۵ به نقل محدث نوری محمود آقا تاجر ضریح نقره‌ای تقدیم کرد و مبالغی صرف تعمیر و تزیین و ترمیم اثاثیه غارت شده نمودند. در سال ۱۲۱۱ سلطان محمد شاه قاجار گنبد‌های کاظمین را زر اندود ساخت و مناره‌ها را طلا گرفت و ایوان جنوبی را ساخت و رواق روضه را با بهترین فرش مفروش کرد و با مرمر سفید دیوارها را پوشانید و صحن را تعمیر کرد و از طرف جنوب و غرب بزرگ نمود. در سال ۱۲۳۱ فتحعلی شاه قاجار داخل روضه را به انواع تذهیب زیبا تعمیر کرد و کتیبه‌ها را نوشت و داخل قبه را با طرح‌های مینایی بسیار جالب توجه با آب طلا رنگ آمیزی کرد و این آثار بدیع که در دنیا نظیر ندارد از آثار میرزا شفیع وزیر محمد شاه است. [صفحه ۲۶۵] در سال ۱۲۵۵ معتمدالدوله ایوان جنوبی را به طلا اندود و به طاق آن اسامی ائمه علیهم السلام را با آب طلا و مینا نوشت و در صدف شرقیه (باب المراد) و صدف جنوبی (باب القبله) نقاشی‌ها و تذهیب کاری بدیعی نمود که شاهکار صنعت و هنر است. در سال ۱۲۸۲ به امر ناصرالدین شاه ایوان شرقی را تذهیب و طلاکاری کردند و سقف داخل و خارج روضه و رواق را نقاشی کرده با خطوط مختلف احادیث و آیاتی نوشتند و در سال ۱۲۸۳ ضریح نقره روی ضریح فولادی گذاشتند و در سال ۱۲۸۷ که ناصرالدین شاه به زیارت آنجا مشرف شد و ماده تاریخش (تشریفنا بالزیاره، ۱۲۸۷) است، امر کرد بقیه اصلاحات روضه منوره را به دست عالمان و خادمان و کلیدداران انجام دهند. در سال ۱۲۹۳ حاجی فرهاد میرزا صحن را به کلی عوض کرد و صحن کنونی را ساخت و ادیب آل داود همدانی شاعر مخصوص روضه مطهره اشعاری در این باره سرود. در سال ۱۲۹۹ حاجی عبدالهادی استرآبادی مأذنه‌ها را تذهیب نمود و اتمام خدمات حاجی فرهاد میرزا سال ۱۳۰۱ می‌باشد. شکوه و عظمت این بنا از هر جهت مشترک بین دو امام است و هر بیننده را به یاد مقام روحانی و ولایت و اولی به تصرف بودن آنها می‌اندازد که ۱۲ قرن است در دل مردم جا گرفته‌اند و هر کس از بهترین و خالص‌ترین اموال قیمتی خود هدیه و تحفه‌ای به آن آستان تقدیم می‌کند [صفحه ۲۶۶] و در عمران و آبادی و تزیین آن می‌کوشد. و در هر سال بیش از دو میلیون نفر به زیارت امامین هم‌امین کاظمین علیهما السلام می‌روند. [۴۱۸]. از سال ۱۳۰۱ تاکنون اکثر اخیار و ابرار و تجار ایرانی و شیعه مبالغی هنگفت با کمال ارادت صرف تعمیر و تذهیب و تزیین آن بارگاه موسوی کرده‌اند چنانچه امروز روضه رضوان و گوشه‌ای از بهشت برین است، سلام الله علیهما و علی آبائهما الطاهرین [۴۱۹]. [صفحه ۲۶۷]

اشعار

اشعار مدح و ولادت

عطر ولایت

امشب جهان به عطر ولایت معطر است زیرا شب ولادت موسی بن جعفر است روئیده در بهشت ولایت گلی کز آن در هر مشام رایحه‌ای روح پرور است با این همه جلال خدایی بشر که دید الحق که جای گفتن الله اکبر است [۴۲۰].

باب‌الحوائج

وجود آمده، رشک بهشت سرتاسر به یمن مولد مسعود موسی بن جعفر امام کل اعظم ولی حق کاظم که کظم غیظش یاد آورد ز پیغمبر به جعفر بن محمد عطا شده پسری که بوده است به پیر خرد همواره پدر امام هفتم کز هشت خلد و نه افلاک رسد نداش که ده عقل را تویی رهبر [صفحه ۲۶۸] شرف بس است همین خاک پاک ایران را که زیر سایه‌ی فرزند اوست این کشور گرفته شهر قم از دخت او شرف آنسان که خاک پاک مدینه ز دخت پیغمبر بود بهشت خراسان ز مقدم پسرش چنان که خاک نجف راست فیض از حیدر هم اوست باب‌حوائج همه اوست باب مراد مراد و حاجت خود را بگیر از این در [۴۲۱].

میلاذ باب‌الحوائج

امشب که در بهشت وا می‌گردد هر درد نگفتنی دوا می‌گردد از یمن ولادت امام کاظم حاجات دل خسته روا می‌گردد [۴۲۲].

باب‌الحوائج (سید عبدالحسین رضائی)

دنیا به وجود تو است قائم ای مظهر حق امام کاظم سر در خط تو تمام عالم هستی تو به کائنات حاکم از امر خدا ولایت تو بر ما همگی شده است لازم با حب تو کردگار بخشد در روز جزا ز ما جرائم آن مرد که ناسزا به تو گفت از کرده‌ی خویش گشت نادم پوزش طلبید و عذرخواهی بنمود ز تو امام عالم بر سجده حق نهاده‌ای سر ای حجت کردگار، دائم [صفحه ۲۶۹] در ظلمت حبس و در مطامیر شب را به نماز و روز صائم بر دشمن و دوست ای شه دین بودی تو ز لطف خود مراحم در السنه گشته است رایج باب تو بود در حوائج [۴۲۳].

اشعار مصیبت و روضه

کنج زندان

صدای ناله‌ای از کنج زندان به گوشم می‌رسد با چشم گریان گمانم باشد این صوت مکدر صدای حضرت موسی بن جعفر الهی از دل زارم گواهی ندارم جز تو من دیگر پناهی دگر معصومه جان بابت نبینی به مرگم در مدینه می‌نشینی رضا بابا بیا اندر بر من به دامن گیر این ساعت سر من بیا زنجیرم از گردن تو بردار روم سوی وطن با چشم خونبار

دوری رضا

من جوان بودم زنجیر گران پیرم کرد گشته کاهیده تن و مانده به جا تصویرم یا به زندان برسان مرگ مرا یا الله یا خلاصم بکن از زیر غل و زنجیرم لیک دوری رضا می‌کشدم در غربت گر نیاید به تسلاهی دل شب گیرم [صفحه ۲۷۰]

رباعی

مردم به غریبی و ندارد خبرم کس دورم ز رضا نور دو چشمان تر من معصومه کجایی به عزایم بنشینی ای دختر غمخوار و ضیاء بصر من [۴۲۴].

پیروی از مادر

من در این کنج قفس غوغای محشر می‌کنم پیروی از مادرم زهرای اطهر می‌کنم کاخ استبداد را بر فرق هارون دغا واژگون با

نعره‌ی الله اکبر می‌کنم تا زند سیلی به رویم سندی از راه ستم یاد سیلی خوردن زهرای اطهر می‌کنم گر چه در قید غل و زنجیر می‌باشم ولی استقامت در بر دشمن چو حیدر می‌کنم گر ز پا و گردن رنجور من خون می‌چکد یاد میخ و سینه‌ی مجروح مادر می‌کنم [۴۲۵]. عصر روز جمعه نهم ماه ربیع الثانی سال ۱۴۲۸ برابر با هفتم اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۶ هجری شمسی این نوشته پایان یافت. و الحمدلله اولاً و آخراً و الصلاة والسلام علی محمد و آله الطاهرين لا سیما حجة بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه و اللعنة علی أعدائهم أجمعین. قم مقدسه عباس حاجیانی دشتی

پاورقی

- [۱] بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۷.
- [۲] همان.
- [۳] شعراء / ۲۱۸ و ۲۱۹.
- [۴] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۵.
- [۵] تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۶۹.
- [۶] بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۳، ح ۲.
- [۷] علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۷۸، ح ۱.
- [۸] بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳، ح ۵.
- [۹] همان، ص ۴، ح ۶.
- [۱۰] بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱ و ۶؛ ارشاد، ج ۲، ص ۲۸۸.
- [۱۱] بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۷.
- [۱۲] کافی، ج ۱، ص ۴۷۷، ح ۲.
- [۱۳] کافی، ج ۱، ص ۴۷۶ و ۴۷۷، ح ۲؛ بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۵، ح ۵.
- [۱۴] دلائل الامامة، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.
- [۱۵] جنات الخلود، جدول چهاردهم، ص ۳۰.
- [۱۶] وسائل الشیعة، باب ۱۷ از ابواب اقسام حج، ح ۱.
- [۱۷] وسائل الشیعة، باب ۶ از ابواب اعداد فرائض، ح ۱۱.
- [۱۸] ریاحین الشریعة، ج ۳، ص ۱۸.
- [۱۹] ارشاد، ص ۲۸۸؛ کافی، ج ۱، ص ۴۷۶؛ بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱، ۶، ۷، ۸ و ۹.
- [۲۰] کافی، ج ۱، ص ۴۷۶؛ بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۹ - ۷.
- [۲۱] جنات الخلود، جدول چهاردهم، ص ۳۰.
- [۲۲] ارشاد، ص ۲۸۸؛ کافی، ج ۱، ص ۲۷۶؛ بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱، ۶ و ۹.
- [۲۳] دلائل الامامة، ص ۳۰۳.
- [۲۴] بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۹.
- [۲۵] جنات الخلود، جدول چهاردهم، ص ۳۰.
- [۲۶] بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲، ح ۲.

- [۲۷] همان، ص ۳، ح ۳.
- [۲۸] انعام / ۱۱۵.
- [۲۹] آل عمران / ۱۸.
- [۳۰] دلائل الامامة، ص ۳۰۵ - ۳۰۳.
- [۳۱] بحار الانوار ج ۴۸، ص ۴، ح ۴.
- [۳۲] جنات الخلود، جدول چهاردهم، ص ۳۰.
- [۳۳] منتهی الآمال، فصل ششم از حالات حضرت.
- [۳۴] همان.
- [۳۵] جنات الخلود، جدول چهاردهم، ص ۳۰.
- [۳۶] منتهی الآمال، فصل ششم از حالات حضرت.
- [۳۷] همان.
- [۳۸] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۱.
- [۳۹] ارشاد، ص ۲۸۸؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۱.
- [۴۰] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۱.
- [۴۱] منتهی الآمال، فصل اول از حالات حضرت.
- [۴۲] دلائل الامامة، ص ۳۱۰.
- [۴۳] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۱.
- [۴۴] ارشاد، ص ۲۹۶.
- [۴۵] دلائل الامامة، ص ۳۱۰.
- [۴۶] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۱.
- [۴۷] همان.
- [۴۸] ارشاد، ص ۲۹۸.
- [۴۹] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۱.
- [۵۰] همان.
- [۵۱] همان.
- [۵۲] همان.
- [۵۳] همان.
- [۵۴] جامع الرواة، ج ۲، ص ۴۶۱.
- [۵۵] همان، ص ۴۶۲.
- [۵۶] منتهی الآمال، فصل دوم از حالات حضرت.
- [۵۷] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۱.
- [۵۸] کافی، ج ۶، ص ۴۷۳، ح ۴.
- [۵۹] همان، ح ۵.

- [۶۰] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۱.
- [۶۱] جمال الاسبوع، ص ۲۹۹ - ۲۹۵.
- [۶۲] مفاتیح الجنان، ص ۴۴.
- [۶۳] همان، ص ۴۳.
- [۶۴] جنات الخلود، جدول چهاردهم، ص ۳۰، با تصرف در عبارات.
- [۶۵] جمال الاسبوع، ص ۴۰ - ۳۵.
- [۶۶] جمال الاسبوع، ص ۴۰ و ۴۱.
- [۶۷] کافی، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۱۱؛ ارشاد، ص ۲۹۰؛ دلائل الامامة، ص ۳۲۷.
- [۶۸] کافی، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۱۵؛ ارشاد، ص ۲۹۰.
- [۶۹] کافی، ج ۳، ص ۶، ح ۵.
- [۷۰] دلائل الامامة، ص ۳۲۷.
- [۷۱] آل عمران / ۳۵.
- [۷۲] قرب الاسناد، ص ۱۴۳؛ کافی، ج ۲، ص ۴۱۸، با اختلاف در مفاد.
- [۷۳] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۶.
- [۷۴] مائده / ۳.
- [۷۵] مجالس شب‌های شنبه، ج ۱، ص ۳۲ - ۲۸.
- [۷۶] ارشاد، ص ۲۸۸؛ کافی، ج ۱، ص ۴۸۶؛ دلائل الامامة، ص ۳۰۵؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱ و ۷ و ۸.
- [۷۷] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱.
- [۷۸] ارشاد، ص ۲۸۹.
- [۷۹] همان؛ کافی، ج ۱، ص ۳۰۸، ح ۲.
- [۸۰] ارشاد، ص ۲۸۹؛ کافی، ج ۱، ص ۳۰۸، ح ۳.
- [۸۱] ارشاد، ص ۲۸۹؛ کافی، ج ۱، ص ۳۰۷، ح ۱.
- [۸۲] ارشاد، ص ۲۸۹؛ کافی، ج ۱، ص ۳۰۹، ح ۶.
- [۸۳] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱ و ۲ و ۶.
- [۸۴] تتمه المنتهی، ص ۱۶۰، با تصرف در عبارات.
- [۸۵] همان، ص ۱۷۷.
- [۸۶] همان، ص ۱۶۰.
- [۸۷] کافی، ج ۱، ص ۳۱۰ و ۳۱۱، ح ۱۳ و ۱۴.
- [۸۸] منتهی الآمال، ج ۲، ص ۷۵۰.
- [۸۹] همان، ص ۷۸۳ و ۷۸۴.
- [۹۰] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.
- [۹۱] قرب الاسناد، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.
- [۹۲] تتمه المنتهی، ص ۲۰۵.

- [۹۳] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۲۰، ح ۸ و ۳۹.
- [۹۴] اسراء / ۲۶.
- [۹۵] کافی، ج ۱، ص ۵۴۳، حدیث ۵.
- [۹۶] همان، ص ۴۷۷ و ۴۷۸، ح ۳.
- [۹۷] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۹ و ۱۴۰، ح ۱۵.
- [۹۸] ج ۴۸، ص ۱۴۸، ح ۲۲.
- [۹۹] محمد / ۲۲.
- [۱۰۰] تتمه‌المنتهی، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.
- [۱۰۱] محمد / ۲۲، ترجمه آیه گذشت.
- [۱۰۲] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۴۸، ح ۵۷.
- [۱۰۳] ج ۴۸، ص ۱۵۳ - ۱۵۰ و ص ۲۱۷ و ۲۱۸.
- [۱۰۴] تتمه‌المنتهی، ص ۲۲۷.
- [۱۰۵] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲، ذیل ح ۱.
- [۱۰۶] کافی، ج ۱، ص ۲۶۰، ح ۵.
- [۱۰۷] کافی، ج ۱، ص ۴۷۵.
- [۱۰۸] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۱۰ - ۲۰۷، ح ۷؛ ص ۲۳۱ و ۲۳۲، ح ۳۸.
- [۱۰۹] همان، ص ۲۱۰.
- [۱۱۰] کافی، ج ۱، ص ۴۸۵ و ۴۸۶، ح ۸.
- [۱۱۱] همان، ص ۴۷۶.
- [۱۱۲] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۱۳، ح ۱۳.
- [۱۱۳] همان، ص ۲۳۲.
- [۱۱۴] همان، ص ۱۰۳.
- [۱۱۵] احتجاج، ج ۲، ص ۱۶۷.
- [۱۱۶] ارشاد، ص ۲۹۷ و ۲۹۸.
- [۱۱۷] کافی، ج ۱، ص ۴۷۶.
- [۱۱۸] ارشاد، ص ۳۰۰.
- [۱۱۹] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.
- [۱۲۰] همان، ص ۲۲۱، ح ۲۵.
- [۱۲۱] کافی، ج ۱، ص ۳۸۱ و ۳۸۲، ح ۶.
- [۱۲۲] جنات الخلود، جدول چهاردهم، ص ۳۱.
- [۱۲۳] سفینه‌البحار، واژه‌ی «حبس».
- [۱۲۴] معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۲۲۷ و ۲۲۸.
- [۱۲۵] همان.

- [۱۲۶] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۳۳.
- [۱۲۷] همان.
- [۱۲۸] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۴۵.
- [۱۲۹] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۸، ح ۲۲.
- [۱۳۰] همان، ص ۲۳۳.
- [۱۳۱] همان.
- [۱۳۲] جنات الخلود، جدول چهاردهم، ص ۳۱.
- [۱۳۳] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۲۱، ح ۲۵.
- [۱۳۴] ارشاد، ص ۳۰۰.
- [۱۳۵] مدینه المعجز، ج ۶، ص ۳۶۳ - ۳۶۰.
- [۱۳۶] ارشاد، ص ۳۰۰.
- [۱۳۷] انبیاء / ۱۱۱.
- [۱۳۸] مدینه المعجز، ج ۶، ص ۳۱۹ - ۳۱۶.
- [۱۳۹] مدینه المعجز، ج ۶، ص ۳۲۳ - ۳۱۹.
- [۱۴۰] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۱۱.
- [۱۴۱] ارشاد، ص ۳۰۰ و ۳۰۱.
- [۱۴۲] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۳۳.
- [۱۴۳] همان، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.
- [۱۴۴] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.
- [۱۴۵] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.
- [۱۴۶] العبد الصالح الامام الکاظم علیه السلام، ص ۴۲۹.
- [۱۴۷] مجموعه زندگانی چهارده معصوم، ص ۳۳۶، ج ۲.
- [۱۴۸] جنات الخلود، جدول چهاردهم، ص ۳۱.
- [۱۴۹] ترجمه این جمله در صلوات بر حضرت گذشت.
- [۱۵۰] العبد الصالح الامام الکاظم علیه السلام، ص ۴۲۹ و ۴۳۰.
- [۱۵۱] مدینه المعجز، ج ۶، ص ۳۷۵.
- [۱۵۲] همان، ص ۳۸۳.
- [۱۵۳] فرقه الشیعه، ص ۸۵.
- [۱۵۴] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۳۷ و ۲۳۸.
- [۱۵۵] نمل / ۳۶.
- [۱۵۶] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.
- [۱۵۷] همان، ص ۴۱ و ۴۲، ح ۱۷.
- [۱۵۸] مدینه المعجز، ج ۶، ص ۴۲۵.

- [۱۵۹] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۴ و ۱۴۵، ح ۲.
- [۱۶۰] کافی، ج ۱، ص ۵۴۳.
- [۱۶۱] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۲۰.
- [۱۶۲] منتهی الآمال، فصل پنجم از حالات حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام.
- [۱۶۳] همان.
- [۱۶۴] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱.
- [۱۶۵] تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۵ و ۱۸۶.
- [۱۶۶] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۵ و ۱۷۰؛ منتهی الآمال، فصل ششم از حالات امام حسن مجتبی علیه السلام.
- [۱۶۷] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۱.
- [۱۶۸] همان، ص ۱۶۵.
- [۱۶۹] کافی، ج ۱، ص ۳۶۶، ح ۱۸.
- [۱۷۰] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۹.
- [۱۷۱] همان، ص ۱۶۵.
- [۱۷۲] همان، ص ۱۶۵ و ۲۱۷ و ۲۱۸.
- [۱۷۳] همان، ص ۲.
- [۱۷۴] اختصاص، ص ۵۸ - ۵۴.
- [۱۷۵] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۲۹ - ۱۲۵.
- [۱۷۶] همان، ص ۱۳۲ - ۱۲۹.
- [۱۷۷] همان، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.
- [۱۷۸] همان، ص ۱۳۵.
- [۱۷۹] همان، ص ۱۴۸.
- [۱۸۰] همان، ص ۱۳۱.
- [۱۸۱] الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۶۳ و ۱۶۴.
- [۱۸۲] کامل الزیارات، باب ۳، ح ۱، ص ۱۸ و ۱۹.
- [۱۸۳] وسائل الشیعه، باب ۴۲ از ابواب ما یکتسب به، ح ۱۷.
- [۱۸۴] دلائل الامامه، ص ۳۲۰ و ۳۲۱.
- [۱۸۵] همان، ص ۳۲۱.
- [۱۸۶] همان، ص ۳۲۲.
- [۱۸۷] الارشاد، ص ۲۹۲ و ۲۹۳.
- [۱۸۸] نجم / ۲۳.
- [۱۸۹] کافی، ج ۱، ص ۴۸۴ - ۴۸۱.
- [۱۹۰] الارشاد، ص ۲۹۷.
- [۱۹۱] الارشاد، ص ۲۹۶.

- [۱۹۲] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۷۴.
- [۱۹۳] الارشاد، ص ۲۹۶.
- [۱۹۴] همان.
- [۱۹۵] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۰.
- [۱۹۶] الارشاد، ص ۲۹۸.
- [۱۹۷] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۸۵.
- [۱۹۸] کافی، ج ۵، ص ۷۵ و ۷۶، ح ۱۰.
- [۱۹۹] کافی، ج ۱، ص ۴۸۴، ح ۷.
- [۲۰۰] دلائل الامامة، ص ۳۲۶.
- [۲۰۱] همان، ص ۳۲۷ و ۳۲۸.
- [۲۰۲] همان، ص ۳۳۰.
- [۲۰۳] همان، ص ۳۳۲ و ۳۳۳.
- [۲۰۴] همان، ص ۳۳۳ و ۳۳۴.
- [۲۰۵] کافی، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۷.
- [۲۰۶] قرب الاسناد، ص ۱۴۴.
- [۲۰۷] همان، ص ۱۴۲.
- [۲۰۸] همان، ص ۱۴۵.
- [۲۰۹] مدینه المعاجز، ج ۶، ص ۳۳۳.
- [۲۱۰] تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۰۴، ص ۸۷.
- [۲۱۱] مدینه المعاجز، ج ۶، ص ۴۳۲ و ۴۳۳.
- [۲۱۲] دلائل الامامة، ص ۳۴۳.
- [۲۱۳] الارشاد، ص ۳۹۵ و ۳۹۶.
- [۲۱۴] مدینه المعاجز، ج ۶، ص ۳۴۰.
- [۲۱۵] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۴۸ و ۴۹.
- [۲۱۶] همان، ص ۷۱.
- [۲۱۷] همان، ص ۵۵ و ۵۶.
- [۲۱۸] دلائل الامامة، ص ۳۲۰.
- [۲۱۹] همان، ص ۳۲۱.
- [۲۲۰] همان، ص ۳۲۱.
- [۲۲۱] همان.
- [۲۲۲] همان، ص ۳۲۱ و ۳۲۲.
- [۲۲۳] همان، ص ۳۴۵ - ۳۴۳.
- [۲۲۴] مدینه المعاجز، ج ۶، ص ۳۸۳ و ۳۸۴.

- [۲۲۵] همان، ص ۳۸۶ و ۳۸۷.
- [۲۲۶] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۴۲.
- [۲۲۷] همان، ص ۴۳.
- [۲۲۸] همان.
- [۲۲۹] ابوالخطاب از اصحاب امام صادق علیه السلام بود سپس از آن حضرت منحرف گردید.
- [۲۳۰] کافی، ج ۲، ص ۴۱۸، ح ۳.
- [۲۳۱] انعام / ۸۴.
- [۲۳۲] آل عمران / ۶۱.
- [۲۳۳] انفال / ۷۰.
- [۲۳۴] انفال / ۷۲.
- [۲۳۵] همان.
- [۲۳۶] الاختصاص، ص ۵۷ - ۵۵.
- [۲۳۷] الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۶۴ - ۱۶۲.
- [۲۳۸] در این مناظره سخنانی تکراری دیده می‌شود که از آوردن آنها صرف نظر نمودیم.
- [۲۳۹] الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۶۸.
- [۲۴۰] همان، ص ۱۶۸ و ۱۶۹.
- [۲۴۱] ق / ۱۶.
- [۲۴۲] کافی، ج ۳، ص ۲۹۷، ح ۴.
- [۲۴۳] اعراف / ۳۳.
- [۲۴۴] بقره / ۲۱۹.
- [۲۴۵] کافی، ج ۶، ص ۴۰۶، ح ۱.
- [۲۴۶] بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۱، ح ۱۶.
- [۲۴۷] همان، ص ۳۲۶، شماره ۳۲.
- [۲۴۸] همان، ضمن ح ۴.
- [۲۴۹] همان.
- [۲۵۰] همان.
- [۲۵۱] همان.
- [۲۵۲] همان.
- [۲۵۳] همان، ص ۳۲۷.
- [۲۵۴] همان، ص ۳۲۷.
- [۲۵۵] همان، ص ۳۳۳.
- [۲۵۶] همان.
- [۲۵۷] همان، ص ۳۳۳.

- [۲۵۸] همان، ص ۳۲۰.
- [۲۵۹] همان، ص ۳۲۰.
- [۲۶۰] دلائل الامامة، ص ۳۰۶.
- [۲۶۱] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۰۷.
- [۲۶۲] همان، ص ۶.
- [۲۶۳] ارشاد، ص ۲۸۸؛ کافی، ج ۱، ص ۴۷۶؛ بحار الانوار، ج ۴۸.
- [۲۶۴] کافی، ج ۱، ص ۴۷۶؛ ارشاد، ص ۲۸۸.
- [۲۶۵] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱، ضمن ح ۱؛ ص ۶، ضمن ح ۹؛ ص ۲۰۷، شماره ۶.
- [۲۶۶] همان.
- [۲۶۷] منتهی الآمال.
- [۲۶۸] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۰.
- [۲۶۹] دلائل الامامة، ص ۳۲۱.
- [۲۷۰] همان، ص ۳۱۶ و ۳۱۷.
- [۲۷۱] همان، ص ۳۲۱ و ۳۲۲.
- [۲۷۲] مدينة المعاجز، ج ۶، ص ۳۸۲.
- [۲۷۳] همان، ص ۴۶۱ - ۴۵۸.
- [۲۷۴] کافی، ج ۱، ص ۴۷۶.
- [۲۷۵] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۱۲ - ۲۱۰.
- [۲۷۶] همان، ص ۲۱۲.
- [۲۷۷] همان، ص ۲۲۲.
- [۲۷۸] همان، ص ۲۲۶ و ۲۲۷.
- [۲۷۹] همان، ص ۲۲۷.
- [۲۸۰] الارشاد، ص ۳۰۲ - ۳۰۰؛ الغیبة، ص ۲۲ و ۲۳.
- [۲۸۱] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.
- [۲۸۲] همان، ص ۲۴۸، ح ۵۷.
- [۲۸۳] الارشاد، ص ۳۰۲.
- [۲۸۴] معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۱۶۲.
- [۲۸۵] دلائل الامامة، ص ۳۱۵ - ۳۱۳.
- [۲۸۶] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۲۴ و ۲۲۵.
- [۲۸۷] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.
- [۲۸۸] الغیبة، ص ۱۹.
- [۲۸۹] الارشاد، ص ۳۰۱ و ۳۰۲؛ الغیبة، ص ۲۳ و ۲۴.
- [۲۹۰] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۲۸.

[۲۹۱] مجموعه زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، ج ۲، ص ۳۳۵ و ۳۳۶.

[۲۹۲] منتهی الآمال، اوآخر فصل پنجم از حالات امام کاظم علیه السلام.

[۲۹۳] همان.

[۲۹۴] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۲۷.

[۲۹۵] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۸۸.

[۲۹۶] همان، ص ۲۸۹.

[۲۹۷] الارشاد، ص ۳۰۲ و ۳۰۳.

[۲۹۸] همان، ص ۳۰۳.

[۲۹۹] الارشاد، ص ۲۸۹.

[۳۰۰] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۷۸.

[۳۰۱] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۸۰؛ کافی، ج ۱، ص ۳۱۹ - ۳۱۶.

[۳۰۲] معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۲۴۶.

[۳۰۳] کافی، ج ۱، ص ۳۱۴.

[۳۰۴] کافی، ج ۷، ص ۱۵۴، ذیل ح ۸؛ تهذیب، ج ۹، ص ۱۵۰، ذیل ح ۶۱۰؛ فقیه، ج ۴، ص ۱۸۵؛ ذیل ح ۶۴۷.

[۳۰۵] معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۱۲۶.

[۳۰۶] همان.

[۳۰۷] کامل الزیارات، باب ۲، ح ۱۷؛ تهذیب، ج ۶، ص ۳، ح ۱.

[۳۰۸] الارشاد، ص ۳۰۳.

[۳۰۹] از اسم این شخص برداشت می‌شود که سنی باشد و مرحوم سلطان الواعظین از وی تمجید نموده عهده سخن با خود اوست و

حقیر اطلاعی از حالات او ندارم.

[۳۱۰] شب‌های پیشاور، ج ۱، ص ۱۳۳ - ۱۳۱.

[۳۱۱] الارشاد، ص ۳۰۳؛ ذاریات / ۱۷.

[۳۱۲] شب‌های پیشاور، ج ۱، ص ۱۳۱ - ۱۲۷.

[۳۱۳] تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم، ج ۲، ص ۲۷.

[۳۱۴] تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم، ج ۲، ص ۳۳ - ۳۱؛ شب‌های پیشاور، ج ۱، ص ۱۳۳ و ۱۳۴.

[۳۱۵] معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۴۶.

[۳۱۶] همان، ص ۳۵۲.

[۳۱۷] الاختصاص، ص ۱۰۲.

[۳۱۸] کافی، ج ۲، ص ۴۲۹، ح ۳.

[۳۱۹] کافی، ج ۳، ص ۴۲، ح ۶.

[۳۲۰] معجم رجال الحديث، ج ۲۳، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

[۳۲۱] معجم رجال الحديث، ج ۲۳، ص ۱۸۷.

[۳۲۲] کافی، ج ۱، ص ۳۹۵ و ۳۹۶، ح ۵.

- [۳۲۳] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۰، ح ۱۰؛ مجالس شب‌های شنبه، ج ۶، ص ۳۸۰ و ۳۸۱.
- [۳۲۴] تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم، ج ۲، ص ۳۶.
- [۳۲۵] مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۲۵۸؛ بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۲۸، ح ۹۵.
- [۳۲۶] بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۶۷، ح ۵.
- [۳۲۷] همان، ح ۶.
- [۳۲۸] کامل الزیارات، باب ۱۰۶، ح ۱، ص ۳۲۴.
- [۳۲۹] همان، ح ۳.
- [۳۳۰] بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۶۵، ح ۱.
- [۳۳۱] معصومه قم یا آشیانه اهل بیت، ص ۳۷ و ۳۸.
- [۳۳۲] مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۲۵۷.
- [۳۳۳] معصومه قم یا آشیانه اهل بیت، ص ۳۸ و ۳۹.
- [۳۳۴] رجال طوسی، ص ۳۶۶ - ۳۴۲.
- [۳۳۵] رجال طوسی، ص ۳۴۳، شماره ۲۰.
- [۳۳۶] کافی، ج ۴، ص ۵۳۱، ح ۲.
- [۳۳۷] رجال طوسی، ص ۳۴۲، شماره ۲۰ و ص ۳۴۴، شماره ۲۶.
- [۳۳۸] کامل الزیارات، ص ۲۴۷، ح ۲، باب ۸۱.
- [۳۳۹] کافی، ج ۳، ص ۴۶۶، ذیل ح ۱.
- [۳۴۰] کافی، ج ۲، ص ۴۵۳، ح ۲.
- [۳۴۱] رجال طوسی، ص ۳۴۴، شماره ۲۷.
- [۳۴۲] کافی، ج ۴، ص ۳۸ و ۳۹، ح ۱.
- [۳۴۳] همان، ص ۴۵، ح ۴.
- [۳۴۴] رجال طوسی، ص ۳۴۴، شماره ۳۴.
- [۳۴۵] معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۳۱.
- [۳۴۶] الغیبه، ص ۴۷.
- [۳۴۷] رجال نجاشی، ص ۵۴.
- [۳۴۸] معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۳۴.
- [۳۴۹] کافی، ج ۲، ص ۵۵۳، ح ۱۱.
- [۳۵۰] رجال طوسی، ص ۳۴۸، شماره ۱۸.
- [۳۵۱] کامل الزیارات، ص ۱۳۸، ح ۴.
- [۳۵۲] کافی، ج ۴، ص ۵۸۲، ح ۹.
- [۳۵۳] رجال طوسی، ص ۳۴۶، شماره ۲.
- [۳۵۴] معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۲۱۲.
- [۳۵۵] همان، ص ۲۱۳.

- [۳۵۶] رجال طوسی، ص ۳۴۶، شماره ۱.
- [۳۵۷] رجال نجاشی، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.
- [۳۵۸] رجال طوسی، ص ۳۴۶.
- [۳۵۹] الغیبه، ص ۴۷.
- [۳۶۰] معجم رجال‌الحديث، ج ۶، ص ۲۲۷.
- [۳۶۱] کافی، ج ۶، ص ۴۳۷، ح ۱۲.
- [۳۶۲] رجال طوسی، ص ۳۴۹، شماره ۴.
- [۳۶۳] معجم رجال‌الحديث، ج ۷، ص ۱۰۱.
- [۳۶۴] الارشاد، ص ۳۰۴.
- [۳۶۵] کافی، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۱۳؛ ارشاد، ص ۳۰۶.
- [۳۶۶] همان.
- [۳۶۷] ارشاد، ص ۳۰۴.
- [۳۶۸] کافی، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۱۱؛ ارشاد، ص ۳۰۶.
- [۳۶۹] کامل‌الزیارات، ص ۳۰۶.
- [۳۷۰] معجم رجال‌الحديث، ج ۸، ص ۶۰؛ رجال نجاشی، ص ۱۲۷؛ رجال طوسی، ص ۳۷۸، شماره ۴.
- [۳۷۱] کامل‌الزیارات، ص ۲۸۵، باب ۹۵، ح ۲.
- [۳۷۲] رجال طوسی، ص ۳۵۲، شماره ۳؛ رجال نجاشی، ص ۱۳۹ و ۱۴۰؛ معجم رجال‌الحديث، ج ۹، ص ۱۲۴ و ۱۲۵.
- [۳۷۳] معجم رجال‌الحديث، ج ۹، ص ۱۲۷.
- [۳۷۴] رجال طوسی، ص ۳۵۳، شماره ۲.
- [۳۷۵] رجال نجاشی، ص ۱۶۵.
- [۳۷۶] معجم رجال‌الحديث، ج ۹، ص ۳۱۶.
- [۳۷۷] همان، ص ۳۱۸.
- [۳۷۸] همان، ص ۳۱۶.
- [۳۷۹] همان.
- [۳۸۰] ارشاد، ص ۲۸۸.
- [۳۸۱] معجم رجال‌الحديث، ج ۱۰، ص ۱۴۹.
- [۳۸۲] الغیبه، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.
- [۳۸۳] معجم رجال‌الحديث، ج ۱۰، ص ۱۴۹.
- [۳۸۴] کافی، ج ۲، ص ۵۰۸؛ ح ۶؛ ج ۴، ص ۴۶۵، ح ۷.
- [۳۸۵] منتهی‌الآمال، فصل هفتم از حالات موسی بن جعفر علیهما السلام؛ اختصاص مفید، ص ۸۴ و ۸۵، معجم رجال‌الحديث، ج ۱۰، ص ۳۳۸.
- [۳۸۶] رجال طوسی، ص ۳۵۷، شماره ۵۱.
- [۳۸۷] معجم رجال‌الحديث، ج ۱۰، ص ۳۷۹.

- [۳۸۸] رجال نجاشی، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.
- [۳۸۹] معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۳۷۹ و ۳۸۰.
- [۳۹۰] روضه کافی، ص ۲۷۳، ح ۴۰۹.
- [۳۹۱] رجال طوسی؛ رجال نجاشی؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.
- [۳۹۲] ارشاد، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.
- [۳۹۳] معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۸۹ و ۲۹۰.
- [۳۹۴] همان، ص ۲۹۰ و ۲۹۱.
- [۳۹۵] کافی، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۱۲.
- [۳۹۶] رجال نجاشی، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.
- [۳۹۷] معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۲۲۷.
- [۳۹۸] رجال طوسی، ص ۳۵۴، شماره ۱۷.
- [۳۹۹] ارشاد، ص ۳۰۴.
- [۴۰۰] معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۲۲۸.
- [۴۰۱] معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۲۳۲ - ۲۲۸.
- [۴۰۲] کامل الزیارات، ص ۱۳۹.
- [۴۰۳] رجال طوسی، ص ۳۶۲، شماره ۱.
- [۴۰۴] معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۷۱ و ۲۷۲.
- [۴۰۵] رجال نجاشی، ص ۳۰۴ و ۳۰۵.
- [۴۰۶] معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۷۳.
- [۴۰۷] رجال طوسی، ص ۳۶۳، شماره ۲.
- [۴۰۸] معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۹۷.
- [۴۰۹] رجال نجاشی، ص ۳۰۵.
- [۴۱۰] معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۹۷.
- [۴۱۱] همه اینها از فرقه‌های گمراه می‌باشند.
- [۴۱۲] معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۳۰۰ - ۲۹۸.
- [۴۱۳] کامل الزیارات، ص ۳۰۷، ح ۱۳؛ کافی، ج ۴، ص ۵۸۵، ح ۴.
- [۴۱۴] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۳.
- [۴۱۵] تتمه المنتهی، ص ۱۶۱.
- [۴۱۶] این قسمت را آقای عمادزاده از نامه مرحوم آقای اشراق واعظ شهیر نقل نموده است.
- [۴۱۷] معلوم نیست مقصود تومان یا دینار یا دلار است.
- [۴۱۸] این آمار مربوط به چهل سال پیش است.
- [۴۱۹] مجموعه زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، ج ۲، ص ۳۷۱ - ۳۵۵.
- [۴۲۰] گلچین احمدی، ج ۲، ص ۱۲۰.

[۴۲۱] همان.

[۴۲۲] همان، ج ۳، ص ۱۰۵.

[۴۲۳] چهره‌های گلگون، ص ۲۱۷.

[۴۲۴] گلچین احمدی، ج ۱، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

[۴۲۵] همان، ص ۱۱۸.